

ایرانی اساطیر



بہمن
انصاری

اساطیر ایرانی

بہمن انصاری



سرشناسه	: انصاری، بهمن، ۱۳۶۸
عنوان و نام پدیدآور	: اساطیر ایرانی / تألیف: بهمن انصاری
مشخصات نشر	: تهران، آرون، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۱۹۴ ص.
شابک	: ۸ - ۵۹۱ - ۳۳۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
موضوع	: اساطیر ایرانی
موضوع	: Mythology, Iranian
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۷ ۵ الف ۸ الف / BL ۲۲۷۰
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۱/ ۱۳۰۹۵۵
شماره کتابخانه ملی	: ۵۲۳۵۸۳۵



اساطیر ایرانی

تألیف: بهمن انصاری
 ناشر: انتشارات آرون
 چاپ اول: ۱۳۹۷
 چاپ مدیران: ۱۱۰۰ نسخه
 ۲۲۰۰۰ تومان

نشانی: میدان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - خیابان وحید نظری
 نرسیده به خیابان منیری جاوید - پلاک ۱۰۵ - واحد ۳ تلفن: ۵۱ - ۶۶۹۶۲۸۵۰
 ایمیل: Arvannashr@yahoo.com وبسایت: www.Arvannashr.ir

در صورت تمایل برای حمایت از نویسنده این کتاب
می‌توانید مبلغی را از طریق لینک زیر به صورت
آنلاین و مستقیم به حساب نویسنده کتاب واریز کنید

<https://zarinp.al/@b-ansari>

چو ایران نباشد، تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد

می‌ستاییم مردانِ آشون در سرزمین‌های ایرانی را، می‌ستاییم
زنانِ آشون در سرزمین‌های ایرانی را.
(اوستا / فروردین‌یشت / بند ۱۴۳)

می‌ستاییم «مهر» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان‌های
خوش سرشار از سازش و آرامش بخشید.
(اوستا / مهر یشت / بند ۴)

می‌ستاییم «تیر» ستاره‌ را یومند فرمند زیبا و آشتی‌بخش را،
که به‌سوی کشورها روی‌آورد تا آن‌ها را از سالی خوش، بهره‌مند
سازد. تا سرزمین‌های ایرانی از سالی خوش، برخوردار گردند؛ که
از یک‌سوی به سوی دیگر شتابان بتازد، همچون آن تیر در هوا
پران که "ارش کمانگیر" بیانداخت.
(اوستا / تیر یشت / بند ۹۶)

می‌ستاییم این جای‌ها را، روستاها را، چراگاه‌ها را، خانمان‌ها
را، آبشخورها را، آب‌ها را، زمین‌ها را، گیاهان را، این زمین را، آن
آسمان را، باد پاک را، ستاره را، ماه را، خورشید را، ایران جاودانه
را، همه‌ آفریدگان را و همه‌ مردان و زنان را.
(اوستا / یسنا / هات ۱ / بند ۱۶)

ارتباط با نویسنده:

@Ansari_Bahman	توییتر
@Bahman.AnsarY	اینستاگرام
@Bahman_Ansari	تلگرام

فهرست

۰۰۷	--- دیباچه
۰۱۱	--- کهن‌ترین اساطیر اوستایی
۰۱۵	----- فروردین یشت
۰۴۳	----- مهر یشت (میترا یشت)
۰۶۷	----- آبان یشت
۰۸۳	----- خُورَنَه یشت (زامیاد یشت)
۰۹۵	----- تیر یشت
۱۰۵	----- بهرام یشت
۱۱۵	----- رام یشت
۱۲۱	----- یسنا
۱۲۹	----- ونیداد
۱۴۷	--- ماتیکان "یوشت فریان"، اسطوره فراموش شده ایرانی
۱۶۱	--- اسطوره "رستم" در منابع سعدی
۱۶۹	--- اسطوره عاشقانه "زریادرس و اوداتیس" (زریر و آتوسا)
۱۷۵	--- تاریخچه و پیشینه الفبای فارسی
۱۹۱	--- کتابنامه

دیباچه

مطالعه و بررسی تاریخ در ایران، دارای قدمتی بسیار طولانی است. از دیرباز، ایرانیان تاریخ نیاکان و پدران خود را چون میراثی مهم نگاه‌داری کرده و با تکرار مداوم، نسل به نسل از فراموشی آن، پیشگیری کرده‌اند. این روحیه گذشته‌نگری، فرهنگ‌شناسی و تاریخ‌دوستی، باعث گردید تا با تکرار ذهنیت جاودانگی ایران و یادآوری برخاستن‌های مداوم پس از شکست‌ها و مصائب، یک امید دائمی میان ایرانیان در هنگام گذر از گذرگاه‌های تاریک و صعب‌العبور، همواره وجود داشته باشد. جدای از آن، بازگویی و تکرار جوانمردی‌ها و پیشرفت‌های نیاکانی که در اخلاقیات، هنر و دانش همواره سرآمد دیگر ملل بوده‌اند، دارای لذتی بود که ایرانی را از یک سو ترغیب به مطالعه تاریخ و از سوی دیگر تشویق به ثبت و ضبط رویدادهای عصر خود می‌نمود. از همین روی است که «علم شریف تاریخ»، همواره در ایران‌زمین مورد توجه اقشار گوناگون بوده و بزرگترین اندیشمندان ایرانی را مورخان و آگاهان به تاریخ تشکیل داده‌اند.

امروز اما با دگرگونی زندگی در تمام زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، علمی، فرهنگی و فکری؛ تاریخ و مطالعه تاریخ دیگر نه یک سرگرمی برای افتخار به گذشته، بلکه دانشی مهم برای بررسی رویدادهای پیشین و بهره‌گیری از تجربیات تلخ و شیرین شکست‌ها و پیروزی‌ها برای ساخت فردایی بهتر است. به‌گونه‌ای که نقد و بررسی دقیق وقایع فرهنگی و بازخورد نتایج منفی یا مثبت هر کنش تاریخی بر زندگی آینده یک ملت، از مهم‌ترین وظایف «مورخ عصر تکنولوژی» است. فرهنگ امروز ما با وجود یورش‌های متعدد فرهنگ‌های نامانوس بیگانه، هزاران سال است که معجزه‌آسا سراپا مانده و همچنان باوقار ایستاده است. این به‌دلیل ریشه بسیار نیرومند فرهنگ اصیل ایرانی است و آگاهی ما از این فرهنگ نیز مرهون همان نیاکانی است که با عشق و اشتیاق؛ نه فقط رویدادهای تاریخی، که آداب و رسوم و سنت‌ها و خلقیات زمانه خویش را مکتوب کرده و برای ما به یادگار گذاشته‌اند.

کوشش نگارنده در نگارش این کتاب بر آن بود تا با نگرشی بر ریشه‌های کهن‌سال فرهنگ ناب ایران‌زمین، پاره‌های مهمی از تاریخ و تمدن فراموش‌شده نیاکان را بازیابی نموده و در انتقال آن به نسل جوان امروزی، سهمی داشته باشد. برای نگارش این پژوهش در گام نخست از «اوستا»؛ کهن‌ترین یادگارهای بازمانده از نیاکان‌مان، بهره بردیم. «اوستا» این یادگار گرانبهایی که ایرانیان آن را در گذر هزاره‌ها، چونان شناسنامه‌ای ارزشمند -در بردارنده فرهنگ و تمدن و هنر اجدادی- با دقت حفظ نموده، نسل‌به‌نسل مطالبی بر آن افزودند و چون مشعلی فروزان، برای نسل‌های بعدی به یادگار گذاشتند تا فرزندان ایران‌زمین، در کوره‌راه‌های تاریک تاریخ، از آن بهره‌مند گشته و نگاه‌بان مام میهن باشند. جدای از «اوستا»، پاره‌ای از منابع، کتیبه‌ها و کتب باستانی بازمانده از دوران هخامنشیان تا ساسانیان -که به نوعی مکمل «اوستا» محسوب می‌شوند- نیز با دقت واری شده و برای هرچه پربارتر شدن این اثر سترگ، مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند. در واقع کتاب پیش‌روی، از چند بخش مجزا اما به هم پیوسته تشکیل یافته است. تمام مجموعه فوق، یک گنجینه ارزشمند از مهم‌ترین باورها و کهن‌ترین بخش از فرهنگ ایران‌زمین است که حاصل سال‌ها پژوهش و تحقیق در متن «اوستا» و کتب قدیم ایرانی است.

از دشواری‌های مطالعه چنین اثری، برخورد با نام‌ها، عبارات، مفاهیم کهنه و سنت‌هایی است که به دلیل برنشستن غبار فراموشی بر روی آن‌ها، با ذهن فرد امروزی نامنوس بوده و درک آن‌ها مشکل می‌باشد. نگارنده برای جبران این معضل، ناگزیر به ارائه توضیحات بسیار در پاورقی‌ها بوده و این امر، همچنان‌که به دشواری مطالعه کتاب منجر گردیده، اما به فهم و درک بیشتر مطالب کمک شایانی نموده است. جدای از آن، برای هرچه روان‌تر شدن مطالعه این سطور کهن‌سال، از علائم نگارشی موجود در ادبیات پارسی استفاده شده است که در این جا توضیحاتی داده خواهد شد:

همه اسمی خاص مردان و زنانی که در متن کتاب آمده است در میان " " قرار گرفته است.

همه اسمی خاص غیرانسانی اعم از نام سرزمین‌ها، کشورها، شهرها، کوه‌ها، دریاها، رودها، ایزدان، خدایان، امشاسپندان، دیوها، اهریمنان، خاندان‌ها و دودمان‌ها در میان « » قرار گرفته است.

در ترجمه متون، هر جایی که برای درک بهتر مفاهیم از واژگانی استفاده شده که در متن اصلی وجود نداشته؛ اما برای حفظ

جمله‌بندی با شیوه کنونی زبان پارسی و رساندن مفهوم کلام، به متن ترجمه‌شده افزوده گردیده است، واژه یا عبارت اضافی را در میان [] قرار دادیم.

و نهایتاً توضیحات اضافی درون متن را که نیازی به انتقال آن به پاورقی نبود، در میان () آوردیم.

در پایان لازم به ذکر است که یادآوری شود، این مجموعه ارزشمند حاصل سال‌ها تحقیق و پژوهش نگارنده در اساطیر و افسانه‌های کهن‌سال ایرانی بوده و شایسته است که مخاطبین گرامی، در حفظ کتاب و رساندن آن به دست دیگر هم‌میهنان، کوشا باشند؛ که این متون، میراثی است غنی و پر بار از آن چه که در اندیشه نیاکان ما - در طی هزاران سال - جاری گشته و پس از گذر از پیچ و خم‌های بسیار، امروز به دست ما رسیده است. ضمناً باید توجه داشت که در هنگام انجام این پژوهش گرانسنگ؛ برای هر چه پربار شدن مفاهیم و مطالب، از آرا و افکار و نظرات صاحب‌نظران، پژوهشگران تاریخ، ایران‌شناسان و اساتید اسطوره‌شناسی ایرانی بهره‌برداری‌ها گردید که جا دارد از این بزرگان، مراتب قدردانی و سپاسگزاری را داشته باشیم.

بهمن انصاری

بهار ۱۳۹۷ خورشیدی

کهن‌ترین اساطیر اوستایی

پیش‌گفتار

«کتاب اوستا»، کهن‌ترین و دیرینه‌ترین یادگار ایرانیان باستان و قدیمی‌ترین سروده‌ها و نوشتارهای ایرانی است. این کتاب مجموعه‌ای از باورهای کهن‌سال آریاییان است که تا دوره ساسانیان، بارها در کشاکش حوادث تاریخی پراکنده شد و دگرباره گردآوری گردید؛ و پیوسته مطالبی نیز بدان افزوده شد. منابع تاریخی می‌گویند که «اوستای دست‌نویس زرتشت» بر روی دوازده هزار پوست گاو نر دباغی شده^۱ مکتوب و تا پایان «دوران هخامنشی» نیز به صورت یک پارچه باشده بود و ظاهراً در سال‌های واپسین حکومت «هخامنشیان»، به «کاخ شاهی» (تخت جمشید) یا «آتشکده استخر» منتقل گردید و به خوبی از آن نگهداری می‌شد. اما با یورش "اسکندر مقدونی"^۲ و به زیر کشیده شدن «دودمان هخامنشی» از قدرت، «اوستای یک پارچه» در آتش کین یونانیان و مقدونیان سوزانده شد.^۳ با این حال، بخش‌های گوناگون این میراث ارزشمند به صورت پراکنده هنوز در آتشکده‌های گوشه و کنار ایران موجود بود و برخی از موبدان نیز پاره‌های مهم «اوستا» را حفظ کرده و سینه‌به‌سینه به نسل‌های بعدی منتقل می‌کردند. در زمان «اشکانیان» و به‌هنگامه برتخت‌نشستن "بلاش یکم" بیست و دومین شاه اشکانی، کوششی فراگیر برای گردآوری بخش‌های پراکنده «اوستا» به عمل آمد اما این کوشش ناتمام ماند.^۴ با روی کار آمدن «ساسانیان» و اعلام دین زرتشتی به عنوان تنها دین رسمی کشور، یک عزم ملی برای

۱- حتی اگر رقم «دوازده هزار» مبالغه‌آمیز نیز باشد، اما به هر صورت کتاب اوستا آنقدر بزرگ بوده است که نویسندگان و مورخان ایرانی و اسلامی، بدون ابراز تردید، این رقم را پذیرفته و مکتوب کرده‌اند.

۲- زاده ۳۵۶ و متوفی در ۳۲۳ قبل از میلاد. وی پس از فتح تمام یونان و مقدونیه، وارد آسیا شد و با شکست دادن "داریوش سوم" آخرین پادشاه هخامنشی، شاهنشاهی هخامنشیان را برانداخت و تا هند را متصرف گردید.

۳- بنگرید به: «رداویراف‌نامه»، ۱۳۸۲: مقدمه؛ «بندهشن»، ۱۳۶۹: ۱۴۰؛ «مسعودی»، ۱۳۷۴: ۲۲۴/۱ و...

۴- این مطلب به وفور در کتب بازمانده از دوران ساسانیان منعکس شده است. برای نمونه بنگرید به کتاب‌های «دینگرد»، «بندهشن»، «رداویراف‌نامه» و...

بازسازی «اوستا» به وجود آمد. در این دوره با کوشش موبدان و حمایت شاهان ساسانی، سرانجام هرآنچه که از «اوستای زرتشت» و «دیگرمطالب مذهبی و غیرمذهبی ایرانی» باقی مانده بود، گردآوری و در قالب یک کتاب جامع، مدوّن گردید.

رویداد بسیار مهمی که باید بدان توجه شود آن بود که پنج قرن حکومت اشکانیان بر پایه آزاداندیشی و آزاددینی، شرایطی را فراهم آورد تا افزون بر دین زرتشتی، شاخه‌های گوناگون ادیان کهن آریایی^۱ نیز به آرامی رشد یافته و در میان پیروان خود ابقا شوند. از همین روی ناخواسته زمینه مناسبی مهیا گشت تا موبدان زرتشتی در هنگام گردآوری دوباره «اوستای پراکنده زرتشت»، سهوا بسیاری از باورهای غیرزرتشتی - اما آریایی - را درون «اوستا» جای داده و بدین ترتیب این متون ارزشمند از خطر نابودی، نجات یابند. این مستندات ارزشمند که امروز در دل «اوستا» باقی مانده‌اند - شامل تاریخ اساطیر باستانی، انواع سنت‌ها، آداب و رسوم ملی، باورهای مذهبی، جشن‌ها و بسیاری از افسانه‌های قدیمی - بعضا دارای ریشه‌ای بسیار کهن تر از "زرتشت" و «آیین زرتشتی» هستند.

این مجموعه بی نظیر که در ۲۱ نسک^۲ منظم و مدوّن گردید، دربرگیرنده آداب و رسوم و مراسم و مناسک و ادعیه زرتشتی، بازنویسی تاریخ کهن و اساطیر چند هزار ساله ایرانی، برخی مناسک مهرپرستی، آیین کهن مغان باستان، باورهای زروانی، نوشتارهای فقهی دوره ساسانی و... بودند که با کنار هم قرار گرفتن همه این موارد، کتابی شکل گرفت که از این پس در حکم شناسنامه و هویت مکتوب فرهنگ ایرانی، قلمداد گردید.

اما از بخت بد، طی سلسله رویدادهای ناگوار تاریخی همچون یورش اعراب، خزش تُرکان، تاخت و تازهای مغولان و قتل‌عام‌های تیموریان، هشتاد درصد از «اوستای گردآوری شده در زمان ساسانیان» در گذر زمان از میان رفته و امروزه تنها بیست درصد از آن برای ما باقی مانده است.

آن مقدار از «اوستا» که امروز باقی مانده است، از لحاظ زمانی به سه بخش تقسیم می‌شود:

- بخش نخست را «اوستای کهن» می‌نامیم. مضامین آن بسیار کهن سال بوده و متعلق به «باورهای غیرزرتشتی آریایی‌های باستان»

۱- برای آگاهی بیشتر نسبت به ادیان آریایی غیرزرتشتی، به فصل نخست کتاب «زرتشت و زرتشتیان» از همین نگارنده، مراجعه کنید.

۲- ۲۱ دفتر، ۲۱ بخش

می‌باشد. این مطالب اکثراً در بخش‌های «یشت‌ها» و پاره‌هایی نیز در لابلاي «یسنا» و یکی دو فقره از «وَنَدیداد»، باقی‌مانده است.

- بخش دوم، را «اوستای زرتشت» می‌نامیم. آن شامل مطالبی است که به وسیله "زرتشت" و یا توسط نخستین پیروان او ثبت و ضبط گردیده است. این مطالب شامل تمام «گاهان»، «هفت‌هات» و چند هات کوتاه از «یسنا» می‌باشد. چند عبارت کوتاه در برخی از «یشت‌ها» نیز وجودی که به سبب بازنویسی شدن در دوران میانه^۱ از لحاظ دستور زبان، در شمار «اوستای نو» قرار می‌گیرد، اما اصل آن، مربوط به دوران "زرتشت" یا نزدیک به دوران زندگانی اوست.

- بخش سوم که آن را «اوستای جدید» می‌نامیم، دربرگیرنده مطالب فقهی و آیینی است که توسط موبدان زرتشتی در دوره ساسانیان تحریر یافته است. عمده این موارد در بخش‌های «وَنَدیداد»، «ویسپرد»، «هادخت نسک» و مجموعه نمازها و نیایش‌های آیینی کوتاهی که به «خُرده اوستا» معروف هستند، باقی‌مانده است.

مبنای این پژوهش، بازیابی «اوستای کهن» و درکنار آن برخی از «کهن‌ترین یادگارهای مربوط به اوستای زرتشت» می‌باشد. کوشش نگارنده بر آن بود تا کهن‌ترین مضامین و مطالب باقی‌مانده در اوستای موجود - یعنی مطالب مربوط به بازمانده‌های قدیمی غیرزرتشتی تا کهن‌ترین بازمانده‌های مکتوب شده نزدیک به دوران "زرتشت" - را شناسایی و آن‌ها را از «افزوده‌های جدید موبدانِ مزدیسنا»^۲ تفکیک نماید.

باید توجه داشت که این متون کهن، ما را از گذر هزاره‌ها عبور داده و با اندیشه‌های نیاکانِ دورهنگامِ خود، آشنا خواهد ساخت. هرچند احتمال به خطا رفتن در انجام این پژوهش بسیار مهم، کم نیست اما نگارنده کوشیده است تا حدالامکان تحقیق فوق را به نحو احسن انجام داده و این وظیفه تاریخی را به‌دقت به انجام برساند. لازم به یادآوری است که برای انجام این تحقیق، از پژوهش‌های ارزنده بزرگانِ اوستاشناس و ایران‌شناسانِ شهیر

۱- از آغاز حکومت اشکانیان (پارتیان) تا پایان حکومت ساسانیان را «دوران میانه» و زبان این دوره را «زبان پهلوی» (= پرتوی= پارتی) می‌نامند.

۲- موارد اضافه شده در حدفصل نیمه‌دوم حکومت اشکانیان تا پایان دوران ساسانیان.

وطنی و غربی، بهره‌برداری شده است که نگارنده صمیمانه کوشش‌ها و پژوهش‌های این بزرگواران را ارج نهاده و در پاورقی‌ها به این موارد اشاره نموده است.

فروردین یشت

«یشت» واژه‌ای کهن به معنای «نیایش کردن» است. «یشت‌ها» سرودهایی بودن که برای نیایش «ایزدان آریایی» خوانده می‌شدند. در «اوستای باقی‌مانده امروز»، ۲۱ یشت وجود دارد. احتمالاً یشت‌های بیشتری در «اوستای ساسانی» وجود داشته (؟)، اما تنها همین تعداد توانسته‌اند از پیچ‌وخم تاریخ خود را به سلامت تا به امروز برسانند. «یشت‌ها» به لحاظ مضمون، کهن‌ترین بخش از «اوستا» بوده و قدیمی‌ترین منبع برای بازشناسی اساطیر ایرانی، محسوب می‌شوند. با این حال، به لحاظ زبان‌شناسی از «گاهان» (سروده‌های منتسب به زرتشت) جدیدترند و این به‌آن دلیل است که در در دوره ساسانی، در متن یشت‌ها - برای فهم عموم - دست برده‌شده و این متون کهن را بازنویسی کرده‌اند.

«فروردین یشت» یا «فَرَوَشی یشت»، سیزدهمین یشت از «یشت‌های بیست‌ویک‌گانه اوستا» است و از لحاظ درون‌مایه و محتوا در میان یشت‌های دیگر، کهن‌ترین یشت به شمار می‌رود. این یشت در ستایش «فَرَوَهَر بزرگان» و «اَشَوَنان»^۱ سروده شده است.

«فَرَوَهَر» یا «فَرَوَشی» بنابر باور ایرانیان باستان، یکی از نیروهای مینوی وجود آدمی و همه دیگر آفریدگان است که پیش از آفریده شدن جسم و تن، وجود داشته و پس از مرگ نیز همچنان به زندگی در جهان دیگر، ادامه می‌دهد. ظاهراً در باورهای کهن، «فَرَوَهَر» معادل «روان نیاکان» بوده و در دوره‌های بعدی، شخصیتی جداگانه یافته است.

این یشت به دلیل یادآوری کهن‌ترین اساطیر و افسانه‌های ایرانی و نام‌بردن از قدیمی‌ترین پهلوانان و سرشناسان آریایی، بسیار مورد توجه است.

«فروردین یشت» دارای ۳۱ کُرده و ۱۵۸ بند است.^۲ اما بسیاری از این بندها از افزوده‌های دوره‌های پارتی و ساسانی هستند. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «فروردین یشت» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در این یشت، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- پاکان، مقدسان، انسان‌های نیکوسرشت. از ریشه «آشه». معنای فلسفی این واژه بسیار گسترده است و از آن به عنوان «نظم هستی» و «نظم کیهانی» و حتی معادل اصطلاحات «سامان» و «نظام» و «قواعد حاکم و ناظر بر هستی» نیز تعریف شده است. متضاد این واژه «دُرَوَند» است به معنای گناهکار، بدکردار و بدسرشت.

۲- هر یشت به چند «کرده» - به معنای «بخش»- و هر «کرده» به چند «بند» تقسیم می‌شود.

متن کهن ترین بخش‌های «فروردین یشت»^۱

گَردهٔ چهارم

بند ۳۰- می‌ستاییم «فَرَوَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان» را؛ که در دوستی، نیک‌کردارند و مردمان را نیاززند؛ مردمانی که شما نیکان، رازداران، تیزبینان، چاره‌بخشان، نامداران و پیروزمندان در رزم را از این پیش، نیاززده باشند، نزد شما جای گزینند و هم‌نشین دیرپای شما گردند.

گَردهٔ پنجم

بند ۳۱- می‌ستاییم فَرَوَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که با اراده‌ای استوار و زورمندی بسیار با زبردستی سرگرم نبرد با دشمنانند و بازوانِ پرتوانِ آن‌دخواهان را در میدانِ کارزار، از کار بیاندازند.

گَردهٔ ششم

بند ۳۲- می‌ستاییم فَرَوَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که پیمان‌شناس، دلاور و نیرومندند و در برابر دشمنان، ما را پناه می‌بخشند؛ مینویانِ بخشایش‌گرِ درمان‌بخش که به‌سانِ زمینِ فراخ، همانندِ رودها دراز و همچون خورشید در بلندا هستند.

گَردهٔ هفتم

بند ۳۳- می‌ستاییم فَرَوَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که با چالاکي و دلاوری و کارآزمودگی و بسا هراس‌انگیز، ستیزهٔ دشمنان را -چه دیو و چه مردمانِ دُروند را- درهم می‌شکنند و فرومی‌کوبند؛ فَرَوَهَرهایی که به خواستِ خود، هم‌آوردان را در هنگامِ تاخت‌وتاز، برمی‌اندازند.

بند ۳۴- شما ای تواناترین! می‌بخشایید بهترین نیکی‌های خود را و پیروزمندی و چیرگیِ اهوراآفریده^۲ خود را به همه سرزمین‌هایی که در آن جای‌ها، نیکی‌های شما را به

۱- نگارنده در جریان ترجمه این متون (همچون دیگر بخش‌های این کتاب) کوشیده است تا جای ممکن، از واژه‌های ایرانی و ریشه‌دارِ پارسی بهره جوید.

۲- عبارات «اهوراآفریده» و «مزدآفریده» از کهن‌ترین صفاتی هستند که در میان جوامع آریایی برای اشاره به آفریده‌های نیکو، مورد استفاده قرار می‌گرفت (برای آگاهی بیشتر از قدمتِ باور به «اهوراها»، بنگرید به پاورقی بند ۴۵ از همین یشت). اما درک این مهم که آیا این عبارات در این بند و بندهای مشابه مربوط <<

بدی نکشاندند؛ آن‌جا که شما خشنودید و نرنجیده‌اید و آزرده نشده‌اید؛ آن‌جا که شما را ستایش و شایسته نیایش می‌دانند و در آن‌جا راه برگزیده خود را می‌پیمایید.

گرده هشتم

بند ۳۵- می‌ستاییم فرَوهرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ آن نام‌آوران در نبردها همیشه پیروزمند و سپردارانِ بسانیرومند که از راهِ درست به کژی نگریند. آن‌که پیش می‌تازد و آن‌که در پی او می‌تازد، فرَوهرها را به یاری همی‌خوانند. تازنده، دستیابی بر پیشتاز را و پیشتاز، رهایی از تازنده را.

گرده نهم

بند ۳۷- می‌ستاییم فرَوهرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که سپاهی انبوه بیاریند با رزم‌افزارهای به کمر بسته، با درفش‌های درخشانِ برافراشته به پیکار شتابند. آنانند که پیش از این و به هنگام نبردهای «خُشتاوی‌های دلاور» با «دانوها» فرا می‌رسیدند.^۱

بند ۳۸- شما باید که از این پیش، تاخت‌وتازِ «دانوهای تورانی» را درهم شکستید. پرتو یاری شما بود که «کَرشَنزها»^۲ و «خُشتاوی‌های دلاور» و «سوشیانت‌های»^۳ دلیرِ نام‌ورِ پیروزمند، بسیار نیرومند شدند و خانه‌های هراس‌انگیزِ بیش از ده‌هزار تن از فرمانرواهای «دانوها» را ویران کردند.^۴

>> به متن اصلی یشت‌ها بوده، یا از افزوده‌های قدیم زرتشتیان هستند، و یا از الحاقات دوره‌های اشکانی و ساسانی؛ کاری بس مشکل است که نیاز به تحقیق و پژوهش‌های بیشتری دارد.

۱- «خشتاوی» و «دانو» نام دو خاندان بسیار کهن و فراموش‌شده آریایی است که از بندِ بعدی مشخص می‌شود «خشتاوی‌ها» دودمانی ایرانی و «دانوها» دودمانی تورانی بودند. شوربختانه با وجود کوشش‌های فراوان اما هنوز آگاهی‌های بیشتری از آن‌ها در دسترس نیست. نگارنده در تلاش است تا در پژوهش‌های بعدی، سرنخ‌های بیشتری از این اساطیرِ فراموش‌شده ایرانی - که به وفور در بندهای بعدی با آن‌ها برخورد خواهیم داشت - به دست آورد.

۲- «کَرشَنزها» نیز نام خاندانی ایرانی است که اطلاعات بیشتری از آن‌ها باقی نمانده است.

۳- «سوشیانت» یا «سوشیانس» در این‌جا یادگاری از کهن‌ترین باورهای آریایی است و گروهی از ایزدان ایرانی را شامل می‌شود. در افزوده‌های اوستای نو (نگارش دوره‌های اشکانی و ساسانی) واژه «سوشیانت» از حالت عام خارج شده و به شکل خاص، منحصرأ به عنوان لقبی برای هر سه منجیِ آخرالزمانِ زرتشتیان آمده است. معنی لغوی این واژه «رهاننده» می‌باشد. همچنین بنگرید به متن و پاورقی‌های گرده‌های چهارده و پانزده از «خورنه یشت» در همین کتاب.

۴- دو بند ۳۷ و ۳۸، یادگاری از کهن‌ترین نبردهای ایرانیان و تورانیان است که در هیچ‌کجای دیگر «اوستا» و منابع اساطیر ایرانی، درباره آن سخن رانده نشده است.

گَردهٔ دهم

بند ۳۹- می‌ستاییم فَرَوَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که هر دو بالِ سپاهِ آراستهٔ دشمن را درهم‌می‌شکنند و میانش را می‌شکافند؛ آنان که به چالاکي، به یاری مردانِ نیک می‌شتابند و بدکرداران را در تنگنا می‌افکنند.

گَردهٔ یازدهم

بند ۴۰- می‌ستاییم فَرَوَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ آن توانایانِ دلیر همیشه پیروزمند و کامیاب در جنگ‌ها را که گاه بخشندهٔ آسایش‌اند و گاه تاخت‌وتاز و تکاپو کنند «سُرَوَشْمَنَه»^(۴)؛ آن اَشَوَنانی که دادخواه را پیروزی دهند و آرزومندان را کامروا کنند و بیماران را تندرستی بخشند. آنان که از پیکری برازنده و روانی والا برخوردارند.

بند ۴۲- هنگامی که بانگِ دادخواه برآید، به شتابِ نیروی‌اندیشه از فرازِ آسمان فرود آیند. با همراهیِ نیروی نیک‌ساخته و پیروزیِ اهوراآفریده^۱ و برتریِ چیره‌شونده و سودی که چیزهای گران‌بها بخشد و شکوه پاک و فرخنده آورد و برای دربرداشتنِ بهترین «اشه»، برازندهٔ ستایش و شایستهٔ نیایش است.

بند ۴۳- آنان در میان زمین و آسمان «سَتَوِیس»^۲ را به گردشِ درمی‌آورند تا بانگِ یاری‌خواهان را شنیده و باران بباراند. باران بباراند و گیاهان را برویاند؛ برای نگاه‌داریِ گاو و مردمان، برای نگاه‌داریِ سرزمین‌های ایرانی^۳، برای نگاه‌داریِ جانورانِ پنج‌گانه^۴ و برای یاری‌رساندن به مردانِ اَشَوَن.

بند ۴۴- در میان زمین و آسمان، آن «سَتَوِیس» زیبا و درخشان و پر فروغ، راه می‌پیماید، بانگِ یاری‌خواهان را می‌شنود و باران می‌باراند. باران می‌باراند و گیاهان را

۱- بنگرید به پاورقی بند ۳۴.

۲- احتمالاً «ستارهٔ سهیل».

۳- این بند کهن‌ترین متنی است که آشکارا از «ایران» و «سرزمین‌های ایرانی» نام برده شده است.

۴- جانوران پنج‌گانه که در اوستا به شکل «گئوش پَنچو» آمده است، عبارتند از: آبزیان، خزندگان، پرندگان، چرندگان و جانورانِ آزادِ صحرایی. واژهٔ «گئوش» به معنای «گاو» در ترکیب «گئوش پَنچو» نشان می‌دهد که این کلمه بجز گاو، نام عمومی همه جانوران نیز به شمار می‌رفته است. گاو در اساطیر آریایی، نخستین جانوری است که آفریده شد و مقدس‌ترین حیوان اهلی نیز به شمار می‌رود. این تقدس از آن جهت بود که شیر و گوشت و پوست آن، مهمترین منبع تغذیه و پوشاک برای مردمان باستان بوده و از فضولات آن نیز برای برپایی آتش بهره می‌بردند. هنوز هم رگه‌هایی از این تقدس‌گرایی در میان برخی از قبایل بدوی ساکن در شبه‌قارهٔ هند، مشاهده می‌شود.

می‌رویند، برای نگاهداری چارپایان و مردمان، برای نگاهداری سرزمین‌های ایرانی، برای نگاهداری جانوران پنج‌گانه، برای یاری رساندن به مردانِ اَشَوَن.^۱

گرده دوازدهم

بند ۴۵- می‌ستاییم فرَوهرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که با کلاه‌خود و سپر و رزم‌افزارهای ساخته شده از فلز، در میدانِ نبرد چه باشکوه رزم می‌کنند، آنان که برای فروکوفتنِ هزاران «دیو»^۲، خنجر آخته‌اند.

بند ۴۶- اگر بادی وزیدن گیرد و بوی مردانِ رزم‌آور را به میانِ آنان آورد، آنان به‌سوی رزم‌آورانی روی‌آوردند که پیروزی در سرنوشتِ آن‌هاست. به آن‌سویی که پیش از برکشیدنِ شمشیرها و برآوردنِ بازوها، برای آنان - آن فرَوهرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان - نیاز آورند.

بند ۴۷- هر یک از دو گروه که نخست به دُرُست‌باوری و راست‌اندیشی، آنان را نماز بَرند، فرَوهرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان با همراهی «مهر»^۳ و «رَشَن»^۴ و «داموئیش اوپَمَنه»^۵ و با همراهی «بادِ پیروزمند»^۶، به یاری آنان می‌شتابند.

۱- این بند یکی از شاعرانه‌ترین و پراحساس‌ترین بندهای «اوستا» می‌باشد که حس میهن‌دوستی، وطن‌پرستی و طبیعت‌گرایی در آن به‌گونه‌ی شگفت‌انگیزی نمود پیدا کرده است و مطالعه آن، مخاطب را به هزاران سال پیش؛ به دلِ مراتع دل‌انگیز، سرسبز و خوش‌آب‌وهوای بخش‌های شرقی فلاتِ ایران‌زمین، بازمی‌گرداند.

۲- این بند نیز از کهن‌ترین متونی است که در آن واژه «دیو» دیده می‌شود. «دیوها» و «اهوراها» دو دسته و دو گروه از کهن‌ترین خدایان و ایزدانِ آریایی (هندو-ایرانی) بودند. در میان آریایی‌های ایرانی، «اهوراها» خدایان خیر و «دیوها» خدایان شر محسوب می‌شدند. اما در میان آریایی‌های کوچنده به هند، «دیوها» خدایان خیر و «اهوراها» منبع شرارت بودند. ظاهراً بعدها "زرتشت" به دنبال القای فلسفه و تفکرِ یکتاپرستی خویش، باور به «اهوراها» را منسوخ کرده و تنها از یک «اهورای واحد»؛ که او را «اهورا مزدا» به معنای «اهورای دانا» می‌نامید، به عنوان تنها خدای دین زرتشتی بهره برد. البته باید توجه داشت که باور به «اهورامزدا» از ابداعات "زرتشت" نبود و این ایزد، در میان ایرانیان پیش از وی نیز کاملاً شناخته شده بود. برای نمونه در کتیبه‌های متعدد "داریوش هخامنشی" و اخلافش، بارها از «اهورامزدا» به عنوان خدای واحد نام برده شده است؛ در حالی‌که هنوز در دوران پادشاهی هخامنشیان (به جز چند سالِ آخرِ این دوران)، دین زرتشتی در غرب ایران‌زمین فراگیر نگردیده بود. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: *انصاری، بهمن (۱۳۹۶)، زرتشت و زرتشتیان، نوبت اول (تهران: نشر آرون)*

۳- اوستایی: «میثره»، «میثرا»؛ بنگرید به «مهر یشت» در همین کتاب.

۴- ایزد دادگری و دارنده ترازوی دادورزی.

۵- ایزدی از یاران «مهر» است. معنی نام او «توانایی دور راندن نابکاران توسط خردمندان» می‌تواند باشد.

۶- «ایزد وایو»؛ بنگرید به پیش‌گفتارِ بخش «رام یشت» در همین کتاب.

بند ۴۸- آنان سرزمین‌های دشمن را به سودِ رزم‌آورانی که فرَوهرهای نیکِ توانای پاکِ اَشونان با همراهی «مهر» و «رشن» و «داموئیش اویمنه» و با همراهی «بادِ پیروزمند»، بدیشان روی آورند، به یک زخم براندازند: پنجاه‌ها، صدها، صدها هزارها، هزارهادهزارها، ده‌هزارها صد هزارها.

گرده سیزدهم

بند ۴۹- می‌ستاییم فرَوهرهای نیکِ توانای پاکِ اَشونان را؛ آنان که در هنگام «هَمَسپَتمَدَم»^۱ از آرامگاه‌های خود به بیرون می‌شتابند و در ده شبِ پیاپی در اینجا، برای آگاهی یافتن به سر می‌برند:

بند ۵۰- کدامین کس، ما را خواهد ستود؟ کدامین کس، سرودِ ستایشِ ما را خوانده و ما را خشنود خواهد ساخت؟ کدامین کس با دستِ بخشندگی، ما را با شیر و پوشاک و با نیازهایی که بخشش آن‌ها بخشنده را به [دَهش] «آشه» تواند رساند، پذیرا شود؟ نام کدامیک از ما را بستاید؟ روانِ کدامیک از ما را بستاید؟ به کدامیک از ما این نیازها را پیشکش کند تا او را خوراکی جاودانی بخشند؟

بند ۵۱- مردی که آنان را با دستِ بخشش و با شیر و پوشاک و با نیکی‌هایی که بخشنده را به «آشه» می‌رساند، بستاید؛ از برای چنین کسی آن فرَوهرهای نیکِ توانای پاکِ اَشونان؛ که خشنود و نیاززده و نرنجیده‌اند، چنین آرزو می‌کنند:

بند ۵۲- بهره‌مند باد این خانه از انبوهِ ستورانِ [سودمند] و مردمان! بهره‌مند باد از اسب تندتاز و گردونه استوار؛ برخوردار باد از مردِ پایدارِ انجمنی، مردی که همواره ما را با دستِ دَهش و با شیر و پوشاک و با نیکی‌هایی که بخشنده را به [دَهش] «آشه» می‌رساند، می‌ستاید.^۲

گرده چهاردم

بند ۵۳- می‌ستاییم فرَوهرهای نیکِ توانای پاکِ اَشونان را؛ که آب‌های مزداآفریده را در جوی‌بارهای زیبا روان ساختند؛ آب‌هایی که پیشتر، دیرگاهی در جای خود ایستاده و روان نبودند.

۱- بنگرید به پاورقی پرسش سیزدهم از ترجمه «ماتیگان یوست فریان» در همین کتاب.

۲- این بند یکی از دلچسب‌ترین بندهای «اوستا» می‌باشد که روحیه نوع‌دوستی و تمایل ایرانیان به آسایش در میان خانواده، به خوبی در آن نمود پیدا کرده است.

بند ۵۴- اینک آن آب‌ها، خشنودیِ اهورامزدا و امشاسپندان را در جوی‌بارهای مزداآفریده به سوی جاهای برگزیده فرشتگان، به سوی سرزمین‌هایی که در فرمان آمده است، روانند.^۱

گَردهٔ پانزدهم

بند ۵۵- می‌ستاییم فَرَوَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که گیاهانِ بارور را در پردیس‌های زیبا بنشانند؛ آن گیاهانی که پیش از این و پس از پایانِ آفرینش، دیرگاهی در جای خود فرو ایستاده و رویان نبودند.

بند ۵۶- اینک آن گیاهان، خشنودیِ اهورامزدا و امشاسپندان را در راه‌های مزداآفریده، در جای‌های برگزیدهٔ فرشتگان، به هنگامی که در فرمان آمده است، رویانند.^۲

گَردهٔ شانزدهم

بند ۵۷- می‌ستاییم فَرَوَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که ستارگان و ماه و خورشید و «آنْغران»^۳ را در راه‌هایی پاک رهنمون شدند؛ آنان که پیش از این و از بیمِ ستیزه و یورش دیوان، بر جای‌های خود ایستاده و گردشی نداشتند.

بند ۵۸- اینک آنان به پایان راه گرائیده‌اند تا در روزگارِ فرخندهٔ تازه شدنِ جهان، به واپسین جایگاه گردش خود در رسند.

گَردهٔ هفدهم

بند ۵۹- می‌ستاییم فَرَوَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که نودونه‌هزار و نهصدونودونه تن از آنان از «دریای فَرَاخ‌کَرْت»^۴ درخشان، پاسبانی می‌کنند.

۱- واژه‌های «اهورامزدا» (به احتمال) و «امشاسپندان» (به یقین) در این بند و بندهای مشابه، از افزوده‌های دوره‌های اشکانی و ساسانی هستند. همچنین در مورد عبارت «مزداآفریده» در این بند و بند پیشین، بنگرید به پاورقی بند ۳۴ از همین یش.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۵۴.

۳- اوستایی: «آنْغَرُ رُوچاو»؛ به معنای فروغ بی‌پایان.

۴- بزرگ‌ترین و مقدس‌ترین دریای اساطیری ایران‌زمین که بارها در اوستا از آن نام برده شده است. به عقیده "پورداوود"، «فراخ‌کرت» همان «دریای مازندران» است. اما "مهرداد بهار" آن را با «اقیانوس هند» یکی دانسته است. نگارنده معتقد است براساس مندرجاتِ بخش‌های اوستای نو و با تکیه بر منابع متأخر زرتشتی همچون کتاب «بندهشن»، باید منظور از «فراخ‌کرت» در بخش‌های جدیدترِ اوستا -همان‌گونه که "پورداوود" می‌گوید- «دریای مازندران» باشد. اما در دورانِ کهن و زمانِ نگارشِ یش‌های اولیه؛ با توجه به سکونت آریاییان‌باستان در گوشه‌های شمال‌شرقی فلات ایران و «فرارود» و با علم به این‌که تمام نام‌های <<

گرده هجدهم

بند ۶۰- می‌ستاییم فرورهای نیک توانای پاکِ اشونان را؛ که نودونه‌هزار و نهصدونودونه تن از آنان از «ستاره هفتورنگ»^۱ پاسبانی می‌کنند.

گرده نوزدهم

بند ۶۱- می‌ستاییم فرورهای نیک توانای پاکِ اشونان را؛ که نودونه‌هزار و نهصدونودونه تن از آنان از پیکر «سام‌گرشاسپ»^۲ گیس‌ور و گرزبُدار» پاسبانی می‌کنند.

گرده بیست‌ویکم

بند ۶۳- می‌ستاییم فرورهای نیک توانای پاکِ اشونان را؛ که اگر سالار جنگاورانِ اشون باشد و آنان از او خشمگین نباشند، در سوی راست او می‌جنگند.

گرده بیست‌ودوم

بند ۶۴- می‌ستاییم فرورهای نیک توانای پاکِ اشونان را؛ آنان که بزرگتر، توانمندتر، دلاورتر، نیرومندتر، پیرومندتر، درمان‌بخش‌تر و سودمندتر از آنند که در سخن بتوان گفته آید. ده‌ها هزار تن از آنان در میان نیازآوردگان، فرود می‌آیند.

>> موجود در بخش‌های قدیمی «اوستا» مربوط به ایران شرقی است، این احتمال وجود دارد که منظور از «دریای فراخ‌کرت» اگر «دریای مازندران» نباشد، پس اشاره‌ای است به «دریاچه خوارزم» (آرال کنونی) و بنابراین تاکید "بهار" به تطبیق آن با «اقیانوس هند» نیز خطاست.

۱- احتمالاً همان صورت‌فلکی «دب اکبر» است.

۲- "گرشاسپ" بزرگ‌ترین پهلوان ایرانی در «اوستا»، از خاندان «سام»، از تبار "جمشید" و دارنده «قره ایزدی» است. او را اغلب با صفت‌های «گیس‌ور» (در ستایش موهای بلند و مجعدش) و «گرزبُدار» (در ستایش گرز معروفش) در «اوستا» می‌یابیم. در بخش‌های گوناگون «اوستا» با روایات پراکنده و دلچسبی از "گرشاسپ" مواجه خواهیم شد و داستان پیروزی او بر انواع «دیو» و «ژدها» را مشاهده خواهیم کرد. افزون بر آن، در بیشتر کتب بازمانده از دوران ساسانی نیز اشاراتی به دلاوری‌های "گرشاسپ" آمده است که احتمالاً ریشه در روایات اوستای گمشده قدیم دارد. "گرشاسپ" در باورهای بعدی ایرانیان، در شمار یاران "سوشیانت" (منجی دینی زرتشتی) قرار گرفت. او در دشت «پیشیننگه» واقع در جنوب افغانستان امروزی، بر اثر تیری مسموم که یک سرباز تورانی به نام "نوهین" بر پیکرش نشانده، اسیر «دیو بوشاسپ» (دیو خواب‌های طولانی؛ بنگرید به پاورقی بند ۹۷ از مهر یشت) گردید و به خواب فرورفت (برای آگاهی از شرح کامل این روایت، بنگرید به بند ۳۹ از خورنه یشت). سپس پیکر او در سایه پاسبانی ۹۹۹۹ فرور، در زیر برف مدفون گردید. بر پایه باورهای زرتشتی، هنگامی که در آخرالزمان «ژی‌دهاک» - که توسط "فریدون" دستگیر و در «کوه دماوند» در غاری به بند کشیده شده است - بند بگسلد و برخیزد، "گرشاسپ" بیدار شده و او را از بین خواهد برد.

بند ۶۵- آن‌گاه که آب‌ها با «فَرّه‌ مزداآفریده» از «دریای فراخ‌کرت» سرازیر شوند، فَرَوهرهای توانای [پاک] اَشَوَنان برمی‌خیزند: چندین‌چندین‌صدها، چندین‌چندین‌هزارها، چندین‌چندین‌ده‌هزارها...

بند ۶۶- تا هر یک از آنان برای خانواده خود، روستای خود، دهستان خود و کشور خود، آب فراهم آورد و چنین گوید: آیا کشور ما باید خشک و ویران شود؟^۱

بند ۶۷- آنان در هنگامه کارزار برای سرزمین و خانه خود می‌جنگند؛ در آن‌جایی که خانه و کاشانه داشته‌اند؛ به آن‌گونه که گویی دلاورمردی با رزم‌افزار به‌کمر بسته، از دارایی‌های فراهم‌آورده خود، نگاهبانی می‌کند.

بند ۶۸- هریک که در رساندن آب به خانواده و روستا و کشور و سرزمین خود کامیاب گردد، چنین گویند: سرزمین ما باید خَرَم و سرسبز شود و ببالد.^۲

بند ۶۹- آن هنگام که شهریار توانمند کشور، از دشمن کینه‌ور در بیم و هراس افتد، او فَرَوهرهای توانا را به یاری فرا می‌خواند.

بند ۷۰- فَرَوهرهای توانای اَشَوَنان اگر از او خشمگین و ناخشنود و آزرده‌خاطر نباشند، به سوی او پرواز می‌کنند. چنان که گویی مرغی نیک‌شهر به پرواز در می‌آید.

۱- فلات ایران با وجود داشتن رودهای بسیار، اما در شمار سرزمین‌های خشک قرار گرفته است. به‌گونه‌ای که در طول تاریخ، خشکسالی و کمبود آب، معضل همیشگی مردمان ساکن در فلات ایران بوده است. در «اوستا» بارها از خشکسالی سخن به میان آمده و آن را به «اَپوش دیو» (دیو خشکسالی؛ بنگرید به پاورقی بند ۲۱ از تیر یشت) نسبت داده‌اند. در «اوستا» و دیگر متون زرتشتی، دعاهایی برای باران قابل مشاهده است و در میان ایزدان فراوان آریایی، چند ایزد مشخصاً در ارتباط با «آب» وجود دارد که از آن‌دسته‌اند: «اَرَدویسور آناهیتا» (بنگرید به آبان یشت در همین کتاب)، «اَپام‌نپات» (بنگرید به پاورقی بند ۷۲ از آبان یشت) و «تیشتر» (بنگرید به تیر یشت در همین کتاب). مشکلات دائمی ایرانیان با خشکسالی، بی‌آبی، کمبود آب و کمبود باران، تنها به متون اساطیری و اوراد دینی محدود نمی‌شود. بلکه در میان انواع کتیبه‌ها و اسناد تاریخی نیز این معضل لاینحل، بارها قابل مشاهده است. برای نمونه می‌توان به یکی از کتیبه‌های "داریوش بزرگ"؛ شاهنشاه هخامنشی، در «پارسه» (تخت‌جمشید) اشاره کرد که وی از معضل «خشکسالی» در کنار «دشمنان» و «دروغ»، به عنوان سه عامل همیشگی بدبختی و مصیبت در ایران‌زمین نام برده و با واژگانی که در عین اقتدار، رنگ‌وبویی ملتمسانه دارد، چنین می‌گوید: «هورامزدا این کشور را از دشمن، از خشکسالی و از دروغ نگهداری کناد.» (شارپ، بی‌تا: ۸۱).

۲- این از کهن‌ترین آرزوها و نیایش‌هایی است که در متون آریایی باقی‌مانده است. در این کهن‌ترین خواسته نیاکان ما، برای «خَرَمی و بالتدگی میهن» دعا شده‌است. باید توجه داشت که در جای‌جای «اوستا»، بارها با عباراتی مواجه می‌شویم که سرشار از «عشق به ایران‌زمین» است.

گرده بیست و چهارم^۱

بند ۹۵- (...) می ستاییم فَرَوَهَرِ "مدیوماه"^۳ پسر "آراستی" را، از پیروان راستین «آشه»؛ [همو] نخستین کس [بود] که به گفتار و آموزش "زرتشت" گوش فراداد.

بند ۹۶- می ستاییم فَرَوَهَرِ "آسموخوانونت"^۴ را، از پیروان راستین «آشه»؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "آشنوخوانونت"^۴ را، از پیروان راستین «آشه»؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "گَویَن"^۵ را، از پیروان راستین «آشه»؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "پَرَشْتِگَئو"^۶ پسر "پَرَاثَه" را، از پیروان راستین «آشه»؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "وَهوَسْتی"^۷ پسر "سَنئویه" را، از پیروان راستین «آشه»؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "ایسونت"^۸ پسر "وَرَازَه" را، از پیروان راستین «آشه»؛

بند ۹۷- می ستاییم فَرَوَهَرِ "سَنَه"^۹ پسر "آهوم" را، از پیروان راستین «آشه» که [به همراه] یکصد [تن] از پیروان خویش، در این زمین دیده گردید. می ستاییم فَرَوَهَرِ "پَرئیدیدیه"^{۱۰} را، از پیروان راستین «آشه»؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "اوسمانره"^{۱۱} پسر "پَشْتَه" را، از پیروان راستین «آشه»؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "وَهوَرئوچه"^{۱۲} پسر "فرانیه" را، از پیروان

-
- ۱- تمام بندهای این گرده از اضافات قدیم زرتشتی است که ظاهراً در دوران زندگانی "زرتشت" یا اندکی پس از او، به متون کهن سال یشت‌ها افزوده گردیده است. در این گرده، نام تعداد زیادی از نخستین گروندگان به دین زرتشتی آمده است که ظاهراً در زمان زندگانی "زرتشت" و سال‌های پس از آن، بسیار مشهور بوده‌اند اما شوربختانه از بیشتر آن‌ها اطلاعاتی در دسترس نیست.
 - ۲- در آغاز این بند، عبارتی الحاقی آمده است که مربوط به افزوده‌های جدیدتر است.
 - ۳- اوستایی: «مدیو مانگه»؛ پسرعموی "زرتشت". بنابر سنت زرتشتی، او نخستین کسی بود که سخن "زرتشت" را پذیرفت و به آیین وی گروید و تا زمان مرگ "زرتشت" در کنار او بود. همچنین وی از نخستین آموزگاران دین زرتشتی است. بنابر این متن و سایر متون زرتشتی، نام پدر وی، "آراستی" است.
 - ۴- از نخستین گروندگان به دین زرتشتی. معنای نام او: «فروغ آسمان» است. آگاهی بیشتری از وی نیست.
 - ۵- از نخستین گروندگان به دین زرتشتی. معنای نام او: «دارنده گاو میش» است.
 - ۶- از نخستین گروندگان به دین زرتشتی. معنای نام او: «دارنده گاوهای سیاه و سفید» است. در «بند هشن» نام او در شمار جاودانان (افرادی که زنده هستند تا در آخرالزمان به یاری سوشیانت برخیزند) آمده است.
 - ۷- از نخستین گروندگان به دین زرتشتی. معنای نام او: «کسی که استخوان‌هایش خوب و قوی است» می‌باشد.
 - ۸- از نخستین گروندگان به دین زرتشتی. معنای نام او: «توانگر» است. در «دینکرد» نام او در شمار جاودانان آمده است.
 - ۹- از نخستین گروندگان به دین زرتشتی. معنای نام او: «سیمرغ» است. در «دینکرد» آمده است که او یکصد سال پس از مرگ "زرتشت" زاده شد و یکصد سال نیز زندگی کرد و دارای یکصد یار وفادار بود.
 - ۱۰- هیچ آگاهی از او و معنای نام او در دست نیست.
 - ۱۱- از نخستین گروندگان به دین زرتشتی. معنای نام او: «مورد احترام همه» است.
 - ۱۲- فارسی نو: «بهروز».

راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ «شورئوچه»^۱ پسر «فرانیه» را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ «ورسُمورئوچه»^۲ پسر «فرانیه» را، از پیروان راستین «آشه»؛

بند ۹۸- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ «ایست‌واستَرَه»^۳ پسر «زرتشت» را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ «اوروت‌نَرَه»^۴ پسر «زرتشت» را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ «هوره‌چیثَرَه»^۵ پسر «زرتشت» را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ «داؤتَبیش»^۶ دلیر را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ «ثری‌میثونت اسپیتمان»^۷ را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ «دائونگه»^۸ پسر «زئیرِئَنَه» را، از پیروان راستین «آشه»؛

بند ۹۹- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ «کی‌گشتاسپ»^۹ دلیر اَشَوَن گرزورِ اهورایی را، از پیروان راستین «آشه»؛ که با گرزِ سختِ [خویش]، از برای «آشه» برآمد؛ که با گرزِ سختِ [خویش]، از برای «آشه» به پاخاست؛ همو که بازو و پشت‌وپناه این دین زرتشتی بود.

۱- به معنای: «کسی که فروغ آشه با اوست».

۲- به معنای: «کسی که دارای فروغ موثر است».

۳- بزرگ‌ترین پسر «زرتشت» از همسر نخست او. ظاهراً معنای نام او «کشتزار بزرگ» و یا «آباد کننده توانا» است. «بندھشن» می‌گوید که او صد سال پس از ظهور دین زرتشتی، درگذشت. «ایست‌واستَرَه» در سنت زرتشتی، نخستین «موبدموبدان» و اولین رهبر دینی زرتشتیان است.

۴- دومین پسر «زرتشت» و نخستین رئیس برزگران و کشاورزان. او از جاودانان است و در «وَرَجَم‌گرد» زندگی می‌کند تا در آخرالزمان به یاری برادرش «سوشیانت» به پاخیزد. برای توضیحات بیشتر در مورد «وَرَجَم‌گرد» بنگرید به بخش «وندیداد» از همین کتاب.

۵- فارسی نو: «خورشید چهر»؛ به معنای «دارنده چهره‌ای به تابناکی خورشید». کوچک‌ترین پسر «زرتشت» و نخستین فرمانده ارتش. او از جاودانان است و در «گنگ‌دژ» فرماندهی لشکر «پشوتن» را برعهده دارد تا در آخرالزمان به یاری برادرش «سوشیانت» به پاخیزد. «پشوتن» پسر «گشتاسپ» و برادر «اسفندیار» است که توسط «زرتشت» بی‌مرگ گردید و به همراه سربازانش در «گنگ‌دژ» اقامت گزید تا در آخرالزمان همراه دیگر جاودانان، یاور «سوشیانت» باشد.

۶- به معنی: «دشمن دیوها».

۷- آگاهی دقیقی از این فرد و معنی نام او مشخص نیست و در هیچ‌یک از منابع بعدی دیگر نیز نشانی از وی نشده بود. با این حال از نام خانوادگی وی: «اسپیتمان»، روشن است که این «ثری‌میثونت» بایستی از بستگان «زرتشت» باشد.

۸- از این فرد اطلاعاتی در دست نیست.

۹- شهریار «بلخ». «زرتشت» دین خود را بر وی پیشکش کرد و او آیین زرتشتی را دین رسمی سرزمین خود نامید. در اساطیر کهن، وی از «خاندان نوذری» است اما در منابع بعدی (برای قرار دادن نامش در شمار شاهان کیانی) او را از نسل «کی‌پشین» نوّه «کی‌کواد» (کی‌قباد) قلمداد کرده‌اند. بنگرید به پاورقی بند ۹۸ از «آبان یشت» و پاورقی بند ۳۳ از «رام یشت» در همین کتاب.

بند ۱۰۰- همو که «دین در بند بسته» را از بند برهانید، آن را در جایگاه [بندِ خویش] بنشانند؛ [دین] فرمان‌گزارِ بزرگِ استوارِ ورجاوند، که از ستور و چراگاه برخوردار است؛ که با ستور و چراگاه آراسته شده است.

بند ۱۰۱- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "زریر" را، از پیروانِ راستینِ «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "یوخت‌وری" را، از پیروانِ راستینِ «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "سری‌ره‌اوخشن" را، از پیروانِ راستینِ «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "وناره" را، از پیروانِ راستینِ «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "نیرَه‌سَاوْخْشَن" را، از پیروانِ راستینِ «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "سوه" را، از پیروانِ راستینِ «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "بُوجَسْرَوَه" را، از پیروانِ راستینِ «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "نیرَه‌سَاوْخْشَن" را، از پیروانِ راستینِ «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "پرتوه‌ارشتی" را، از پیروانِ راستینِ «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "وئزیه‌ارشتی" را، از پیروانِ راستینِ «آشه»؛

بند ۱۰۲- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "نپتیه" را، از پیروانِ راستینِ «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "وژاسپه" را، از پیروانِ راستینِ «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "هباسپه" را، از پیروانِ

۱- برادر "گشتاسپ" که در جنگ با ارجاسپ توسط سرداری به نام "بیدرفش جادو" کشته شد. روایت کشته شدن او و کین‌خواهی پسرش «بستور»، در کتابی بازمانده از دوران اشکانیان به نام «پاتنگارِ زریران» (یادگار زریر) باقی مانده است. تعزیه کشته‌شدن "زریر" در کنار تعزیه کشته‌شدن "سیاوش"، موضوع دو عزای عمومی و سوگواری در ایران باستان بودند و سنت تعزیه‌خوانی اسلامی، دگرگون‌شده این سنت کهن سال باستانی است.

۲- به معنای: «دارنده زره بر تن».

۳- به معنای: «دارنده ورزهای زیبا» (ورزا: گاو نرِ مخصوص زراعت).

۴- به معنای: «دارنده ورزهای لاغر».

۵- از این فرد و معنای نام او، هیچ اطلاعاتی در دسترس نیست.

۶- به معنای: «فرمانده مردان» و همچنین «گراز».

۷- معنی نام او نامشخص است. نام پدر او "سوه" به معنای «سودرساننده» است.

۸- به معنای: «رهاننده نامور».

۹- به معنای: «دارنده نیزه بزرگ».

۱۰- به معنای: «دارنده نیزه تیز».

۱۱- به معنای: «دارنده نیزه‌ای با تیغه پهن».

۱۲- به معنای: «ناف»، «نژاد» و «تخمه».

۱۳- به معنای: «دارنده اسب بزرگ».

۱۴- به معنای: «دارنده اسب اصیل».

راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "ویستورو" ^۱ [از «خاندان» نوذر] را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "فَرَشْ هَمُورْت" ^۲ را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "فَرَشوکره" ^۳ را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "آتِرُونوش" ^۴ را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "آتِرپاته" ^۵ را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "آتِرِداته" ^۶ را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "آتِرچیره" ^۷ را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "آتِرخوارنه" ^۸ را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "آتِرِسوه" ^۹ را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "آتِرْدئینگهو" ^{۱۱} را، از پیروان راستین «آشه»؛

بند ۱۰۳-۱ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "هوشیئوئنه" ^{۱۲} را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "پیشی شیئوئنه" ^{۱۳} را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اسفندیار" ^{۱۴} دلیر را، از پیروان راستین «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "بستور" ^{۱۵} را، از پیروان راستین «آشه»؛

-
- ۱- در شاهنامه: "گستهم". برادر "توس" و پسر "نوذر" پادشاه پیشدادی. در «شاهنامه» آمده است که سران کشور این دو برادر را مناسب شاهی نیافتند. پس "اوزو" پسر "تهماسب" را به پادشاهی برگزیدند.
 - ۲- در شاهنامه: «فرشیدورد». از پسران "گشتاسپ" که در جنگ با «خیونان» به دست "گهرم" کشته شد و شرح آن در کتاب «یادگار زریران» آمده است.
 - ۳- به معنای: «کسی که رستاخیز برانگیزد»؛ از پسران "گشتاسپ" که در جنگ با «خیونان» کشته شد و شرح آن در کتاب «یادگار زریران» آمده است.
 - ۴- به معنای: «دوست‌دار آتش».
 - ۵- در پهلوی: «آذرباد»؛ به معنای: «در پناه آتش».
 - ۶- در فارسی نو: «آذر داد»؛ به معنای: «هدیه‌ای از آتش».
 - ۷- در فارسی نو: «آذر چهر»؛ به معنای: «با چهره‌ای به زیبایی آتش».
 - ۸- در پهلوی: «آذر خره»؛ به معنای: «دارنده فرّ آتش».
 - ۹- به معنای: «سودرسان همچون آتش».
 - ۱۰- در پهلوی: «آذر زند»؛ به معنای: «مفسر ویژگی‌های آتش».
 - ۱۱- به معنای: «از کشور آتش».
 - ۱۲- به معنای: «خوب‌کردار».
 - ۱۳- معنای این نام، مشخص نیست.
 - ۱۴- اوستایی: «سپنتو دات»؛ به معنای: «هدیه‌ای از سپندمینو». "اسفندیار" پسر "گشتاسپ" از بزرگ‌ترین پهلوانان دین زرتشتی و شخصیتی مهم در شاهنامه است. او توسط "زرتشت" ظاهراً پس از شستشوی تن در آب مقدس، روئین تن گردید. سال‌ها به دین زرتشتی خدمت کرد و در نبردهای گوناگون، به گسترش دین پرداخت. سرانجام در نبردی که "فردوسی" با هنرمندی تمام آن را به نظم کشیده است، با تیری که "رستم" به چشمان او فرونشاند، کشته گردید.
 - ۱۵- پسر "زریر" و برادرزاده "گشتاسپ".

می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "کوارَسَمَن" را، از پیروانِ راستینِ «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "فَرشوشتر"^۲ از «خاندان هُووه» را، از پیروانِ راستینِ «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "جامسپ"^۳ از «خاندان هُووه» را، از پیروانِ راستینِ «آشه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اواره‌اشتری"^۴ از «خاندان هُووه» را، از پیروانِ راستینِ «آشه»؛

بند ۱۰۴- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "هوشیئوئنه" را، از «خاندان فرشوشتر»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "خوادئنه" را، از «خاندان فرشوشتر»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "هنگهئوروه" را، از «خاندان جاماسپ»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "ورُسنه" را، از «خاندان هنگهئوروه»؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "وهومنه" (بهمن)، [پسر] "اواره‌اشتری" را از برای پایداری در برابر کابوس‌های دهشتناک، (... و پری‌های بد؛^۴

بند ۱۰۶- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اَشستو"^۵، پسرِ "مدیوماه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اورُثربه"، پسرِ "راشترِوغنتی" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "بوذره"، پسرِ "دازگراسپه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "زبئورونت" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "کرسنه"، پسرِ "زبئورونت"، آن دلیرِ فرمان‌بردارِ سنگین‌افزارِ اهورایی را؛^۶

بند ۱۰۸- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "ویراسپه"، از «خاندان کرسنه» را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "آزانه"، از «خاندان کرسنه» را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "فرایئوده"، از «خاندان کرسنه» را؛

۱- در شاهنامه: «کرزم»؛ از بستگان "گشتاسپ".

۲- "فرشوشتر" (اوستایی: فَرَش‌اشترَه؛ به معنای: دارنده شترِ کارآمد) و "جاماسپ" دو برادر از «خاندان هُووه» (در گاهان: هوگو) بودند که هر دو در دربار "گشتاسپ"، سِمَتِ وزارت داشتند. "فرشوشتر" پدرزن "زرتشت" و "جاماسپ" دامادِ "زرتشت" بود. "جاماسپ" پس از مرگِ "زرتشت"، به عنوان جانشین او و دومین موبدموبدان قلمداد شد. (نخستین موبدموبدان "ایست‌واستره" پسر بزرگ‌تر "زرتشت" بود.)

۳- اطلاعاتی از او و معنای نامش در دسترس نیست؛ جز آن‌که بخش دوم نام او، بایستی در معنای «دارنده شتر» باشد. در بند ۱۰۴ نام پسر وی را "بهمن" ثبت کرده‌اند. گمان نگارنده بر این است که این فرد فراموش شده نیز بایستی برادر - یا پسرعموی - "فرشوشتر" و "جاماسپ" بوده باشد.

۴- اسامی یاد شده در این بند، بزرگان «خاندان هُووه» و اکثراً، اخلاف و نوادگان "فرشوشتر" و "جاماسپ" هستند. آخر این بند و در جایی که نقطه‌چین گذاشته شده است، عبارت اوستایی «اَایفَرَه» آمده است که معنی آن مشخص نیست.

۵- نوه‌عموی "زرتشت". بنگرید به پاورقی بند ۹۵.

۶- از دیگر اسامی یاد شده در این بند، آگاهی بیشتری در دسترس نیست. گمان نگارنده بر این است که با توجه به آورده شدن نام پسرِ "مدیوماه" در آغاز این بند؛ بایستی باقی‌نام‌های یاد شده نیز از بزرگان دومین نسلِ زرتشتیان باشند. در انتهای این بند از "کرسنه" پسرِ "زبئورونت" نام برده شده است که با توجه به محتویات بند ۱۰۸، ظاهراً فرزندان و نوادگان وی در سال‌های بعدی، نقش پررنگی در دین زرتشتی داشته‌اند.

می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "ونگهو"، از «خاندان ارشیه» - آن "ارشیه" که در میان پیروان «آیین بهی»، کوشاترین است - را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "داریت‌رته" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "فراریت‌رته" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "سکاریت‌رته" را؛^۱

بند ۲۱۰۹- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "ارشونت" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "ویرشونت" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "پئیتی‌رشونت" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "امرو" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "چمرو" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "دراشه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "پئیتی‌دراشه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "پئیتی‌ونگه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "فرشاوخشه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "نمونه‌ونگهو"، پسرِ "وئذنگه" را؛

بند ۱۱۰- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "وئسده" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اشاونگهو"، پسرِ "بیوندنگه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "جرودنگهو"، پسرِ "پئیریشتور" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "نریمزده" را؛ پسرِ "ائیویو" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "برزیشنو"، پسرِ "اره" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "کسوپیتو"، پسرِ "اره" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "فریه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "استوت‌ارته"^۳ را؛

۱- سه نام آخرین که به ترتیب به معنای «دارنده ارابه جنگی»، «پیش‌راننده ارابه جنگی» و «دورگرداننده ارابه جنگی» می‌باشد، یقیناً سه برادر از کهن‌ترین سربازان و فرماندهان پیرو دین زرتشتی بوده‌اند.
۲- شوربختانه از هیچ‌یک از اسامی نام‌برده شده در بندهای ۱۰۹ و ۱۱۰، آگاهی بیشتری نیست. تردیدی نیست که اسامی بند ۱۰۹، از کهن‌ترین گروندگان به دین زرتشتی (شاید نسل سوم، چهارم یا پنجم زرتشتیان) هستند. اما بند ۱۱۰ با توجه به آمدن نام "استوت‌ارته" در پایان آن، این شائبه را ایجاد می‌کند که آیا اسامی فوق، از یاوران منجی آخرالزمان هستند؟ یا همچون بند پیشین، از کهن‌ترین گروندگان به کیش زرتشتی؟

۳- سومین "سوشیانت" او در پایان سومین هزاره پس از "زرتشت"، زاده می‌شود. بنابر اساطیر زرتشتی، "زرتشت" سه‌بار با سومین همسرش "هووی" نزدیکی کرد و هر سه‌بار نطفه او از بدن همسرش خارج شده و به اعماق «دریاچه کیانسیه» (دریاچه هامون) افتاد. ۹۹۹۹۹ فَرَوَهَر از هر نطفه مواظبت می‌کنند. در پایان هزاره‌های اول و دوم و سوم پس از "زرتشت"، سه دختر باکره ایرانی در «کیانسیه» آب‌تنی می‌کنند. نطفه وارد رجم آن‌ها شده و نُه‌ماه بعد، منجی‌ها متولد می‌شوند. منجی اول با نام "اوشیدریامی" بایستی هزارسال پس از مرگ "زرتشت" ظهور می‌کرد. مهمترین یاور او "کی‌بهرام ورجاوند" از نسل پادشاهان کیانی بود که عقیده داشتند در «هند» متولد شده است. در پایان دومین هزاره پس از مرگ "زرتشت"، بایستی دومین منجی با نام "اوشیدرماه" متولد شود. در دوران او، «اژی‌دهاک» پس از هزاران سال غل و زنجیر خود را پاره کرده، از «دماوند» به پایین آمده و مشغول نابود کردن دنیا خواهد شد. "گرشاسپ" برای نابودی او از خواب چندهزارساله بیدار شده و با گرز خویش، به نبرد با او می‌پردازد و وی را از بین می‌برد. نهایتاً سه‌هزار سال پس از مرگ "زرتشت"، "استوت‌ارته" - آخرین "سوشیانت" - ظهور خواهد کرد. در این‌هنگام بدبختی و دروغ در تمام جهان سایه افکنده. پس جاودانان زرتشتی به یاری "سوشیانت" خواهند شتافت: "پشوتن" و سربازانش از «گنگ‌دژ» خارج می‌شوند؛ "کی‌خسرو" از آسمان به زمین هبوط می‌کند و پهلوانانی چون "توس" و "گیو" و "یوشت‌فریان" و "گوپدشاه"، هر یک از گوشه‌ای برخاسته و برای نبرد با «هریمن»، به <<

گرده بیست و هشتم

بند ۱۱۱- می ستاییم فَرَوَهَرِ "گئوپیونگهو"^۱ را؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "هم برترونگهوم"^۲ را؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "ستئوتر وهیشته اشه"^۳ را؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "پئورو داخستی"، از «خاندان خشتاوه» را؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "خشویوراسپه"، از «خاندان خشتاوه» را؛

بند ۱۱۲- می ستاییم فَرَوَهَرِ "آیواستی"، از «خاندان پئورو داخستی» را؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "وهوستی"، از «خاندان پئورو داخستی» را؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "گیه ذاستی"، از «خاندان پئورو داخستی» را؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "اشوزد"، از «خاندان پئورو داخستی» را؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "اورودو"، از «خاندان پئورو داخستی» را؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "خشروچینهه"، از «خاندان خشویوراسپه» را؛^۴

بند ۱۱۳- می ستاییم فَرَوَهَرِ "اشاهوره"، از «خاندان جیشتی» را؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "فرایزنت" را؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "فرنه"، از «خاندان فرایزنت» را؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "جروونگهو"، از «خاندان فرایزنت» را؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "اشوزد" و "ثریته"، پسران "سایوژدری" را؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "وهورئوچه"، از «خاندان ورکسه» را؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "آرجهوته"، پسر "تور" را؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "اوسینمه" را؛

بند ۱۱۴- می ستاییم فَرَوَهَرِ "یوختاسپ" را؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "اشه شیئوئنه"، از «خاندان گیّه ذاستی» را؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "وهومنه" (بهمن) پسر "کتو" را؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "وهوزدهه"، پسر "کتو" را؛ می ستاییم فَرَوَهَرِ "اشه سَرده" پسر "اشه سئیرینک" را؛

>> یاری "سوشیانت" می شتابند. این نبرد، نبرد آخرالزمان است که با پیروزی "سوشیانت" به انجام خواهد رسید. پس از آن «فرشگرد» (قیامت) آغاز شده و عدالت آسمانی بر همگان حکم فرما می گردد. باید توجه داشت که وقایع مربوط به هر سه منجی، در منابع گوناگون دچار اختلاف است و این یقینا به دلیل کهن سال بودن این اعتقادات است. مثلا نبرد "گرشاسپ" با "آژی دهاک" در برخی منابع در شمار وقایع مربوط به منجی دوم و در برخی دیگر، به عنوان وقایع مربوط به منجی سوم آمده است. ظاهرا به مرور زمان رویدادهای مربوط به منجیان در حال ادغام با یکدیگر بود و اگر یورش اعراب و دگرگون شدن باورهای دینی در ایران زمین اتفاق نمی افتاد، احتمالا تمام رویدادهای دوره های اول و دوم، به منجی سوم منتقل می گردید.

۱- به معنای: «فربه کننده گاوها».

۲- به معنای: «گردآورنده نیکی ها».

۳- به معنای: «ادا کننده نیایش اشاوهیشتا (اردبیهشت)».

۴- "پئورو داخستی" و "خشویوراسپه" که در بند قبلی از آن ها یاد شد و در این بند به فرزندان و نوادگان آن ها پرداخته شد، بایستی از بزرگان دین زرتشتی در سال های پس از مرگ "زرتشت" بوده باشند. شوریختانه آگاهی بیشتری از این دو بزرگوار و دودمان های شان در دست نیست.

می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "آشه‌سَرِدَه" پسر "زئیرینک" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "چاخشنی" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "سیاوسی" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "یئو روشتی"، پسر "کوی" را؛

بند ۱۱۵- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "وَرَسَمِیا"، پسر "جَنَه‌نَرَه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "تَنَزَاسْتی"، پسر "پَئشته" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "زَرزُداتی"، پسر "پَئشته" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "گَئونی"، پسر "وُهومنه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اِرزُو" و "سُرُوتوسپاده" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "زَرینگه" و "سپنتوخرتو" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "وَرشنی"، پسر "واکِرزن" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "فراچیه"، پسر "تَنُوروانی" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "وهمذاته"، پسر "منتره‌واکه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اوشتره"، پسر "سَدَنه" را؛

بند ۱۱۶- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "دنگه‌سروتَه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "دنگه‌وفراده" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "سَپوید"، پسر "مخشتی" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "پینگهر"، پسر "مخشتی" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اوشتازنتَه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "آشه‌سَوَه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "آشه‌اوراوتَه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "هئوموخورنه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "وَرشنه" را؛

بند ۱۱۷- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "فَرَوَه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اوسناکه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "خوانونت" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "دِننا وَزَه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اَرچون" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اَئیوی‌خورنه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "هویزته" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "هرداسپه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "پازینه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "خواخشره" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اَشوپئوئیریه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اَسْتوت‌ارته" را؛

گَرده بیست‌وهفتم

بند ۱۱۸- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "هوگئو" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "انگه‌ویو" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "گئوری" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "گئورینه"^۲ را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "مزدراونگهو" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "سریراونگهو" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اَیوتَه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "سورویزته" را؛

بند ۱۱۹- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اِرِدُوَه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "کوی" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اُخشنه" پسر "ویدپسروه" [او] "دوراسروتَه" پسر "بِرزونت" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۱۰.

۲- بنابر فصل ۲۳ از کتاب نهم «دینکرد»، وی یکی از جاودانگان است که در آخرالزمان به یاری "سوشیانت" برمی‌خیزد.

"وَنگَهوُذَاتَه" پسر "خواذات" ۱ را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اوزیه" از «خاندان وَنگَهوُذَاتَه» را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "فریه" را؛

بند ۱۲۰- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اشم‌ینگه‌رئوچه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اشم‌ینگه‌ورزه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اشم‌یهمائی‌آشته" ۲ را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اشم‌ینگه‌رئوچه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "یوشت" ۳ از «خاندان فریان» و "آسمانر" [پسر] "پئشته" ۴ را، از برای ایستادگی در برابر [آن] دشمنی که از خانواده [اش] برخاسته بود؛

بند ۱۲۱- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "سپیتی" پسر "اوسپسئو" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "ارزراسپ" پسر "اوسپسئو" را؛ ۵ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اوسدن" ۶ پسر «مزديسنا» را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "فراذت‌ونگهو" پسر "ستیونت" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "رئوچس‌چئشمن" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "هورچئشمن" را؛ ۷ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "ویسروتر" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "برمنه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "ویسروته" را؛

بند ۱۲۲- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "هوسپه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "چئورسپه" ۸ را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "دئورامئیشی" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "فرئورئوس" ۹، پسر "کئوشه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ

۱- به معنای: «خود داد»، «خود رای» و «جاودانه»؛ این واژه در پهلوی به «ختای» و در فارسی‌نو به «خدا» تبدیل شده است.

۲- بنابر فصل ۲۹ از کتاب «بندهش»، وی یکی از جاودانگان است که در آخرالزمان به یاری "سوشیانت" برمی‌خیزد.

۳- "یوشت فریان" از کهن‌ترین اساطیر ایرانی است که روزگاری هم‌تراز با اساطیری نظیر "آرش کمانگیر" و "گرشاسپ"، در ایران شناخته شده بود. بنگرید به ترجمه «ماتیگان یوشت فریان» در همین کتاب.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۹۷.

۵- "پورداوود" می‌گوید: "سپیتی" به معنای: «سپید» و "ارزراسپ" به معنای: «دارنده اسب راست‌قامت» دو برادر هستند که بنابر مندرجات فصل ۲۹ از «بندهش»، اولی ریاست روحانی کشور «فرددفش» (یکی از هفت کشوری که به دنیای قدیم اساطیر آریایی را تشکیل می‌دادند) و دومی ریاست روحانی کشور «ویدفش» (یکی دیگر از کشورهای هفت‌گانه اساطیری) را برعهده دارد.

۶- این نام، کهن‌ترین شکل از نام "کی‌کاووس" می‌باشد که در اوستا -احتمالا همچون دیگر بندهای اخیر- و در دوران کوتاهی پس از مرگ "زرتشت"، ضبط شده است. عبارت «پسر مزديسنا» از الحاقات بعدی و برای تقدس بخشیدن به وی، وارد متن اصلی شده باشد.

۷- "رئوچس‌چئشمن" به معنای: «روشن‌چشم» و "هورچئشمن" به معنای: «خورشیدچشم» است؛ بنابر فصل ۳۶ از کتاب «دادستان دینیک»، هر دو از جاودانگانی هستند که در آخرالزمان به یاری "سوشیانت" برمی‌خیزند.

۸- "پورداوود" می‌گوید: "هوسپه" به معنای: «دارنده اسب‌خوب» و "چئورسپه" به معنای: «دارنده چهاراسب و گردونه» می‌باشد که بنابر مندرجات فصل ۲۹ از «بندهش»، اولی ریاست روحانی کشور <<

"فریناسپه"، پسر "گئوه" را؛ می‌ستاییم فروهر "فَرادَتَنَر"، پسر "گروارتو" را؛ می‌ستاییم فروهر "وهوشر"، پسر "آخننگه" را؛ می‌ستاییم فروهر "ویوارشوه"، پسر "ائینیاوه" را،

بند ۱۲۳- می‌ستاییم فروهر "فرارازی"، پسر "تور" را؛ می‌ستاییم فروهر "ستیپی"، پسر "رَوَنَت" را؛ می‌ستاییم فروهر "پُرشینته"، پسر "گندروه" را؛ می‌ستاییم فروهر "اویه"، پسر "سپنگه" را؛ می‌ستاییم فروهر "اِئتوه"، از «خاندان مایو» را؛ می‌ستاییم فروهر "یئتوش‌گاؤ"، پسر "ویاتن" را؛ می‌ستاییم فروهر "گَرَشته"، پسر "کوی" را؛

بند ۱۲۴- می‌ستاییم فروهر "پُئوروینگه"، پسر "زئوش" را؛ می‌ستاییم فروهر "وهوداته"، پسر "کاته" را؛ می‌ستاییم فروهر "باونگه"، پسر "ساوتگهنگه" را؛ می‌ستاییم فروهرهای "هورز" [او] "انکسه" را؛ می‌ستاییم فروهر "اروئوشتره"، پسر "ارزونت‌دئینگهئوش" را؛ می‌ستاییم فروهر "فراچیر"، پسر "برزونت" را؛ می‌ستاییم فروهر "وهوپرسه"، پسر "ائینیاوه" را؛

بند ۱۲۵- می‌ستاییم فروهر "پروُدَسَمه"، پسر "داشتاغنی‌موژی" از سرزمین «موژ» را؛ می‌ستاییم فروهر "فرا توره" [او] "اسروته"، از «خاندان بئش‌تستوره» را؛ می‌ستاییم فروهر "اورگاؤ"، پسر "ارزونت"، پسر "اویغمتستوره" را؛ می‌ستاییم فروهر "گئومنت"، پسر "زون‌رئوژدی" از سرزمین «رئوژ دیه» را؛ می‌ستاییم فروهر "ثریت"، پسر "ائو سَرِد" [او] "فیوشت‌تنی"، از سرزمین «تنیه» را؛^۱

بند ۱۲۶- می‌ستاییم فروهر "تیرونکشوه"، از «خاندان اوسپئشته»، از «دودمان سئنه» را؛ می‌ستاییم فروهر "اوتیونی"، پسر "ویتکوی" [او فروهر] "زیغزی"، پسر "سئنه" را؛ می‌ستاییم فروهر "فروهکفره" از «خاندان مرزیشم»، از «دودمان سئنه» را؛ می‌ستاییم فروهر "ورسمورئوچه"، پسر "پرث‌وفسمن" را؛

>> «وروبرشت» (یکی از هفت‌کشوری که به دنیای‌قدیم اساطیر آریایی را تشکیل می‌دادند) و دومی ریاست‌روحانی کشور «وروجرشت» (یکی دیگر از کشورهای هفت‌گانه اساطیری) را برعهده دارد.
 ۱- سه سرزمین «موژ»، «رئوژ دیه» و «تنیه» مشخص نیست دقیقاً در کجا قرار داشته‌اند. در یادداشت‌های "دکتر ابراهیم پورداوود" و "دکتر جلیل دوستخواه" نیز مکان دقیق این سه سرزمین نیامده است. با این‌همه نظر به این که تمام اسامی خاصی که در این بند آمده -همچون تمامی اسامی خاصی که در بندهای پیشین ذکر آن‌ها به میان رفته است- همگی ایرانی هستند، سه سرزمین مذکور نیز قاعدتاً باید در میان سرزمین‌های ایرانی؛ و با علم به شکل‌گیری اساطیر ایرانی در شرق فلات ایران‌زمین، به احتمال بسیار بالا در حدفاصل نیمه‌شمالی افغانستان امروزی تا «ماوراءالنهر» بوده باشند.

بند ۱۲۷- می‌ستاییم فَرَوَهَرهای "آشه‌نمه" [او] "ویدت‌گاو" از سرزمین «انگهوی» را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرهای "پَرُشت‌گاو" [او] "داز‌گروگاو" از سرزمین «پخشیرا» را؛^۱ می‌ستاییم فَرَوَهَر "هوفروخشه"، از «خاندان کهرکنه» را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَر "اکیده"، از «خاندان پوذه» را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَر "جاماسپ دوم" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَر "مدیومه دوم" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَر "اوروت‌تره دوم" را،^۲

بند ۱۲۸- می‌ستاییم فَرَوَهَر "رئوچس‌چئشمن" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَر "هورچئشمن" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَر "فرادت خوارنه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَر "ویدت‌خوارنه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَر "وئورونمه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَر "وئوروسوه" را؛^۳ می‌ستاییم فَرَوَهَر "اوخشیت‌ارت" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَر "اوخشیت‌نمه" را، می‌ستاییم فَرَوَهَر "استوت‌ارته" را،^۴

گرده بیست‌ونهم

بند ۱۲۹- آن‌کس که «سوشیانت پیروزگر» نامیده شده و [نام درست وی] "استوت‌ارته" خواهد بود، از این روی [بدین‌نام] «سوشیانت» خوانده شده است، که او به سراسر جهان آفرینش، سودرسان خواهد بود. از این روی [بدین‌نام] "استوت‌ارته" خوانده

۱- دو سرزمین «انگهوی» و «پخشیرا» مشخص نیست دقیقاً در کجا قرار داشته‌اند. اما این‌جا نیز با توجه به ایرانی بودن تمام اسامی خاص، هر دو سرزمین فوق‌الذکر بایستی در ایران شرقی بوده باشند. سرزمین «پخشیرا» به معنای «جایی که در آن شیر وجود ندارد» می‌باشد.

۲- «جاماسپ» داماد زرتشت، «مدیومه» پسرعموی زرتشت (و بر پایه منابع موجود، نخستین گرونده به آیین او) و «اوروت‌تره» یکی از پسران زرتشت بود. اما این اسامی در این بند، هیچ‌یک از افراد توضیح داده شده نیستند و نام کسانی هستند که ده‌ها سال پس از مرگ زرتشت، زیسته‌اند. شاید دلیل این نام‌گذاری آن باشد که سه فرد متاخر، از نوادگان «جاماسپ» و «مدیومه» و «اوروت‌تره» بوده باشند. با این حال قطعیتی در این رای، نیست.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۱۲۱. هر شش فرد یادشده در این بند، بنابر مندرجات کتاب «اتستان دینیک»، از یاوران «سوشیانت‌ها» در آخرالزمان خواهند بود. بنابر روایت فوق‌الذکر، در هنگام رستاخیز، این شش شه‌ریار از شش سرزمین، به یاری «سوشیانت‌ها» خواهند شتافت.

۴- در این‌جا نام هر سه منجی دین زرتشتی که به فاصله هزارسال از یکدیگر ظهور خواهند کرد، به دنبال یکدیگر آمده است. اولی در پهلوی با نام "اوشیدریامی"، دومی با نام "اوشیدرماه" و سومی با نام "استوت‌ارته" ثبت شده‌اند. هر سه نفر «سوشیانت» در معنای «سود رساننده»، «رهاننده» و «منجی» می‌باشند. در «گاهان زرتشت»، واژه سوشیانت دارای یک معنای عام بوده و به تمام یاوران و یاری‌رسانان دین زرتشتی اطلاق شده است. باری در منابع بعدی، این واژه در معنای خاص و برای هر سه منجی (به ویژه منجی سوم) بکار رفته است. در پاره‌ای از منابع، «سوشیانس» نیز ضبط شده است. برای آگاهی بیشتر از زمان آخرالزمان و رویدادهایی که در پس ظهور هر یک از سوشیانت‌ها به وقوع می‌پیوندد، بنگرید به پاورقی بند ۱۱۰ از همین یشت و پاورقی بند ۹۲ از «خورنه یشت».

شده است، که او از برای ایستادگی در برابر دروغ و دروغ‌گویان، بی‌مرگی را به ارمغان خواهد آورد. از برای همراهی با پاک‌دینان در نبرد [فرجامین با اهریمنان].^۱

بند ۱۳۰- می‌ستاییم فرَوَهَرِ "جم"^۲، از پیروانِ راستینِ «آشه»، از «خاندان ویونگهان» را، آن توانای دارندهٔ رمه‌های فراوان را، برای پایداری در برابر کمبودهایی که از سوی دیوان است، و برای پایداری در برابر کمبود گیاه که از خشکی است^۳، و برای پایداری در برابر آزار «مَرشونه»^۴.

بند ۱۳۱- می‌ستاییم فرَوَهَرِ "فریدون"^۵، از پیروانِ راستینِ «آشه»، از «خاندان آتیین» را، از برای پایداری در برابر «پریون»^۶ و «تب» و «نئزَه»^(۷) و «تب و لرز» و «اوورشا»^(۸)؛ از برای پایداری در برابر آزارِ مار^۷. می‌ستاییم فرَوَهَرِ "اوشنرَه"^۸، از پیروانِ راستینِ

۱- جملهٔ آخر در متن اصلی این‌چنین آمده است: «ستیزه که از پاک‌دینان برانگیخته شده باشد» که منطقی نیست و به‌نظر می‌رسد متن دچار آسیب شده است. ظاهراً باید متن فوق در اصل بدین‌گونه بوده باشد: «ستیزه که بر "ضد" پاک‌دینان برانگیخته شده باشد.»؛ این بند تمام و کمال در ستایش سومین منجی زرتشتی سروده شده است. اوست که «اهریمن» را برای همیشه نابود خواهد کرد و جهان را به دورانی که هنوز به آفت‌های اهریمن آلوده نشده بود، شبیه خواهد نمود. باید توجه داشت که بخش اعظم باور به منجی‌گرایی در ادیان ابراهیمی، برگرفته از دین زرتشتی است.

۲- "جم" یا "جمشید" - معادل "ییمه" در اساطیر ودایی/هندی - بنابر متون زرتشتی؛ پسر "ویونگهان"، نوهٔ "انگهت"، نبیرهٔ "هوشنگ" و بنابر «شاهنامه»، پسر "هوشنگ" است. "جم" پس از نیای بزرگش "هوشنگ" و برادرش "تهمورث"، سومین پادشاه اساطیر ایرانی است. در دوران او، فراوانی و برکت بر تمام سرزمین‌ها سایه افکند. اما "جمشید" که از قدرت خود دچار غرور شده بود، از فرمان یزدان سرپیچید و ادعای خدایی کرد. در این هنگام «فرّه ایزدی» از او جدا شده و سایهٔ سعادت از مُلک او رخت بربست. پس «آژی‌دهاک تازی» از سرزمین «بوری» (این سرزمین بعدها با بابل یکی انگاشته شد؛ اما به نظر می‌رسد در هنگام سرودن کهن‌ترین یشت‌ها، جایی در شرق ایران بوده باشد) برخاسته و ملک و تخت او را ربود.

۳- اشاره‌ای به عصر یخبندان یا خشک‌سالی‌های پایان عصر پادشاهی "جمشید" است. بنابر مندرجات «وندیداد»، "جمشید" برای مقابله با یخبندان، دژی به نام «وَزَجَم‌گرد» را ساخت و تمام مردمان را به درون آن برد (بنگرید به ترجمه بخش «وندیداد» در همین کتاب). احتمالاً افسانه‌های «طوفان» در اساطیر سومری و «کشتی نوح» در اساطیر یهود، اقتباسی از این اسطورهٔ ایرانی باشد.

۴- دیو زوال و نابودی

۵- یکی از بزرگ‌ترین پادشاهان پیشدادی. او با یاری "گاوهٔ آهنگر" علیه بیدادگری «آژی‌دهاک» شورید و به شهریاری او پس از هزار سال پایان داده، خود بر تخت شاهی ایران‌زمین بنشست.

۶- بیماری ریزش‌مو و گری (؟)

۷- به گمان قوی، عبارت «پایداری در برابر آزارِ مار»، اشاره‌ای است کهن، به ماجرای نبرد "فریدون" با «آژی‌دهاک» (در شاهنامه: ضحاک) که دو مار از شانه‌های او روییده بود.

۸- "اوشنر" وزیر دانشمند و بافراست "کی‌کاووس" بود. رساله‌ای از دورهٔ ساسانیان به نام «ندرزنامهٔ اوشنرِ دانا» باقی‌مانده است که منتسب به این اسطورهٔ خردمند ایرانی است.

«آشه» و بسیار اندیشمند را. می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اَوَزَوَه"۱، از پیروانِ راستینِ «آشه» و از «خاندانِ توماسپه» را. می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اَغْرِیْرَث"۲، از پیروانِ راستینِ «آشه» و دلاور را. می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "منوچهر"۳، از پیروانِ راستینِ «آشه»، از «خاندانِ ایرج» را.

بند ۱۳۲- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "کی‌کواذ"، از پیروانِ راستینِ «آشه» را، می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "کی‌آپیوه"، از پیروانِ راستینِ «آشه» را، می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "کی‌کاووس"، از پیروانِ راستینِ «آشه» را، می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "کی‌آرش"، از پیروانِ راستینِ «آشه» را، می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "کی‌پشین"، از پیروانِ راستینِ «آشه» را، می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "کی‌بیارش"، از پیروانِ راستینِ «آشه» را، می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "کی‌سیاوش"، از پیروانِ راستینِ «آشه» را، می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "کی‌خسرو"، از پیروانِ راستینِ «آشه» را.۴

بند ۱۳۳-۵- از برای توانایی‌های خوب فراهم‌آمده‌اش، از برای [پیروزمند بودنش و] پیروزیِ اهوراآفریده‌اش، از برای برتریِ پیروزمندانه‌اش، از برای فرمان‌های به‌خوبی برگزارشده‌اش، از برای اراده [هرگز] دگرگون‌نشده‌اش، از برای اراده [همیشه] شکست‌ناپذیرش و از برای شکستِ زود هنگامِ دشمنانِ او.

- ۱- "اوزو" از خاندان «تهماسپ» یکی از پادشاهان اساطیری ایران است. در «شاهنامه» او را با نام "زو طهماسپ" می‌شناسیم که پس از "نوذر" مدتی بر اورنگ پادشاهی بنشست.
- ۲- پسر "پشنگ" و برادر "افراسیاب" شهریار توران‌زمین، که به دلیل ایران‌دوستی، توسط افراسیاب به قتل رسید. ماجرا چنین بود که در جنگی میان تورانیان و ایرانیان در زمان پادشاهی "نوذر"، ایرانیان شکست یافته، "نوذر" کشته شد و بزرگان و سردمداران ایرانی اسیر تورانیان گشتند. اما به زودی "اغریرث" که مردی پاک‌دل بود، اسیران ایرانی را با نیرنگی از بند اسارت آزاد ساخت و به همین دلیل نیز "افراسیاب" بر او خشم گرفته و وی را به قتل رسانید. همچنین بنگرید به پاورقی بند ۷۷ از «خَوَرَنَه یشت».
- ۳- اوستایی: «مانوش‌چیتره»؛ پادشاه اساطیری ایرانی. از نوادگان "ایرج" پسر "فریدون".
- ۴- "کی‌کواذ" (در شاهنامه: کی‌قباد) از نسل "هوشنگ"، بنیان‌گذار اساطیری سلسله‌پادشاهی «کیانیان» است. "کی‌آپیوه" پسر اوست و "کی‌کاووس"، "کی‌آرش"، "کی‌بیارش" و "کی‌پشین" پسران "کی‌آپیوه" هستند. در میان این چهار پسر، "کی‌کاووس" به‌جای پدر بزرگش "کی‌کواذ" بر تخت پادشاهی بنشست. "سیاوش" پسر "کی‌کاووس" طی رویدادی به‌گونه‌ی ناجوانمردانه در توران‌زمین کشته شد. "کی‌خسرو" پسر "سیاوش" جانشین "کی‌کاووس" گردید و به توران‌زمین لشکر براند و تورانیان را در نبردی حماسی، شکست داد. "کی‌خسرو" بزرگ‌ترین پادشاه اساطیری ایران است. در سنت زرتشتی، او در شمار جاودانان قرار دارد. منابع کهن ایرانی می‌گویند که "کی‌خسرو" نمرده است، بلکه به آسمان‌ها عروج کرده تا در روز تن‌پسین (آخرالزمان) به همراه دیگر جاودانان و پهلوانان ایرانی، به زمین بازگشته و با اهریمنان به نبرد بپردازد. پس از پیروزی نهایی، او مجدداً به عنوان پادشاه ایران‌زمین، بر تخت خواهد نشست. همچنین بنگرید به کرده‌های چهاردهم و پانزدهم از «خَوَرَنَه یشت».
- ۵- بندهای ۱۳۳ تا ۱۳۵، دنبالهٔ بند ۱۳۲ بوده و در ستایش کی‌خسرو می‌باشد.

بند ۱۳۴- برای توانایی، برای فرّه‌آفریده، برای تندرستی، برای فرزندان نیک و هوشیار و دانا و سخن‌آرا و توانای با چشم‌های درخشان و خویشتنداری دلاورانه از نیازمندی‌ها، و برای آگاهی از آینده و آگاهی از بهترین زندگی.

بند ۱۳۵- برای شهریاری درخشان، برای زندگانی دوره‌نگام، برای همه خوشبختی‌ها، برای همه درمان‌ها، برای پایداری در برابر جادوان و پریان و «کوی‌ها و گرپن‌های ستمکار»، برای پایداری در برابر آزار ستمکاران.

بند ۱۳۶- می‌ستاییم فرّوهر "سام‌گرشاسپ"، از پیروان راستین «آشه» و گیسوبلند گرزدار را؛ برای پایداری در برابر ستبربازوان و لشگریان دشمن؛ برای پایداری با سنگر فراخ، با درفش گسترده، با درفش برافراشته، با درفش گشوده؛ درفش برافراشته برای پایداری در برابر راهزن ویرانگر مردم‌کش؛ برای پایداری در برابر آزاری که از راهزنی سر می‌زند.

بند ۱۳۷- می‌ستاییم فرّوهر "آخروره"، از پیروان راستین «آشه»، از «خاندان خسرو» را، برای پایداری در برابر آن دشمن «آشه» که دوست خود را می‌فریبد و برای پایداری در برابر فرومایه ویران‌کننده جهان. می‌ستاییم فرّوهر "هوشنگ"، از پیروان راستین «آشه» و

۱- از «کوی‌ها» و «گرپن‌ها» در «گاهان زرتشت» نیز در شمار دشمنان اصلی دین زرتشت، نام برده شده‌است. احتمالاً «کوی‌ها»، امرا و فرمانروایان دیواپرست و «گرپن‌ها»، روحانیون و پیشوایان آیین‌های دیواپرستی (یکی از شاخه‌های دینی آریایی) بوده باشند. مشخص نیست که این دو نام از متن اصلی باقی‌مانده است یا از افزوده‌های زرتشتیان است. باری شواهد و اسناد مشخص می‌سازد که حتی اگر دو واژه «کوی» و «گرپن» از افزوده‌های زرتشتی به متن اصلی باشند؛ باز هم دارای قدمت بسیار دور و از افزوده‌های قدیم زرتشتی هستند و نه از الحاقات دوران اشکانیان و ساسانیان.

۲- "آخروره" را برخی از محققین و پژوهش‌گران بر پایه کتاب «روایت پهلوی» که در نخستین سده‌های اسلامی نگاشته شده است، دوست "گرشاسپ" دانسته‌اند. با این حال عبارت «آخروره از خاندان خسرو» نیز می‌تواند دلیلی بر آن باشد که وی فرزند یا از نوادگان "کی خسرو" بوده باشد. باید توجه داشت که به دلیل از بین رفتن بسیاری از منابع کهن، یافتن حقیقت درباره این اسطوره - همچون بسیاری از اساطیر فراموش‌شده دیگر - امری دشوار و نزدیک به ناممکن است.

۳- اوستایی: "هئوشینگه"، پهلوی: "هئوشنگ" به معنای «سازنده خانه‌های خوب»؛ نخستین پادشاه اساطیری ایران زمین و پدر ایرانیان است. او را با لقب «پیشداد» نیز خوانده‌اند؛ به همین دلیل پادشاهان پس از او را پیشدادیان می‌نامند. تبار وی چنین است: "هوشنگ" پسر "فراوگ"، پسر "سیامک"، پسر "مشیا"، پسر "کیومرث". در برخی منابع، او را - و در برخی دیگر برادرش را - نخستین پیامبر ایرانی قلمداد کرده و کتبی را به او نسبت داده‌اند. از جمله کتاب «جاویدان خرد» (با نام دیگر پندنامه هوشنگ) که از مکتوبات دوره ساسانیان است اما مردمان معتقد بودند که اصل کتاب را "هوشنگ" خود نگاشته است. بخش‌هایی از این کتاب تا امروز باقی مانده است.

دلیر را، برای پایداری در برابر «دیوان مَزَنْدَری»^۱ و دشمنان «آشه» در «وَرَن»^۲ و برای پایداری در برابر آزاری که از دیوان سر می‌زند.

بند ۱۳۸- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "فَرَزَاخْشْتی" پسر "خونبیه"^۳ از پیروان راستین «آشه» را؛ برای پایداری در برابر «دیو خشم خونین‌گرز»، و برای پایداری در برابر دشمنان «آشه» که خشم را بزرگ می‌دارند، برای پایداری در برابر آزاری که از خشم سر می‌زند.

گَرْدَه سِی‌ام

بند ۱۳۹- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "هُووی" را؛^۴ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "فَرَنی" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "ثریتی" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "پُئوروچیستا" را؛^۵ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "هئوتوسا" را؛^۶

۱- «مَزَنْدَر» همان کهن‌واژه «مازندران» است. اما باید توجه داشت که این مازندران، با مازندران فعلی متفاوت است و احتمالاً بایستی منطقه‌ای در دورترین بخش از مشرق فلات ایران بوده باشد. این گمان از آن جا قوت می‌گیرد که معنای تحت‌لفظی واژه مازندران، «سرزمین‌های میان دو کوه» است و با توجه به وجود کوهستان‌های زیاد و متعدد در مناطق شرقی ایران و آسیای میانه، می‌توان «مازندران باستانی» را منطقه‌ای در شرق فلات ایران تصور کرد. در شاهنامه نیز با «سرزمین مازندران» برخورد می‌کنیم که با توجه به موقعیت جغرافیایی و آب‌وهوایی آن، جدا از مازندران فعلی است.

۲- از کهن‌شهرهای ایرانی. پژوهش‌گران در جایگاه دقیق آن اختلاف نظر دارند اما این طور می‌نماید که در مرکز فلات ایران بوده باشد. این شهر بنابر مندرجات «اوستا»، دارای چهار دروازه بوده و همواره با صفت «وَرَنَه» چهارگوش آمده است. اخیراً برخی از پژوهش‌گران «وَرَن» را با «ورامین» یکی دانسته‌اند که نمی‌تواند درست باشد.

۳- ظاهراً «فَرَزَاخْشْتی» پسر «خونبیه» از پارسایان و نام‌داران اساطیری ایرانی بود و به اندازه‌ای اهمیت داشته که سرایندگان «فروردین یشت»، یک بند کامل را بدو اختصاص دادند. اما شوربختانه آگاهی بیشتری از او و پدرش در دسترس نیست.

۴- «هُووی» (به معنای: دارنده گاوهای خوب) دختر «فرشوشتر» و سومین همسر زرتشت می‌باشد. سه سپر زرتشت که با فرنام «سوشیانت‌ها» در آخرالزمان قیام خواهند کرد (بنگرید به پاورقی بند ۹۲ از «خورنه یشت») حاصل ازدواج زرتشت و «هُووی» هستند.

۵- سه نفر اسامی ذکر شده، سه دختر زرتشت می‌باشند. سومی همسر «جاماسپ» است.

۶- در فارسی‌نو: «آتوسا». نام همسر «کی‌گشتاسپ» و از شاه‌دخت‌های خاندان «نوذری» است که در شاهنامه به اشتباه، نام وی «کتایون» ذکر شده است. داستان عاشقانه «گشتاسپ» و «کتایون» در شاهنامه، در اصل تحریف شده‌ی روایتی کهن‌سال مربوط به دوران مادهاست که «خارس متلینی» (وقایع‌نگار دوران اسکندر) آن را ثبت کرده است و آن، ماجرای عشق «زریادرس» (زریب) برادر «هستاسپ» (گشتاسپ) به «اوداتیس» (هوتوسا) شهدخت سرزمین «مراثی‌ها» است. گناه این دگرگونی شخصیت‌ها، البته متوجه فرد یا افرادی مشخص نیست. چرا که این دگرگونی‌ها، بر اثر گذران ادبیات پارسی از پیچ‌وخم‌های دراز تاریخی، بر این متون کهنسال پدیدار گشته است. برای مطالعه متن کامل این کهن‌اسطوره، بنگرید به «اسطوره عاشقانه زریادرس و اوداتیس» در همین کتاب.

می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "همای" را؛^۱ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "زئیری چی" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "تئوروشی" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اوشته‌وئیتی" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "توشنامتی" را؛^۲

بند ۱۴۰- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "فرنی"، زنِ "اوسپنمه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "فرنی"، زنِ "فرایزنت" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "فرنی"، زنِ "خشوپوراسپه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "فرنی"، زنِ "گیه‌ذاستی" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "آسبنا"، زنِ "پئوروداخی" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ "اوخسنتی"، زنِ "ستئوتروهیشته‌اشه" را؛

بند ۱۴۱- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ دوشیزه^۳ "وَدَوْتَه" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ دوشیزه "جغروت" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ دوشیزه "فرنگهاد" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ دوشیزه "اُورودَینت" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ دوشیزه "پئسنگهنو" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ [دوشیزه] "هورِدا" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ [دوشیزه] "هوچیثرا" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ [دوشیزه] "کنوکا" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ [دوشیزه] "سروتت‌فدزی" را؛

بند ۱۴۲- می‌ستاییم فَرَوَهَرِ دوشیزه "ونگه‌وفدزی" را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرِ دوشیزه "اِرِدَت‌فدزی" را که "ویسپ‌تئورویتری" نیز نامیده [خواهد شد و این نام‌گذاری] از آن روی است که از وی پسری زاده خواهد شد که همهٔ دیوان و مردمانِ [دُروند] را از میان خواهد برد؛^۴ از برای ایستادگی در برابر آزارهایی که از «جَهی»^۵ برسد.

گردهٔ سی‌ویکم^۶

بند ۱۴۳- می‌ستاییم فَرَوَهَرِهای مردانِ اَشَوَن در سرزمین‌های «ایرانی» را، می‌ستاییم

۱- دختر "کی‌گشتاسپ".

۲- چهار نام آخر، (و نام‌های زنان و دوشیزگان موجود در بندهای ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲) کهن‌ترین زنان پارسی زرتشتی بودند که شوربختانه آگاهی بیشتری از آن‌ها در دسترس نیست. باید توجه داشت که بندهای فوق‌الذکر و نام‌بردن و تجلیل کردن از خیلِ زنانِ بزرگ؛ به همراه ایزدبانوهای متعددی که در سرزمین‌های ایرانی همواره مورد ستایش قرار داشتند، حکایت از برابری نسبی زنان و مردان در ایران‌باستان دارد.

۳- واژه‌ای که «دوشیزه» ترجمه شد، در متن به صورت «کُنیا» آمده است و این واژه همانی است که در پهلوی تبدیل به «کنیک» و «کنیچک» و در فارسی «کنیزک» و «کنیز» شده است. امروزه این واژه در معنای «دخترک خدمتگزار» مورد استعمال می‌باشد اما در پارسی‌باستان، به دخترکانِ شوهرناکرده اطلاق می‌شد.

۴- دوشیزگانی که سه منجی زرتشتی از آن‌ها زاده خواهند شد. بنگرید به پاورقی بند ۱۱۰.

۵- زن پتیاره‌ای که از یاورانِ «اَهریمن» است. «بندِهشن» نام وی را با صفت «عفرینتَه حیض» آورده است.

۶- این گرده یکی از پرافتخارترین متونی است که هزاران سال پیش، توسط نیاکان ما سروده شده است. در بندهای این گرده همهٔ مردان، همهٔ زنان، همهٔ ایرانیان، همهٔ غیرایرانیان، همهٔ گیاهان، همهٔ آب‌ها و همهٔ آفریده‌های مادی و معنوی، به طور یکسان و برابر، مورد ستایش قرار گرفته‌اند.

فَرَوَهَرهای زنانِ اَشَوَن در سرزمین‌های «ایرانی» را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرهای مردانِ اَشَوَن در سرزمین‌های «تورانی» را، می‌ستاییم فَرَوَهَرهای زنانِ اَشَوَن در سرزمین‌های «تورانی» را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرهای مردانِ اَشَوَن در سرزمین‌های «سئیریم»^۱ را، می‌ستاییم فَرَوَهَرهای زنانِ اَشَوَن در سرزمین‌های «سئیریم» را.

بند ۱۴۴- می‌ستاییم فَرَوَهَرهای مردانِ اَشَوَن در سرزمین‌های «سائینی»^۲ را، می‌ستاییم فَرَوَهَرهای زنانِ اَشَوَن در سرزمین‌های «سائینی» را؛ می‌ستاییم فَرَوَهَرهای مردانِ اَشَوَن در سرزمین‌های «داهی»^۳ را، می‌ستاییم فَرَوَهَرهای زنانِ اَشَوَن در سرزمین‌های «داهی» را.

بند ۱۴۵- می‌ستاییم فَرَوَهَر مردانِ اَشَوَن در همه سرزمین‌ها را، می‌ستاییم فَرَوَهَرِ زنانِ اَشَوَن در همه سرزمین‌ها را؛ همه فَرَوَهَرهای نیرومند و پاکِ توانای اَشَوَن را از "گیومرث" تا "سوشیانتِ پیروزمند" را می‌ستاییم^۴.

بند ۱۴۶- بشود که به زودی فَرَوَهَرهای اَشَوَن در اینجا به دیدار ما شتابند؛ بشود که آنان به یاری ما در آیند و آن‌گاه که در تنگنا درافتاده‌ایم، ما را آشکارا یاری و نگاهبانی کنند. (...)^۵

بند ۱۴۷- شما ای خوبان! ای آب‌ها، ای گیاهان، شما ای فَرَوَهَرهای اَشَوَن! آرام به پایین بخرامید، بمانید در این خانهٔ شاد و خوب. (...)^۶

۱- در شاهنامه: «سلم»؛ منطق با «روم» (اروپا).

۲- به‌گمان قوی، همان «چین» است.

۳- اوستایی: «داهی»، در شاهنامه: «دهستان»؛ بنابر اعتقاد "رضا مرادی‌غیاث‌آبادی"، احتمالاً کوه‌های «کوپت» (کوپت‌داغ) در سوی جنوب‌شرقی «دریای مازندران» و پیرامون «رود اترک» باشد. مورخان یونانی نظیر "آریان" و "استرابو"، «قوم داهی» را گروهی از آریایی‌های سکایی دانسته‌اند. یکی از طوایف آن‌ها، «پرنی‌ها» (پارت‌ها) بودند که شاهان اشکانی از میان آن‌ها برخاستند.

۴- جملهٔ آخر، به ظن قوی از افزوده‌های دورهٔ ساسانی است.

۵- در ادامهٔ این بند آمده است «با پشتیبانی به‌مانند اهورامزدا و سروش‌پارسای‌توانا (اوستایی: سروشه؛ بنگرید به بند ۱ از هات ۵۶ یسنا) و مانثرهٔ ورجاوند دانا -آن پیک دشمن دیو، که از اهورامزدای دیوستیز است- که "زرتشت" را به پناه‌بخشی جهان آستومند، فرستاد.» که تمام آن از افزوده‌های جدیدتر ادوار بعدی است.

۶- در ادامهٔ این بند آمده است: «ای توانایان! ای تواناترینان! در این‌جا آذربانان کشور (موبدان، نگهبانان آتش) که به اشه می‌اندیشند، دست‌های‌شان را در ستایش شما و برای یاری ما، برآورده‌اند.» که از افزوده‌های جدیدتر است.

بند ۱۴۸- اینک می‌ستاییم فَرَوَهَرِ همه مردان و زنانِ اَشَوَن را؛ آنان که روان‌هایشان برازنده ستایش و فَرَوَهَرهایشان شایسته یاری‌خواهی است؛ فَرَوَهَرِ همه مردان و زنانِ اَشَوَن را؛ (...)^۱

بند ۱۴۹- اینک ما می‌ستاییم جان و دین^۲ و هوش و روان و فَرَوَهَرِ «نخستین پیروان آیین کهن»^۳ و نخستین آموختگان آیین را؛ می‌ستاییم آن مردان و زنانِ اَشَوَن را که بنیادگرِ پیروزیِ «آشه» بوده‌اند. اینک ما می‌ستاییم جان و دین و هوش و روان و فَرَوَهَرِ «پیام‌آورانِ دین» را؛ آن مردان و زنانِ اَشَوَن را که بنیادگرِ پیروزیِ «آشه» بوده‌اند.

بند ۱۵۰- می‌ستاییم آموزگارانِ کیش را که پیش‌تر، در خانمان‌ها، روستاها، شهرها و سرزمین‌ها بوده‌اند. می‌ستاییم آموزگارانِ کیش را که هم‌اکنون در خانمان‌ها، روستاها، شهرها و سرزمین‌ها هستند. می‌ستاییم آموزگارانِ کیش را که زین پس در خانمان‌ها، روستاها، شهرها و سرزمین‌ها خواهند بود.

بند ۱۵۱- می‌ستاییم آموزگارانِ کیش را که در خانمان‌ها، روستاها، شهرها و سرزمین‌ها به ساختِ خانه و روستا و شهر و کشور کامیاب شدند، به «آشه» کامیاب شدند، به «مانثره» ورجاوند^۴ کامیاب شدند، به رهاییِ روان کامیاب شدند و به همهٔ خوشی‌ها کامیاب شدند.

بند ۱۵۳- می‌ستاییم این زمین را؛ می‌ستاییم آن آسمان را؛ می‌ستاییم همهٔ چیزهای که میانِ زمین و آسمان است؛ می‌ستاییم هرآن‌چه که برازندهٔ ستایش و شایستهٔ نیایش است و هرآن‌چه که در خورِ پرستشِ مردمانِ اَشَوَن است.

۱- در ادامهٔ این بند آمده است: «فَرَوَهَرانی که اهورامزدا، ستایش آنان را پاداش بخشد. ما از "زرتشت" شنیدیم که او خود نخستین و بهترین آموزگارِ آیینِ اهورایی است.» که تمام آن از افزوده‌های زرتشتیان در ادوارِ بعدی است.

۲- در معنای این واژه باید توجه داشت که کهن‌واژهٔ «دین» در پارسی‌باستان به معنای «وجدان» به‌کار می‌رفت و معادلِ آن‌چه که امروز در معنای «دین و آیین و مذهب» به‌کار می‌بریم، در پارسی‌باستان «تَنگشَه» (کیش) گفته می‌شد.

۳- اوستایی: «پَئوئیرِیو تَنگشَه»، پهلوی: «پورِیوتکیشان»؛ عبارت «پَئوئیرِیو» به معنای نخستین و اولین بوده و بخش دوم آن «تَنگشَه» به معنای کیش و آیین است. این عبارت در مجموع مفهوم «نخستین کیشِ کهن» را می‌رساند.

۴- «مانثره» از کهن‌ترین واژه‌های مقدس میان آریاییان (چه آریاییان ایران و چه آریاییان کوچنده به هند) می‌باشد. معنای این واژه «کلامِ اندیشه‌برانگیز» است. در دورانِ بعدی، به زمزمه‌کردنِ ادعیه و اورادِ دینی در نوعی خلسه و حالتِ معنوی نیز گفته می‌شد. همچنین واژهٔ «ورجاوند» نیز در معنای «محترم»، «مقدس» و «جاودانه» است.

بند ۱۵۴- می‌ستاییم روان‌های جانوران سودمند دشت‌ها را؛ می‌ستاییم روان‌های مردانِ آشون و زنانِ آشون را، در هر سرزمینی که زاده شده باشند. مردان و زنانی که برای پیروزیِ «اشه»، کوشیده‌اند، می‌کوشند و خواهند کوشید.

بند ۱۵۵- می‌ستاییم جان و بوی و دین^۱ و روان و فروهرِ مردانِ آشون و زنانِ آشون را، آنان که آگاه به آیین هستند؛ پیروز بوده‌اند، هستند و خواهند بود؛ آنان که برای «اشه»، پیروزی به ارمغان آوردند.^۲

بند ۱۵۶- بشود که فروهرهای توانای بسیارنیرومندِ پیروزگرِ آشون، و فروهرهای نخستین آموزگارانِ کیش، و فروهرهای پیام‌آوران، در این خانه به خشنودی بخرامند.

بند ۱۵۷- بشود که فروهرها در این خانه خشنود گردند و ما را پاداش نیک و بخشایش سرشار بخواهند؛ بشود که آنان از این خانه خشنود باز گردند. بشود که آنان سروده‌های ورجاوند و آیین‌های نیایش ما را به اهورامزدا و امشاسپندان برسانند؛ مبادا که آنان گله‌مند از ما مزدپرستان، از این خانه دور شوند.^۳

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۴۹.

۲- بندهای اخیر همان‌گونه که در آغاز این کرده نیز گفته شد، از دلکش‌ترین و دلچسب‌ترین یادگارهای نیاکان ماست که در قالب زیباترین واژگان، به ستایش همهٔ آفریدگان پرداخته شده است. مرد و زن و جانوران و گیاهان و آب‌ها و زمین و آسمان و... بدون تبعیض، در این کرده مورد ستایش قرار گرفته و به نیکی یاد شده‌اند. بی‌گمان این متون موجب افتخار ماست و باید توجه داشت که نیاکان ما از هزاران سال پیش به اصلِ برابری همهٔ موجودات پای‌بند بودند؛ در حالی که دنیای غرب، دست‌بالا از حدود یکصد سال پیش به برابری زن و مرد و احترام به حقوق حیوانات و محیط‌زیست، اهتمام ورزید. "دکتر رضا مرادی‌غیاث‌آبادی" در توضیح بندهای کردهٔ سی و یکم می‌گوید: «در این کهن‌ترین منشور برابری بشری (کهن‌ترین منشور حقیق بشر)، به درستی این باور کهن و ارجمند ایرانیان منعکس گشته است که برتری انسان‌ها نه با نژاد و تبار، نه با ملیت و قومیت و نه با جنسیت پیوندی ندارد؛ بلکه برتری مردمان نسبت به یکدیگر تنها به «پیروی از نظام هستی» و «اشه» بستگی دارد. ایرانیان از دیرباز، نه تنها فروهرهای مردمان ایرانی و غیرایرانی را، که حتی فروهرهای مردمان کشورهای متجاوز به سرزمین خود را نیز ستوده‌اند و این نیکوترین خلق و خویی است که یک ملت باستانی، می‌توانست داشته باشد.»

۳- از عبارت «بشود که آنان سروده‌های ورجاوند...» تا پایان بند، دچار دست‌کاری و دگرگونی‌هایی شده است. واژه‌های «اهورامزدا»، «امشاسپندان» و «مزدپرستان» از افزوده‌ها و اضافات جدیدتر به متن اصلی در دوران میانه است.

مهر یشت (میترا یشت)

«مهر یشت» یا «میترا یشت»، دهمین یشت از «اوستا» است. این یشت از لحاظ درون‌مایه و محتوا؛ پس از «فروردین یشت»، کهن‌ترین و قدیمی‌ترین متن باقیماندهٔ ایرانی به شمار می‌رود.

«مهر یشت» در ستایش ایزد بزرگ و کهن‌سال آریایی، «مهر»^۱ سروده شده است. این یشت که یادگاری از کهن‌ترین باورهای آریایی است، جدا از جنبهٔ اساطیری، از نگاه اشاره‌های نجومی و باورهای کیهانی نیز از ناب‌ترین بخش‌های «اوستا» می‌باشد. «مهر یشت»، پیمان‌نامهٔ کهن‌ترین ایزد ایرانی و نیایش‌نامهٔ فراگیرترین و تاثیرگذارترین آیین ایرانی است.

متن اصلی «مهر یشت» به نظم سروده شده و کهن‌ترین شعر ایرانی است. همچنین با توجه به اشاراتی به مکان‌های جغرافیایی که در این یشت از آن‌ها نام‌برفته است، حکایت از آن دارد که این سروده‌ها متعلق به سرزمین‌هایی حدفاصل «جیحون» تا شمال افغانستان کنونی است.

«مهر یشت» دارای ۳۵ گرده و ۱۴۶ بند است. اما بسیاری از این بندها از افزوده‌های دوره‌های پارتی و ساسانی هستند. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بخش‌های «مهر یشت» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در این یشت، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- اوستایی: «میثره»؛ سانسکریت: «میترا»؛ پهلوی: «میترا»؛ فارسی: «مهر»؛ از مهمترین ایزدان آریایی پیش از عصر "زرتشت" است. «مهر» ایزد نگهدار و نگهدار عهد و پیمان بود و نماد او خورشید است. اهمیت او به اندازه‌ای بود که گروهی از آریاییان، مشخصاً «مهرپرست» بودند. "زرتشت"، اما «مهر» را از جایگاه یک خداوند مستقل پایین آورده و به عنوان یکی از «امشاسپندان» قلمداد کرد. با این حال در سال‌های بعد، بار دیگر این ایزد کهن‌سال، در باور عموم رشد یافته و به همراه «ایزدبانو آناهیتا»، اعتبار گذشته را به دست آورد و در کنار «هورامزدا» قرار گرفتند. «مهرپرستان» تا پایان حکومت اشکانیان در گوشه و کنار ایران باسند بودند و با روی کار آمدن حکومت مینتی بر مذهب ساسانیان، به تدریج پراکنده گشتند. با مهاجرت ماندن مهرپرستی در ایران، این دین کهن‌سال به سوی غرب حرکت کرد و توانست تا قلب اروپا به پیش برود. به گونه‌ای که «میترایسم» تا یک قرن، دین غالب در امپراطوری روم بود. با فراگیر شدن مسیحیت، میترایسم در اروپا با خشونت کلیسا، ظاهراً قلع و قمع گردید اما در عمل نه تنها از میان نرفت، که تأثیرات شگرفی بر مسیحیت نهاد. به گونه‌ای که به زودی، بسیاری از عقاید و باورهای مسیحیت رومی، بر پایهٔ مهرپرستی بنیان‌گذاری گردید.

متن کهن ترین بخش‌های «مهر یشت»

گَرده نخست

بند ۲- «مهردُروج^۱ گناهکار»، سراسر کشور را ویران کند. او همچون یکصدتن آلوده به گناه «کَیذ» و کشنده مردان اَشَوَن است. (...)^۲

بند ۳- «مهر فراخ‌چراگاه»^۳، به آن کس را که «مهردُروج» نباشد، اسبان تیزتک خواهد بخشید. «آذر مزداهوره»^۴، آن کس را که «مهردُروج» نباشد، به راه راست، رهنمون کند. فرَوهرهای پاک نیک توانای اَشَوَنان، آن کس را که «مهردُروج» نباشد، فرزندان پاک بخشند.

بند ۴- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، برای فرّ و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد.

بند ۵- بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی؛ که در سرتاسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ‌چراگاه».

گَرده دوم

بند ۷- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوش ده‌هزارچشم برزمنند بلندبالایی که بر فراز بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بان زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت.

۱- در متن اوستایی: «میثرو دُروج»؛ یعنی «دروغ‌گوی به مهر»، «پیمان‌شکن».
۲- در ادامه این بند، آمده است: «ای [زرتشت]؛ مبادا که پیمان بشکنی؛ خواه پیمانی را با یک دُروند بسته باشی و خواه با یک اَشَوَن ...» که تماماً از افزوده‌های جدیدتر دوران ساسانی و اشکانی است.
۳- «ایزد مهر» در «اوستا»، همواره با لقب «فراخ‌چراگاه» به معنای «دارنده چراگاه‌های گسترده» آمده است.
۴- اوستایی: «اُثر»؛ به معنای «آتش». از کهن‌ترین ایزدان زرتشتی است. بر پایه سنت زرتشتیان، «آذر» پسر «هورامزدا» است؛ بنابراین عبارت «هورامزدا» در دنباله نام «آذر»، از افزوده‌های قدیم زرتشتی به متن اصلی «مهر یشت» است.

بند ۸- آن که بزرگان هر دو کشور [که آماده جنگ با یکدیگرند]، هنگام درآمدن به آوردگاه، در برابر دشمن و روبروی رده‌های تازنده آن‌ها، رزم‌کنان از او یاری خواهند.

بند ۹- «مهر فراخ‌چراگاه» با همراهی «باد پیروزمند»^۱، و «داموئیش اوپمنه» به آن گروه از رزم‌آوران روی آورد که با خشنودی درون و درُست‌باوری و منش نیکو، او را نماز گزارده باشند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، برای قرّ و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرسی باد؛ آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ‌چراگاه». (...)

گرده سوم

بند ۱۰- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانتره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوش ده‌هزارچشم برزمنده بلندبالایی که بر فراز بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بان زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت.

بند ۱۱- کسی که رزم‌آوران بر بالای پشت اسب به او نماز می‌برند و برای توانایی اسب و تندرستی خود، از او یاری می‌خواهند؛ تا بتوانند دشمنان را از دوردست بشناسند و هم‌آوردان را بازدارنده باشند و بر دشمن بدخواه چیره آیند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، برای قرّ و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرسی باد؛ آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ‌چراگاه». (...)

۱- «ایزد وایو»؛ بنگرید به «رام یشت».

۲- بنگرید به پاورقی بند ۲.

گرده چهارم

بند ۱۲- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت.

بند ۱۳- اوست نخستین ایزدِ مینوی که پیش از دمیدنِ خورشیدِ جاودانه تیزاسب، بر فرازِ «البرز کوه»^۱ برآید. نخستین کسی که آراسته به زیورهای زرین، از فرازِ آن کوه زیبا، سربرآورد. از آن جاست که آن «مهرِ بسیار توانا»، بر همهٔ خانمان‌های ایرانی بنگرد.^۲

بند ۱۴- آن‌جا که شهریارانِ دلاور، رزم‌آورانِ بسیار گردهم‌آورند. آن‌جایی که برای چهارپایان، کوهسارانِ بلند و چراگاه‌های فراوان باشند است. آن‌جا که دریاهاى ژرف و پهناور است. آن‌جایی که رودهای فراخ کشتی‌رو، با انبوه خیزاب‌های خروشان، به کوه و سنگ‌خارا برمی‌خورند و می‌شتابند به سوی «مرو» و «هرات» و «سغد» و «خوارزم».

بند ۱۵- مهرِ توانا بر سرزمین‌های «آرزهی»، «سوهی»، «فرددَفشو»، «ویددَفشو»، «وآوروبرشتی»، «وآوروچرشتی» و بر این کشورِ «خونیرث» [همیشه درخشان - پناهگاه بی‌گزند و آرام‌گاه ستوران - بنگرد].^۳

بند ۱۶- آن ایزدِ مینویِ بخشنده «فره»، به سوی همه کشورها روان می‌شود؛ آن ایزدِ مینویِ بخشنده شهریاری، به سوی همه کشورها روان می‌شود. (...)^۴ می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فرّ و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را،

۱- اوستایی: «هرا»، «هریتی»، «هرابزیتی»؛ «کوه البرز» در باورهای کهن ایرانی، نام سلسله‌کوه‌هایی اساطیری بود. در ادوارِ بعدی به کوه‌های بزرگ شرقِ فلاتِ ایران اطلاق شد و سپس تمام کوه‌های سرزمین‌های ایرانی به این نام، خوانده شدند. در دورانِ جدید، هر یک از کوه‌ها دارای نام‌های خاص گردید و نام «البرز»، تنها بر رشته‌کوه‌های فعلی شمال ایران، باقی ماند.

۲- این بندِ بسیارقدیمی، نشان می‌دهد که در باورهای کهن آریایی، «ایزد مهر» از خورشید متمایز بود. اما در ادوارِ بعدی «مهر» نگهبان و نگهدارِ خورشید و خورشید نمادِ «مهر» قلمداد گردید.

۳- در جغرافیای ایرانیان باستان (و هندوان باستان)، زمین به هفت بخش تقسیم می‌شده است که «خونیرث» در میانهٔ آن قرار داشت و شامل ایران نیز می‌شد. به باور آریاییان باستان، این سرزمین بهترین و مقدس‌ترین زمین در میان همهٔ زمین‌های آفریده‌شدهٔ «هورامزدا» بود. همچنین «آرزهی» در سوی شرق، «سوهی» در سوی غرب، «فرددَفشو» در سوی جنوب شرق، «ویددَفشو» در سوی جنوب غرب، «وآوروبرشتی» در سوی شمال غرب، و «وآوروچرشتی» در سوی شمال شرق «خونیرث» واقع بوده‌اند.

۴- در اینجا آمده است: «او کسانی را پیروزی بخشد و پارسایان دین‌آگاهی را زبردستی که با زور بستایندش» که از افزوده‌های دوره‌های اشکانی و ساسانی است.

که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ‌چراگاه». (...)^۱

گرده پنجم

بند ۱۷- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانشره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوش ده‌هزارچشم برزمنند بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بان زورمندی که هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. او که هیچکس نتواند با او، «مهردرّوج» باشد. نه «خانه‌خدا»^۲، نه «ده‌خدا»^۳، نه «شهربان»^۴، و نه «شهریار»^۵.

بند ۱۸- اگر «خانه‌خدا»، یا «ده‌خدا»، یا «شهربان»، یا «شهریار»، «مهردرّوج» باشد، «مهر خشمگین آزرده»، خانه و روستا و شهر و کشور و بزرگان خانواده و سران روستا و سروران شهر و شهریاران کشور را تباه گرداند.

بند ۱۹- «مهر خشمگین آزرده» به همان‌سویی روی‌آورد که «مهردرّوجان» در آن جای دارند. دژ‌آگاهی را در نهاد او، جایی نیست.

بند ۲۰- اسبان «مهردرّوجان» در زیر بار سوار، خیره‌سری کنند و از جای خود بیرون نیایند و اگر بیرون آیند، به پیش نتازند و در تاخت، جست‌وخیز نکنند. از فراوانی گفتار زشت - که شیوه دشمن «مهر» است - نیزه‌ای که دشمن «مهر» پرتاب کند، بازگردد.

بند ۲۱- از فراوانی گفتار زشت - که شیوه دشمن «مهر» است - اگر هم دشمن «مهر» نیزه‌ای را خوب پرتاب کند و آن نیزه به تن و پیکر یار و دوست‌دار «مهر» برسد، آسیبی بدو نرسد. از فراوانی گفتار زشت - که شیوه دشمن «مهر» است - باد نیزه‌ای را که دشمن «مهر» پرتاب کند، بازگرداند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، برای فرّ و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۲- ریش‌سفید و بزرگ خانواده

۳- کدخدا

۴- شهردار

۵- پادشاه

سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافرینتی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...)^۱

گَردهٔ ششم

بند ۲۲- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که مردان را؛ اگر «مهردُروج» نباشند، از نیاز و دشواری برهاند.

بند ۲۳- ای «مهر!» ما را که از «مهردُروجان» نبوده‌ایم، از نیازها برهان. تو می‌توانی هراس را بر «مهردُروجان» چیزه کنی. تو می‌توانی بدان‌هنگام که خشمگین شوی، نیروی بازوان، توانِ پاها، بیناییِ چشم‌ها و شنواییِ گوش‌های «مهردُروجان» را بازستانی.

بند ۲۴- یک نیزهٔ برّان و یک تیرِ پَرّان، هرگز بدان‌کس را که «مهر» را به پاک‌نهادی یآوری کند نرسد. آن «مهر» ده‌هزار دیدبانِ توانای از همه چیز آگاهِ نافرینتی را می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فَرّ و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافرینتی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...)^۱

گَردهٔ هفتم

بند ۲۵- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.

«مهر» ژرف بین را. آن رَدِ توانا، پاداش بخش، زبان آور، نیایش گزار، بلند پایگاه، بختیار و «تن-مانثره» را. آن پهلوانِ جنگاورِ نیرومند را.

بند ۲۶- آن که دیوان را سرکوب کند، آن که بر گنه کاران خشم گیرد، آن که بر «مهردروجان» کینه ورزاد، آن که پریان را در تنگنا نهاد، آن که کشور را نیرویی سرشار بخشد، آن که کشور را همواره پیروز گرداند.

بند ۲۷- آن که کشور دشمن را ناکام می سازد؛ «فرّه» را برمی گیرد و پیروزی را دور می کند؛ آن که از پی دشمنان بی توانِ گریز، می تازد و ده هزار بار آنان را می نوازد. آن «مهر» ده هزار دیدبان از همه چیز آگاه نافرینتی». «مهر فراخ چراگاه» با همراهی «باد پیروزمند»، و «داموئیش او پمنه» به آن گروه از رزم آوران روی آورد که با خشنودی درون و دُرست باوری و منش نیکو، او را نماز گزارده باشند. می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، برای فرّ و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، که سرزمین های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست گیری کند، بشود که او ما را دل سوز باد، بشود که او چاره سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ چراگاه». (...)^۱

بند ۲۸- می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان آورِ هزارگوشِ ده هزار چشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که ستون های خانه های بلند را نگاه داری کرده و تیرک های آنها را استوار سازد. آن که آن دودمانی را که از آن خشنود باشد، گلهای از گاوها و گروهی از مردان [به آن دودمان] ببخشد [و] دودمان هایی را که از آنها آزرده باشد، براندازد.

بند ۲۹- ای «مهر»! تو با کشورها، هم خوبی و هم بد! ای «مهر»! تو با مردمان، هم خوبی و هم بد! ای «مهر»! از تو است آشتی و از تو است ستیزه در کشورها!

بند ۳۰- از تو است که خانه های سترگ، از زنانِ برازنده و بالش های پهن و بسترهای گسترده و گردونه های سزاوار، برخوردار است. از تو است که خانه های بلند، از زنانِ برازنده و

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.

بالش‌های پهن و بسترهای گسترده و گردونه‌های سزاوار، برخوردار است. آن خانه‌های آشونان که [در آن، مردمان] تو را در نماز نام برند و با نیایشی درخورِ زمان و با زور، بستایند.

بند ۳۱- ای «مهر»! تو را با نمازی که در آن نام تو بر زبان آید، با نیایشی در خورِ زمان و با زور، می‌ستایم. ای «مهرِ تواناتر»! تو را با نمازی که در آن نام تو بر زبان آید، با نیایشی در خورِ زمان و با زور، می‌ستایم. ای «مهرِ تواناترین»، ای «مهرِ نافرنتی»! تو را با نمازی که در آن نام تو بر زبان آید، با نیایشی در خورِ زمان و با زور، می‌ستایم.

بند ۳۲- ای «مهر»! به ستایشِ ما گوش فرا ده! ستایشِ ما را بپذیر! خواهشِ ما را برآور! نیازِ زورِ ما را بنگر! بدین آیین، پای بنه! نیایش‌های ما را در گنجینهٔ آمرزش بگذار و آن‌ها را در «گَرزَمان»^۲ فرو آور.

بند ۳۳- ای تواناترین! به پایداریِ پیمانی که بسته شد، ما را کامیابی بخش! آن‌چه را که از تو خواستاریم، به ما ارزانی دار: توانگری، نیرومندی، پیروزی، خُرْمی، بهروزی، دادگری، نیک‌نامی، آسایشِ روان، توانِ شناخت، دانشِ مینوی، پیروزیِ اهوره‌آفریده^۳، برتریِ پیرومندی که از بهترین «آشه» باشد و دریافت «مانثره».

بند ۳۴- تا ما دلیر و تازه‌روی و شاد و خُرْم، بر همهٔ هم‌زمان پیروز شویم. تا ما دلیر و تازه‌روی و شاد و خُرْم، بر همهٔ بدخواهان چیره شویم. تا ما دلیر و تازه‌روی و شاد و خُرْم، همهٔ دشمنان را؛ چه دیوان، چه [دُرُوند]مردمان، چه جادوان و پریان، چه «کوی‌ها و کَرین‌های ستمکار»^۴، شکست دهیم.

گَردهٔ نهم

بند ۳۵- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت.

۱- اوستایی: «زَوَثر»؛ پهلوی: «زَوَهَر». پیشکش‌های نوشیدنی مانند شراب هوم و شیر که در مناسک مذهبی به آتش و آتشکده تقدیم می‌کردند. در برابر «مَیژَد» که پیشکش‌های خوراکی نظیر گندم، نان، و گوشت بود. «نذری دادن» و «قربانی کردن» در ادیان ابراهیمی، برگرفته از این سنت کهن‌سال ایرانی است.

۲- عرشِ اعلی؛ بهشت

۳- بنگرید به پاورقی بند ۳۴ از «فروردین یشت».

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱۳۵ از «فروردین یشت».

آن که هر پیمانی را از گفتار به کردار درآورد. آن که سپاه بیاراید. آن که دارنده هزارگونه چالاکی است. آن که شهریاری دانا و تواناست.

بند ۳۶- آن که جنگ را برانگیزد. آن که جنگ را استواری بخشد. آن استوار در جنگ که دشمن را سخت بدرَد. آن که رزمندگان را در هر دو سوی میدان نبرد، پرلاکنده سازد و از بیم او، در دل دشمنان خون خوار، لرزه درافتد.

بند ۳۷- اوست که می‌تواند دشمن را پریشان کند. اوست که سرهای «مهردروجان» را [از تن‌های‌شان] جدا کند. سرهای «مهردروجان»، [از تن‌های‌شان] جدا باد.

بند ۳۸- خانه‌های هراس‌انگیز، ویران شود و از مردمان تهی ماند. هراس‌انگیز هستند، خانه‌هایی که «مهردروجان»، «دروندان» و «کشندگان آشونان» در آن‌ها به سر می‌برند. راه رفتاری از آن‌جا می‌گذرد که گاو آزاد چراگاه را، در خانه‌های «مهردروجان» به گردونه بستند و گاو ایستاد و اشک او روان شد.

بند ۳۹- تیرهای آراسته به پر شاهین «مهردروجان» - هرچند که زه کمان را خوب بکشند و آن‌ها را شتابان به پرواز درآورند- به نشان نرسد؛ اگر که «مهر فراخ‌چراگاه» از آن‌ها در خشم بوده و آزرده باشد و آن‌ها برای خشنودی او نکوشیده باشند. نیزه‌های نوک‌تیز و بلنددسته «مهردروجان» - هرچند که آن‌ها را با نیروی بازوان پرتاب کنند- به نشان نرسد؛ اگر که «مهر فراخ‌چراگاه» از آن‌ها در خشم بوده و آزرده باشد و آن‌ها برای خشنودی او نکوشیده باشند. سنگ‌های فَلَاحِن «مهردروجان» - هرچند که آن‌ها را با نیروی بازوان پرتاب کنند- به نشان نرسد؛ اگر که «مهر فراخ‌چراگاه» از آن‌ها در خشم بوده و آزرده باشد و آن‌ها برای خشنودی او نکوشیده باشند.

بند ۴۰- دشنه‌ها و خنجرهای «مهردروجان» - که بر سر مردم نشانه می‌گیرند - به نشان نرسد؛ اگر که «مهر فراخ‌چراگاه» از آن‌ها در خشم بوده و آزرده باشد و آن‌ها برای خشنودی او نکوشیده باشند. گرزهای خوب پرتاب‌شده «مهردروجان» - که بر سر مردم نشانه می‌گیرند - به نشان نرسد؛ اگر که «مهر فراخ‌چراگاه» از آن‌ها در خشم بوده و آزرده باشد و آن‌ها برای خشنودی او نکوشیده باشند.

بند ۴۱- «مهر فراخ‌چراگاه» اگر خشمگین و آزرده شود و به خشنودی او نکوشیده باشند، آنان را از پیش به هراس افکند. «رشن» آنها را از پس به هراس افکند. (...)^۱

بند ۴۲- آن‌گاه آنان «مهر فراخ‌چراگاه» را [به اندوه و گلایه] چنین گویند: ای «مهر فراخ‌چراگاه»، اینان اسبان تیزتک ما را ربودند، اینان بازوان نیرومند ما را با شمشیر فروافکندند.

بند ۴۳- پس آن‌گاه، «مهر فراخ‌چراگاه» آنها را به خاک افکند: پنجاه‌صدها، صد‌ها هزارها، هزاره‌ها ده‌هزاره‌ها، ده‌هزاره‌ها صد‌هزارها؛ چرا که «مهر فراخ‌چراگاه» خشمگین است. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، برای فرّ و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ‌چراگاه». (...)^۲

گرده دهم

بند ۴۴- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوش ده‌هزارچشم برزمنند بلندبالایی که بر فراز بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بان زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن‌که خانه‌اش به پهنای زمین در جهان استومند^۳ برپا گردیده است: خانه‌ای گسترده و آسوده از دشواری‌نیاز، خانه‌ای درخشان و دارای پناه‌گاه‌های بسیار.

بند ۴۵- هشت تن از یاران او، بر فراز کوه‌ها؛ همچون دیده‌بانان «مهر» بر بالای برج‌ها، بنشسته‌اند و و نگران «مهردروجانند». آنان به‌ویژه به کسانی چشم‌دوخته‌اند که برای

۱- در ادامه این بند آمده است: «سروش پارسا، آنان را به هم در افکند و...» که به تقلید از عبارات پیشین، در دوره‌های بعدی به متن کهن، الحاق شده است.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۳- این واژه را "صادق هدایت" در ترجمه کتاب «زند بهمن یشت»: «استخوان‌دار»، «جسمانی» و «مادی» معنی کرده است.

نخستین بار پیمان شکنی کردند. آنان کسانی را در پناه خویش گیرند که به «مهردروجان»، «دروندان» و کشندگان «آشونان»، یورش برند.

بند ۴۶- «مهر فراخ چراگاه» خود را آماده نگاه داری کند: از پشت سر پشتیبانی کند، از روبرو یاری کند و همچون دیده بانی نافرینتی، به هر سوی بنگرد. این چنین «مهر» ده هزار دیده بان دانای توانای نافرینتی، آماده پشتیبانی از آن کسی است که نیک اندیشانه او را یاری کند. می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، برای فرّ و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، که سرزمین های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست گیری کند، بشود که او ما را دل سوز باد، بشود که او چاره ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ چراگاه». (۱...)

گرده یازدهم

بند ۴۷- می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را؛ که از «مانشره» آگاه است. آن زبان آور هزار گوش ده هزار چشم برزمند بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه بان زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. نام آوری که اگر در خشم شود، میان دو کشوری که به جنگ برخاسته اند و به زیان دشمن خون ریز، اسبان فراخ سم برمی انگیزد.

بند ۴۸- اگر «مهر» به زیان سپاه دشمن خون خوار، به ستیزه با رده های به رزم درآویخته دشمن در میان جنگاوران دو سرزمین جنگ جو، اسبان فراخ سم برانگیزد، آن گاه دست های «مهردروجان» را از پشت ببندد، چشم های آنان را برآورد، گوش های آن ها را گر کند و استواری پاهای آنان را باز پس گیرد، بدان گونه که کسی را یارای پایداری نماند. چنین شود روزگار این سرزمین ها و این جنگاوران، اگر از «مهر فراخ چراگاه» روی برتابند.

گرده چهاردهم

بند ۴۹- می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را؛ که از «مانشره» آگاه است. آن زبان آور هزار گوش ده هزار چشم برزمند بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه بان

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.

زورمندی که هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که او را برزنده است: نام نیک، بُرزمندی و ستایش نیک. آن که بهروزی دل خواه، بخشد. آن ده هزار دیده بانِ دانای توانای نافرینتی. می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، برای فرّ و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، که سرزمین های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست گیری کند، بشود که او ما را دل سوز باد، بشود که او چاره سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ چراگاه».

(۱...)

گَردهٔ پانزدهم

بند ۶۱- می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را؛ که از «مانتره» آگاه است. آن زبان آورِ هزارگوشِ ده هزار چشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که همواره ایستاده است. آن نگهبانِ بیدار، آن دلیرِ زبان آور که آبها را [به بخشندگی] بیافزاید؛ که بانگِ دادخواهی را بشنود؛ که باران بباراند و گیاهان برویاند. که سرزمین مان را داد گذارد. آن زبان آورِ کاردان، آن نافرینتی هوشمند، (...).

بند ۶۲- آن که هرگز «مهر دُروج» را توانایی ندهد. آن که هرگز «مهر دُروج» را پاداشی

ندهد.

بند ۶۳- تو می توانی بدان هنگام که بر آشفته شوی، نیروی بازوان، توانِ پاهای، بینایی چشمها و شنوایی گوش های «مهر دُروجان» را بازپس گیری. می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، برای فرّ و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می ستاییم «مهر فراخ چراگاه» را، که سرزمین های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست گیری کند، بشود که او ما را دل سوز باد، بشود که او چاره سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۲- در ادامهٔ این بند آمده است: «آن آفریدهٔ کردگار» که به نظر می رسد این عبارت، از اضافات دوران میانه باشد.

او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومند همواره پیروزِ نافرِفتنی، که در سراسر جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...)^۱

گَردهٔ شانزدهم

بند ۶۴- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که برای گسترش دینِ نیک، در همه‌جا نمایان گردید و جای گزید و بر هفت کشور فروغ افشانید.

بند ۶۵- آن که چالاک‌ترین چالاکان، پیمان‌شناس‌ترین پیمان‌شناسان، دلیرترین دلیران، زبان‌آورترین زبان‌آوران و گشایش‌بخش‌ترین گشایش‌ترینان است. آن که گله و رمه می‌بخشد. آن که شهریاری می‌بخشد، آن که پسران می‌بخشد، آن که زندگی می‌بخشد، آن که بهروزی می‌بخشد، آن که دَهِشِ «آشه» می‌بخشد.

بند ۶۶- آن که «آشی^۱ نیک» و «پارند^۲ سَبک‌گردونه»، نیروی مردانه، نیروی «فَرّهٔ کیانی»، نیروی سپهرِ جاودانه، نیروی «دامویشِ اوپمنه»، نیروی فَرَوهرهای آشَوَنان و آن کس که گروهی از مزداپرستانِ آشَوَن را گردِهم آورده، یار و یاورِ او هستند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فَرّ و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومند همواره پیروزِ نافرِفتنی، که در سراسر جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...)^۱

گَردهٔ هفدهم

بند ۶۷- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۲- پهلوی: «آرتا»؛ ایزدبانوی توانگری و پاداش.

۳- ایزدبانوی نگهبانِ گنج و دارایی. نام او اغلب در کنار «آشی» می‌آید.

نگاه‌بان زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که با گردونه بزرگ چرخه مینوی، از «آرزهی» به سوی «خونیرت» می‌شتابد. آن که از نیروی «زروان»^۱ و «قره‌مзда آفریده» و «پیروزی اهوراداده»، برخوردار است.

بند ۶۸- «آشی نیک»، گردونه‌اش را بلند پایگاه می‌گرداند. (...^۲). اسبان «مهر»، در فراخ‌نای هوا، پَران به گردش درآیند. «دامویش او پمنه» همواره گذرگاه او را آماده می‌کند. در برابر او، همه دیوان پنهان و «دروندان ورن» به هراس افتند.

بند ۶۹- نشود که ما خود را دچار ستیز آن سرور برآشفته کنیم؛ آن که با هم‌آوردش، هزارگونه سیز بکار خواهد بست؛ آن ده‌هزار دیدبان توانای از همه چیز آگاه نافرینتی. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، برای فرّ و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ‌چراگاه» (...^۳)

۱- از کهن‌ترین ایزدان آریایی. خدای «زمان». "شهرستانی" در «ملل و نحل» از فرقه‌ای از زرتشتیان با نام «زروانیه» نام می‌برد که معتقد بودند «اهورامزدا» و «اهریمن»، هر دو فرزندان «زروان» هستند. "جلیل دوست‌خواه" به نقل از "بهار" تاکید می‌کند که باور به «زروان»، از کهن‌ترین باورهای ادیان آریایی بود که پیش از "زرتشت" نیز وجود داشته اما در دوران ساسانی، با دین زرتشتی پیوند خورده و در قامت فرقه‌ای از دین زرتشتی درآمد است. "موسی خورنی" - مورخ ارمنی - نیز از «زروان» به عنوان ایزدی آریایی و غیرزرتشتی نام برده است. به باور نگارنده، تردیدی نیست که «زروان» همچون «مهر»، «آردویسور آناهیتا»، «بهرام» و دیگر ایزدان آریایی، در باورهای کهن‌سال ایرانی یکی از خدایان مستقل بوده است که در جریان اصلاحات "زرتشت"، مقام و جایگاه وی تنزل یافته و ایزدی درجه‌چندم قلمداد گشته است. باری سال‌ها پس از مرگ "زرتشت"؛ به دلیل ریشه‌دار بودن عقاید قدیمی، همان‌گونه که دیگر ایزدان تنزل یافته آریایی - چون «مهر» و «آناهیتا» - رشد یافته و به جایگاه قدیم خود نزدیک شدند، «زروان» نیز اندک‌اندک رشد کرده و به‌زودی به چنان نیرویی دست یافت که وی را تا جایگاه «پدر اهورامزدا» بالا برده و مذهبی تحت‌نام «زروانیه» را از «دین زرتشتی»، منشعب ساختند.

۲- در اینجا عبارتی آمده با این مضمون: «دین مزدا راه او را آماده می‌کند تا آن فروغ سپید مینوی درخشان، آن پاک هوشیار بی‌سایه، بتواند آن راه را به خوبی ببیماید» که از افزوده‌های بعدی زرتشتیان است.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۲.

گرده هجدهم

بند ۷۰- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوش ده‌هزارچشم برزمنند بلندبالایی که بر فراز بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بان زورمندی که همواره بیدار و هوشیار بوده و هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که «بهرام اهوره‌آفریده»^۱، همچون گراز نرینه تیزچنگال و تیزدندان و تکاوری پیشاپیش او روان شود. [گرازی] که به یک زخم بکشد، [گرازی] خشمگین که به او نمی‌توان نزدیک گردید، [گرازی] دلیر با چهره‌ای خال‌خال، گرازی نیرومند و آهنین‌پای و آهنین چنگان و آهنین پی و آهنین دم و آهنین پوزه

بند ۷۱- که در تاخت بر دشمن پیشی گیرد و سرشار از خشم، با دلیری مردانه، دشمن را در جنگ به خاک افکنده و هنوز باور ندارد که او را کشته باشد؛ و چون هنوز او را زنده می‌پندارد، زخمی دیگر بر او فرود آورده و مغز سر او را که سرچشمه نیروی زندگی است، [متلاشی کند] و تیره پُشت او را در هم بشکند.

بند ۷۲- بی‌درنگ همه را تگه‌تگه کند و استخوان‌ها و گیسوها و مغز و خون «مهردروچ» را درهم و برهم بر زمین فروریزد. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، برای قر و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومند همواره پیروز نافریفتنی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ‌چراگاه». (...)^۲

گرده نوزدهم

بند ۷۵- ما خواستاریم که پشتیبان کشور تو باشیم. ما نمی‌خواهیم که از کشور تو جدا شویم. ما نمی‌خواهیم که از خانمان، روستا، شهر و کشور جدا شویم. جز این مباد تا آن «مهر نیرومندبازوان»، ما را در برابر گزند [درواندان و] دشمنان، نگهداری کند.

۱- اوستایی: «وَرَثَرَعَن»؛ پهلوی: «وَرَهَران»؛ ایزد رزم و جنگاوری و پیروزی و یکی از کهن‌ترین و قدیمی‌ترین ایزدان و خدایان هندوایرانی (آریایی) بود. در مورد عبارت «اهوره‌آفریده» در این بند، بنگرید به پاورقی بند ۱ از «بهرام یشت».

۲- بنگرید به پاورقی بند ۲.

بند ۷۶- تویی که این دشمن را - دشمنی مردِ بداندیش را- نابود توانی کرد. تویی که گشندۀ پارسا را نابود کنی. تویی که دارندهٔ اسبان و گردونه‌های زیبا هستی. تویی که از برای دادخواهی، یاورِ توانای ما هستی.

بند ۷۷- من «مهر» را به یاری می‌خوانم. بشود که او به میانجی نیازِ فراوان و خوبِ زور که پیشکش او کنیم ما را به یاری آید تا در پرتو یاری او در خانه‌ای آسوده از گزند، به سر بریم.

بند ۷۸- تویی که مردمان سرزمین‌ها را -اگر که «مهرِ فراخ‌چراگاه» را به نیکی بنوازند- نگهداری می‌کنی. تویی که مردمان را -اگر از سرزمین‌های دشمن باشند- نابود خواهی کرد. من تو را در این‌جا به یاری همی‌خوانم. بشود که او در این‌جا به یاری ما آید؛ آن «مهرِ نیرومند» در همه‌جا پیروزمند»، آن سزاوارِ ستایش، آن برازندهٔ نیایش و آن سرورِ شکوهمندِ کشور. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فرّ و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافرینتی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...)^۱

گردهٔ بیستم

بند ۷۹- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانشره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوش‌ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی‌پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که «رشن»^۲، خانه بدو پرداخت. آن که «رشن» -همنشین دیرپای او را- خانه بدو واگذاشت.

بند ۸۰- تویی نگهبانِ خانمان. تویی نگهدارِ آن کس که از دروغ پرهیز می‌کند. تویی پاسدارِ دودمان و پشتیبانِ آنان که دروغ را نکوهیده‌اند. در پرتو سروری همچون تو، من

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۲- اوستایی: «رشنو»؛ ایزد دادگری و دارنده ترازوی دادورزی. در باورهای جدیدتر زرتشتیان، «رشن» پس از «مهر» و «سروش»، سومین داور «روز پسین» (قیامت) محسوب می‌گردد. در باورهای جدیدتر، وی را پسر «اهورامزدا» و «سپندارمذ» نیز آورده‌اند.

بهترین همنشینی و پیروزی آهوره‌آفریده را به‌دست آورم. در پیشگاه داوری او، دسته‌دسته «مهردروجان» به خاک درافتند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، برای فر و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشید. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومند همواره پیروز نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهر فراخ‌چراگاه». (...)^۱

گرده بیست و چهارم

بند ۹۵- می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانشره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوش ده‌هزارچشم برزمنده بلندبالایی که بر فراز برجی پهن، استوار ایستاده است. نگاهبان زورمندی که همواره بیدار و هوشیار بوده و [هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که پس از فرورفتن خورشید، به فراخ‌نای زمین پای نهد. هر دو پایانه این زمین پهناور گوی پیکر دورکرانه را دست زده و آن‌چه را در زمین و آسمان است می‌نگرد.^۲

بند ۹۶- گریزی صدگره و صدتیغه به دست گیرد تا به سوی دشمنان تاخته و آنان را نابود کند. گریزی از فلز زرد - از زر - که استوارترین رزم‌افزار است.

بند ۹۷- «هریمن همه‌تن‌مرگ»، در برابر او به هراس می‌افتد. «دیو خشم نیرنگ‌باز مرگ‌آرزان» در برابر او به هراس می‌افتد. «بوشاسپ^۳ درازدست» در برابر او به هراس می‌افتد. همه دیوان پنهان و «دروندان ورن» در برابر او به هراس می‌افتند.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۲- این بند دارای دو نکته بسیار مهم است. نخست آن که همچون بند ۱۳ اثبات می‌کند که در کهن‌ترین باورهای آریایی، «مهر» از خورشید جدا بوده است. دیگر آن که عبارت «زمین پهناور گوی پیکر» نشان دهنده آن است که ایرانیان از هزاران سال پیش، به «گرد بودن زمین» آگاه بوده‌اند.

۳- دیو خواب ناپهنگام بامدادی است که به باور و اعتقاد نیاکان، از بیدار شدن آدمی در بامداد جلوگیری کرده و او را به خوابیدن بیشتر ترغیب می‌کند. در ایران باستان، عدم سحرخیزی، تن‌پروری و تنبلی از نکوهیده‌ترین و بدترین کردارهایی بود که یک فرد می‌توانست بدان مبتلا باشد. امروزه ضرب‌المثلی چون: «سحرخیز باش تا کامروا باشی» و خرافه‌ای چون «رزق و روزی هر فرد را صبح‌اول وقت تقسیم می‌کنند» جلوه‌هایی از همان اهمیت به سحرخیزی در ایران باستان است که به‌گونه غریبی خود را تا به امروز رسانده است.

بند ۹۸- مبدا که خود را به ستیز با «مهرِ خشمگینِ فراخ‌چراگاه» دچار کنیم. ای «مهرِ فراخ‌چراگاه!» مبدا که خشم‌گینانه بر ما زخمِ فروآوری؛ تو که از نیرومندترین ایزدان، دلیرترین ایزدان، چالاک‌ترین ایزدان، تندترین ایزدان و پیروزمندترین ایزدان پدیدار بر این زمین هستی. ای «مهرِ فراخ‌چراگاه!» می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فرّ و فروغش، با نماز و نیایشِ بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافرینتی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...)

گرده بیست‌وهفتم

بند ۱۰۴- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ برزمندهِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که بازوانِ بسیاربلندش، «مهردُروج» را - اگرچه در خاورِ هندوستان یا در باختر یا در کرانهٔ رود «آرتنگ»^۲ یا در دلِ زمین باشد - گرفتار کند و نابود سازد.

بند ۱۰۵- همچنین «مهر» با بازوانِ خویش، آن فرومایه‌ای را که پای از راهِ «آشه» بیرون نهاده است، گرفتار کند؛ آن تیره‌درونِ فرومایه‌ای را که با خود می‌گوید: مهرِ نابیناست. کردار زشتی که از من سرزده و دروغی را که از دهانم جاری گشته است را نمی‌بیند.

بند ۱۰۶- من در نهادِ خویش، چنین می‌اندیشم: در همهٔ جهان کسی نیست که بتواند هم‌چند نیک‌اندیشیِ «مهرِ مینوی»، بداندیشی کند. در همهٔ جهان کسی نیست که بتواند هم‌چند نیک‌گفتاریِ «مهرِ مینوی»، بدگفتاری کند. در همهٔ جهان کسی نیست که بتواند هم‌چند نیک‌کرداریِ «مهرِ مینوی»، بدکرداری کند.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۲- نام یکی از رودهای ورجاوند و مقدس در اساطیر آریایی که در بخش‌های دیگر «اوستا» نیز بارها با آن برخورد می‌کنیم و رویدادهای مهم بسیاری در کنار آن به وقوع می‌پیوندد. محل دقیق این رود مشخص نیست. برخی آن را با «سیردریا» (سیحون) یکی می‌دانند.

بند ۱۰۷- در همهٔ جهان کسی نیست که هم‌چند «مهر مینوی»، از خردی نهادینه شده در سرشت خویش بهره‌مند باشد. در همهٔ جهان کسی نیست که هم‌چند «مهر مینوی تیزگوش آراسته به هزارگونه‌کاردانی»، از نیروی شنوایی برخوردار باشد. «مهر» هر که را که دروغ بگوید، می‌بیند. «مهر توانا» گام پیش می‌گذارد. آن چیره‌دست، روان می‌شود و نگاه زیبای روشن چشمان تیزبین خویش را به هر کرانه می‌افکند [و زمزمه می‌کند]:

بند ۱۰۸- کدامین کس مرا می‌ستاید؟ کیست آن که دروغ می‌گوید؟ کدامین کس مرا به نیکی می‌ستاید؟ کیست آن که با ستایش بد، می‌پندارد که مرا به نیکی می‌ستاید؟ کدامین کس را شکوه و بزرگواری و تندرستی بخشم؟ کدامین کس را توانگری آسایش‌بخش، ارزانی دهم؟ کدامین کس را فرزندان برازنده بیروزم؟

بند ۱۰۹- کدامین کس را بی‌آن که خود گمان برده‌باشد، شهریاری نیرومندی با افزارهای زیبا و ارتشتاران بسیار ارزانی دارم؟ شهریاری فرمانروایی توانا که همه [سرکشان] را سر بکوبد. شهریاری دلیر پیروزمند شکست‌ناپذیری که گناهکار را فرمان پادآفره^۱ دهد و فرمان او بی‌درنگ روا گردد؛ همان دم که او خشمگینانه فرمان آن پادآفره را بدهد. این‌چنین، نهاد آزرده و ناخشنود «مهر» را آرامش بخشد و خشنود سازد.

بند ۱۱۰- کدامین کس را دچار ناخوشی و مرگ کنم؟ کدامین کس را به بی‌نوایی شکنجه‌آور گرفتار کنم؟ فرزندان برازندهٔ چه‌کسی را به یک زخم، نابود سازم؟

بند ۱۱۱- کدامین کس را بی‌آن که خود گمان برده‌باشد، شهریاری نیرومندی با افزارهای زیبا و ارتشتاران بسیار ارزانی دارم؟ شهریاری فرمانروایی توانا که همه [سرکشان] را سر بکوبد. شهریاری دلیر پیروزمند شکست‌ناپذیری که گناهکار را فرمان پادآفره دهد و فرمان او بی‌درنگ روا گردد؛ همان دم که او خشمگینانه فرمان آن پادآفره را بدهد. این‌چنین نهاد شاد و خشنود «مهر» را اندوهگین و ناخشنود کند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، برای فرّ و فروغش، با نماز و نیایش بلند. می‌ستاییم «مهر فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌ساز کار ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود

۱- کيفر، سزای گناهان. متضاد پاداش

که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرسی باد؛ آن نیرومند همواره پیروزِ نافرینتی، که در سراسر جهان، سزاوار ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه»^۱ (...)

گرده بیست‌وهشتم

بند ۱۱۲- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاهبانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که سپرِ سیمین در دست، و زره زرین بر تن کرده و با تازیانه، گردونه را به پیش می‌راند. آن سرورِ نیرومندِ دلیر، آن یلِ کارآزموده. روشن است راه‌هایی که «مهر» از برای دیدار با «سرزمین‌های مهرستایان» می‌پیماید و از دشت‌های پهناور و دورکرانه‌ای می‌گذرد که مردمان و چهارپایان آزادانه در آن‌ها در گردش هستند.^۲

بند ۱۱۳- بشود که هر دو بزرگ «مهر» و «هوره»^۳ به یاری ما بشتابند؛ بدان‌گاه که اسبان خروش برکشند و بانگ بلند تازیانه‌ها در هوا بیچد و تیرهای تیزرو، از زه کمان‌ها پرتاب شود. پس آن‌گاه، پسران آن‌ها که به همدلی و ناخوش‌دلی زور نیاز کردند کشته شوند و موی‌کنده، به خاک درغلتند.

گرده سی و یکم

بند ۱۲۳- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آور هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاهبانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که «هوره‌مزدا»^۴ او را در «گَرزُمان» بستود.

بند ۱۲۴- بازوان خود را به نگاهبانی [آشونان] گشوده است، آن «مهرِ فراخ‌چراگاه» از «گَرزُمانِ درخشان» روان شود. آن که گرداننده گردونه‌ای است سراسر زیبا و برازنده و زرین و آراسته به زیورهای گوناگون.

۱- بنگرید به باورقی بند ۲.

۲- بندهای فوق، از کهن‌ترین باورهای «مهرپرستان» است.

۳- واژه «هوره» از الحاقاتِ جدیدتر است.

۴- بخشی از این بند، به دلیل داشتن نام «هورامزدا»، می‌تواند از افزوده‌های زرتشتیان باشد. با این حال با علم به این که گرده ۳۱ از دست‌نخورده‌ترین و کهن‌ترین بخش‌های این یشت است، این شائبه را پیش می‌آورد که این مورد، یکی از معدود موارد باقی‌مانده از دوران پیش از "زرتشت" باشد که دربرگیرنده نام «هورامزدا» است. قضاوت در مورد این بند بسیار دشوار است.

بند ۱۲۵- این گردونه را چهار [اسب] تکاور مینوی سپید درخشان جاودانه می‌کشند که خوراک‌شان از آبشخور مینوی است. سُم‌های پیشین آنان از زر و سُم‌های پسین آنان از سیم پوشیده است و همه را لگام و مال‌بند و یوغی پیوسته به چنگکی شکاف‌دار و خوش‌ساخت از فلزی گران‌بها به یکدیگر بسته است تا در کنار هم بایستند.

بند ۱۲۷- «داموش اوپَمَنَه»، دلیر [او] سواره؛ همچون گرازی تیزدندان، به‌درآید. گراز نرینه تیزچنگالی که به یک زخم، بکشد. گرازِ خشمگینی که به او نمی‌توان نزدیک گردید. گرازِ دلیر با چهره‌ای خال‌خال، گرازی دلیر و چالاک و تیزتک که از پی او (مهر) و «آذر فروزان» و «فَرّه توانای کیانی» می‌تازد.

بند ۱۲۸- در گردونه «مهر فراخ‌چراگاه» هزار کمان خوش‌ساخت است که بسیاری از آن‌ها به زه «گوسن»^۱ آراسته‌اند.

بند ۱۲۹- در گردونه «مهر فراخ‌چراگاه» هزار تیر به پَر کرکس‌نشاندۀ زرین ناوک با سوفارهایی از استخوان خوش‌ساخت است که بسیاری از چوبه‌های آنان، آهنین است. این تیرها به شتاب نیروی خیال پرتاب شوند و به شتاب نیروی خیال به سوی سر دیوان پرواز کنند.

بند ۱۳۰- در گردونه «مهر فراخ‌چراگاه» هزار نیزه تیزتیغه خوش‌ساخت است که به شتاب نیروی خیال پرتاب شوند و به شتاب نیروی خیال به سوی سر دیوان پرواز کنند.

بند ۱۳۱- در گردونه «مهر فراخ‌چراگاه» هزار خنجر دوسر خوش‌ساخت است که به شتاب نیروی خیال پرتاب شوند و به شتاب نیروی خیال به سوی سر دیوان پرواز کنند. در گردونه «مهر فراخ‌چراگاه» هزار گرز پرتابی خوش‌ساخت است که به شتاب نیروی خیال پرتاب شوند و به شتاب نیروی خیال به سوی سر دیوان پرواز کنند.

بند ۱۳۲- در گردونه «مهر فراخ‌چراگاه» گرز زیبای سَبک‌پرتاب صدتیغه‌ای صدگره است که آنان را به سوی دشمنان نشانه رود و آنان را از پای درآورد. گرسی از فلز زرد -از

۱- نام جانوری است که از روده آن زه کمان می‌ساختند. از این بند تا بند ۱۳۲ شماری از جنگ‌افزارهای کهن رایج در میان آریاییان باستان معرفی شده است که نمونه‌های بسیاری از آن‌ها در طی حفاری‌های باستان‌شناسان در دوران معاصر، به دست آمده است.

زر- که استوارترین و پیروزبخش‌ترین رزم‌افزاری است که به شتابِ نیروی خیال پرتاب شود و به شتابِ نیروی خیال به سوی سرِ دیوان پرواز کند.

بند ۱۳۳- «مهرِ فراخ‌چراگاه» پس از کشتنِ دیوان و پس از برانداختنِ «مهردُرُوجان»، سواره از فرازِ «آرزهی»، «سوهی»، «فردَدَفشو»، «ویدَدَفشو»، «وَأوروِبرشتی»، «وَأوروِجَرشتی» و این کشورِ درخشانِ «خونیرت» بگذرد.

بند ۱۳۴- به‌راستی که «هریمنِ همه‌تن‌مرگ»، به هراس افتد. به‌راستی که «دیوِ خشمِ نیرنگ‌بازِ مرگ‌آرزان» به هراس افتد. به‌راستی که «بوشاسپِ درازدست» به هراس افتد. به‌راستی که همهٔ دیوانِ پنهان و «دُرُوندانِ ورن» به هراس می‌افتند.

گَردهٔ سی و دوم

بند ۱۳۶- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که اسبانِ سفید، گردونه‌اش را می‌کشند. آن که گردونه‌اش با چرخ‌های زرین و پُر از سنگ‌های درخشانِ فَلَاحَن روان شود و «زورهای نیاز شده» را به سوی وی آورند.

گَردهٔ سی و سوم

بند ۱۴۰- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. (...) من «مهر» را می‌ستایم. آن نیک‌را. آن نخستین دلاورِ مینوی را. آن بسیارمهربان را. آن بی‌همانندِ بلندپایگاه را. آن نیرومندِ دلیر را. آن یلِ کارآزموده را.

بند ۱۴۱- آن پیروزمندی که رزم‌افزاری خوش‌ساخت بر گرفته است. آن که در تیرگی، نگاه‌بانی نافریمتی است. آن که زورمندترین زورمندان است. آن که دلیرترین دلیران است. آن که داناترین بخشندگان است. آن پیروزمندی که «فَرّهٔ ایزدی» از آن اوست. آن هزارگوشِ

۱- در اینجا عبارت «ای سپیتمان» آمده است که از الحاقات دورهٔ ساسانی است. «سپیتمان» نام خانوادگی "زرتشت" و برگرفته از نام جد بزرگ اوست. نسب "زرتشت" بنابر کتاب «بندهشن» چنین است: «زرتشت پسر پوروشسپ پسر پیترسپ پسر هَیجَت‌اسپ پسر چاشنوش پسر پیترسپ پسر آرغیدارشن پسر هریتار پسر اسپیتمان از نسل منوچهر پیشدادی.»

ده‌هزارچشمِ ده‌هزار دیدبان. آن نیرومندِ دانای نافرِفتنی. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فرّ و فروغش، با نماز و نیایشِ بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهد، بشود که او ما را گشایش بخشد، بشود که او ما را دست‌گیری کند، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشد، بشود که او ما را بهروزی دهد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافرِفتنی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...)^۱

بند ۱۴۴- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. «مهر» را که در گردادگرد کشور است، می‌ستاییم. «مهر» را که در میانِ کشور است، می‌ستاییم. «مهر» را که در پایینِ کشور است، می‌ستاییم. «مهر» را که در پیشِ کشور است، می‌ستاییم. «مهر» را که در پسِ کشور است، می‌ستاییم.

آبان یشت

«آبان یشت»، پنجمین یشت و یکی از کهن‌ترین یشت‌های «اوستا» است. این یشت دلکش و منحصر به فرد، مشخصاً به ستایش «آردویسور آناهیته»^۱، ایزدبانوی آب‌ها سروده شده است.

«آردویسور آناهیته» یکی از مهم‌ترین ایزدبانوهای آریایی است. وی ایزد آب‌هاست و در کنار «مهر» و «اهورامزدا»، سه ضلع مقدس «آیین مزدیسنا» را در دوران ساسانی تشکیل می‌دادند. اهمیت این ایزدبانو به اندازه‌ای بود که برخی از آتشکده‌های ساسانیان، منحصرأ برای ستایش «ایزدبانو آناهیتا» برپاگردیده و به «معبد ناهید» یا «آتشکده آناهیتا» مشهور بود^۲. «آناهیته» از محبوب‌ترین ایزدان ایرانی بود. نام وی تداعی‌کننده سرزندگی چشمه‌های سرشار، باران شستشونده آسمان، عشق و باروری و آبادانی و پاکدامنی بانوان ایرانی بود.

«آبان یشت» یکی از زیباترین و دلکش‌ترین یشت‌های «اوستا» و از منابع با اهمیت در بررسی نام‌های پهلوانان و سرداران و پادشاهان در ایران باستان به شمار می‌رود. در این یشت می‌توان بسیاری از کهن‌ترین اساطیر ایرانی را مشاهده نمود. اشاره‌های جغرافیایی موجود در «آبان یشت» نشان می‌دهد که محل سُرایش آن، سرزمین‌های جنوبی آسیای میانه و شمال افغانستان امروزی و به‌ویژه نواحی پیرامون رود «آمو» (آمودریا) بوده است.

این یشت به دلیل یادآوری کهن‌ترین اساطیر و افسانه‌های ایرانی و نام‌بردن از قدیمی‌ترین شهریاران، بزرگان، پهلوانان و سرشناسان آریایی، بسیار مورد توجه است و ترجمه آن نیز به دلیل داشتن نام‌های خاص - که بعضاً نام‌هایی فراموش شده هستند - با دشواری انجام گردید.

«آبان یشت» دارای ۲۹ کرده و ۱۳۳ بند است. اما بسیاری از این بندها از افزوده‌های دوره‌های پارتی و ساسانی است. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «آبان یشت» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در این یشت، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- پهلوی: «آناهید»؛ ارمنی: «آناهیت»؛ فارسی: «ناهید».

۲- چنان‌که آتشکده‌هایی نیز منحصرأ برای «مهر» ایجاد می‌گردید.

متن کهن ترین بخش‌های «آبان یشت»

گَرده نخست

بند ۱- (۱...) اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشونی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشونی که فزاینده گیتی است.

بند ۲- اوست که تخمه همه مردان را پاک کند و زهدان همه زنان را برای زایش، بپالاید. اوست که زایمان همه زنان را آسانی بخشد و زن باردار را [پس از زایش فرزند] شیر در پستان او جاری سازد.

بند ۳- اوست برومندی که در همه جا بلندآوازه است. اوست که در بسیار فرهمندی، هم‌چند همه آب‌های روی زمین است. اوست زورمندی که از «کوه هُگر»^۲ به «دریای فَرَاخ‌کَرْت»^۳ ریزد.

بند ۴- بدان‌هنگام که «اَرْدوِیسورَ اَناهیتَه»؛ آن دارنده هزار دریاچه و هزار رود که هر یک به درازای هزار روز راه مردی چابک‌سوار است، به سوی «دریای فَرَاخ‌کَرْت» روان شود، سراسر کرانه‌های آن دریا به جوش درافتد و میانه آن بریزد.

گَرده چهارم

بند ۱۴- (۱...) اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشونی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشونی که فزاینده گیتی است.

بند ۱۵- اوست آن زورمند درخشان بلندبالای بُرزمندی که روزان و شبان - در بزرگی هم‌چند آب‌های روی زمین - به نیرومندی روان شود. (...)^۴

۱- در آغاز این بند، یک گفتگوی کوتاه میان «هورامزدا» و «زرتشت» آمده است که ساخته و پرداخته موبدان زرتشتی در دوره ساسانیان است.

۲- اوستایی: «هوگیریه» به معنای: «خوب‌گنش»؛ بلندترین قلّه «کوه افسانه‌ای البرز» است که «اردویسور اناهیتا» (در این جا یعنی رود بلند بی‌آلایش) از فراز آن جاری شده و به «دریای فَرَاخ‌کَرْت» فرومی‌ریزد. برای آگاهی بیشتر از جایگاه «البرز کوه» و افسانه‌های آن، بنگرید به پاورقی بند ۱۲ از «مهر یشت».

۳- بنگرید به پاورقی بند ۵۹ از «فروردین یشت».

۴- در دنباله این بند، تکرار بند ۹ آمده است که از اضافات زرتشتی است.

گرده ششم^۱

بند ۲۰- (۲...) اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشونی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشونی که فزاینده گیتی است.

بند ۲۱- "هوشنگ پیشدادی" در پای [کوه] البرز، او را صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۲۲- و از وی خواستار شد: ای «آردویسور آناهیته»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که من بزرگ‌ترین شهریار همه جهان شوم. که بر همه دیوان و مردمان [آوردن] و جادوان و پریان و «گوی‌ها و گرین‌های ستمکار»^۳، چیرگی یابم. که دو سوم از «دیوان مَندری» و «دروندان ورن» را بر زمین افکنم.

بند ۲۳- «آردویسور آناهیته»؛ که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (۴...)

گرده هفتم

بند ۲۴- (۲...) اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشونی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشونی که فزاینده گیتی است.

بند ۲۵- "جمشید خوب‌رمه" در پای «کوه هُکر»^۵، او را صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۲۶- و از وی خواستار شد: ای «آردویسور آناهیته»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که من بزرگ‌ترین شهریار همه جهان شوم. که بر همه دیوان و

۱- چند بند از جملات مربوط به پیشکش آوردن پهلوانان و شهریاران ایرانی برای «آردویسور آناهیته» که در این یشت آمده است، با مختصر تغییری در «آشه یشت» و «گوش یشت» نیز تکرار شده است. با این تفاوت که در آن‌جا پهلوانان پیشکشی‌های خود را به جای «آردویسور آناهیته»، به «آشه» و «گوش» (ایزدبانوی نگهبان چارپایان و ستوران) پیشکش می‌کنند. بنابر شواهد زبان‌شناختی، دو یشت ذکر شده، اصیل نیستند.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۱۳۵ از «فروردین یشت».

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۵- بنگرید به پاورقی بند ۳.

مردمانِ [دُرَوَند] و جادوان و پریان و «کوی‌ها و گرپن‌های ستمکار»، چیرگی یابم. که من دیوان را از دارایی و سود و از فراوانی و رَمه و از خشنودی و سرافرازی، بی‌بهره نمایم.

بند ۲۷- «اَرْدُويسورَ اَناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زورِ نیازکننده و به آیینِ پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)^(۱)

گرده هشتم

بند ۲۸- (...)^(۲) اوست که در جهانِ استومند، برازنده ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزاینده گیتی است.

بند ۲۹- «اَزی‌دهاکِ سه‌پوزه» در سرزمینِ «بوری»^(۳)، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۳۰- و از وی خواستار شد: ای «اَرْدُويسورَ اَناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که من هفت کشور را از مردمان، تُهی کنم.

بند ۳۱- «اَرْدُويسورَ اَناهیتَه»، او را کامیابی بخشید. (...)^(۱)

گرده نهم

بند ۳۲- (...)^(۲) اوست که در جهانِ استومند، برازنده ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزاینده گیتی است.

بند ۳۳- "فریدون" پسر "اتبین" از «خاندان توانا»، در سرزمینِ چهارگوشه «وَرَن»، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۳۴- و از وی خواستار شد: ای «اَرْدُويسورَ اَناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که من بر «اَزی‌دهاکِ سه‌پوزه سه‌کله شش‌چشم» پیروز شوم. آن

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۳- یکی از اسرارآمیزترین سرزمین‌هایی است که در «اوستا» از آن یاد شده است و به نظر می‌رسد که برای ایرانیان - به دلیل خروج «اَزی‌دهاک» از آن‌جا - مکانی نفرت‌انگیز بوده باشد. این سرزمین بعدها در اساطیر ایرانی، به اشتباه با «بابل» یکی انگاشته شد. «سرزمین بوری» در هنگام سرودن کهن‌ترین یشته‌ها، نام جایی در مشرقِ فلاتِ ایران‌زمین بوده است و ارتباطی با «بابل» یا سرزمین‌های دیگرِ خاورمیانه، ندارد.

دارنده هزارگونه چالاکي، آن دیو بسیار زورمند «دُروج»، آن دُرُوندِ آسیبرسانِ جهان و آن زورمندترین «دُروج» که «هریمن» برای تباه کردنِ جهان «آشه»، به پتیارگی در جهانِ استومند بیآفرید. او پس از چیرگی بر او آن دو «سَنگَهَوَک» و «اَرَنُوک»^۱ را؛ که براننده نگاه‌داریِ خاندان و شایسته زایش و افزایش دودمانند را، از وی بربایم.

بند ۳۵- «اَرَدُویسورَ اَناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زورِ نیازکننده و به آیینِ پیشکش آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)^۲

گرده دهم

بند ۳۶- (...)^۳ اوست که در جهانِ استومند، براننده ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزاینده گیتی است.

بند ۳۷- "گرشاسپ نریمان" در کرانه دریاچه «پیشینگه»^۴، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۳۸- و از وی خواستار شد: ای «اَرَدُویسورَ اَناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بتوانم بر «گندروی»^۵ زرینه‌پاشنه در کرانه «دریای پُر خیزابِ فراخ‌کرت» پیروز شوم؛ که من بر این زمینِ پهناورِ گوی‌سان^۶ دورکرانه، تاخت‌کنان به خانه استوارِ دُرُوند برسم.

۱- در شاهنامه: "شهرناز" و "ارنواز". دو دختر (یا خواهر) "جمشید" که «اَزی‌دهاک» هر دو را به اسارت برد. "فریدون" پس از چیرگی بر «اَزی‌دهاک» و آزادسازی ایران، هر دو دختر را آزاد کرده و به زنی گرفت. "فردوسی" می‌گوید:

دو پاکیزه از خانه جَمّ شید	برون آوردند، لرزان چو بید
که جمشید را هردو دختر بُدند	سر بانوان را چو افسر بُدند
ز پوشیده‌رویان یکی "شهرناز"	دگر پاکدامن به نام "ارنواز"

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۴- در افغانستان امروزی.

۵- نام دیوی تباه‌گر که به دست "گرشاسپ" کشته شد. در منابع بعدی زرتشتیان آمده است که او دیوی غول‌پیکر بود و آب دریا تنها تا پاشنه پای او می‌رسید. گرشاسپ با زخمی که بر پاشنه پای وی زد، او را نابود کرد و پوست تنش را از همان پاشنه پا، برکشید.

۶- یکی دیگر از اسناد کهن‌سال، که اثبات می‌کند ایرانیان هزاران سال پیش از گرد بودن و گروی بودن زمین آگاه بودند.

بند ۳۹- «آردویسورَ اناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زورِ نیازکننده و به آیینِ پیشکش آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)^(۱)

گَردهٔ یازدهم

بند ۴۰- (...)^(۲) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۴۱- "افراسیاب^۳ تورانی تبهکار" در «هنگِ زیرزمینی خویش»، او را صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۴۲- و از وی خواستار شد: ای «آردویسورَ اناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که به آن «فرّهٔ شناور» در «دریای فراخ‌کرت» دست یابم. (...)^(۴)

بند ۴۳- «آردویسورَ اناهیتَه»، او را کامیابی بخشید. (...)^(۱)

گَردهٔ دوازدهم

بند ۴۴- (...)^(۲) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۴۵- "کی کاووسِ توانا" در پای کوهِ «ارزیغیه»^۵، او را صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند پیشکش نمود...

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۳- "افراسیاب" پسر "پشنگ" مهم‌ترین شخصیت تورانی است. نبردهای مکرر او با ایرانیان - به‌ویژه با "رستم" - از مهم‌ترین بخش‌های تاریخ اساطیری/حماسی ایرانی است. وی سرانجام پس از جنگ‌های بسیار با ایرانیان و تباه کردن بزرگانی همچون "نوذر" (از پادشاهان و شهریاران بزرگ ایران) و "سیاوش" (پسر "کی‌کاووس" و مهم‌ترین شاهزادهٔ ایرانی) در نبردی حماسی، به‌دست "کی‌خسرو" (بزرگ‌ترین و مقدس‌ترین پادشاه ایرانی که در تمام بخش‌های کهن و جدید اوستا تقدیس شده است) کشته شد. علاقمندان به آشنایی بیشتر با ریشهٔ این اسطورهٔ تورانی، به کرده‌های هفتم و هشتم از «خورنه یشت» رجوع کنند که کهن‌ترین داستان از "افراسیاب" را شامل می‌شود.

۴- در دنبالهٔ این بند آمده است: «فره‌ای که هم‌اکنون و تا همیشه از آن تیره‌های ایرانی و "زرتشتِ اَشَوَن" است.» که این بند از اضافاتِ جدیدترِ زرتشتیان است.

۵- از کوه‌های اساطیری ایران. مشخص نیست منظور، کدام یک از کوه‌های شرقی فلات ایران بوده باشد.

بند ۴۶- و از وی خواستار شد: ای «آردوئیسور آناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بتوانم بزرگ‌ترین شهریارِ همهٔ کشورها باشم، که بر همهٔ دیوان و مردمانِ [دُرُوند] و جادوان و پریان و «کوی‌ها و کَرین‌های ستمکار»، چیرگی یابم.

بند ۴۷- «آردوئیسور آناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زورِ نیازکننده و به آیینِ پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)^(۱)

گَردهٔ سیزدهم

بند ۴۸- (...)^(۲) اوست که در جهان استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشونِی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشونِی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۴۹- "[کی]خسرو" پهلوانِ سرزمین‌های ایرانی و استواردارندهٔ کشور، در کرانهٔ دریاچهٔ ژرف و پهناورِ «چئیچست»^(۳)، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۵۰- و از وی خواستار شد: ای «آردوئیسور آناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بتوانم بزرگ‌ترین شهریارِ همهٔ کشورها باشم، که بر همهٔ دیوان و مردمانِ [دُرُوند] و جادوان و پریان و «کوی‌ها و کَرین‌های ستمکار»، چیرگی یابم؛ که من در درازنای راهِ تاخت‌وتاز، همیشه در تکاپو، پیش از همهٔ گردونه‌ها برانم؛ که من و رزم‌آورانم هنگامی که دشمنِ تبه‌کارِ بدخواه، سواره به رزم ما می‌آید، به دام او نیافتیم.

بند ۵۱- «آردوئیسور آناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زورِ نیازکننده و به آیینِ پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)^(۱)

گَردهٔ چهاردهم

بند ۵۲- (...)^(۲) اوست که در جهان استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۳- به اعتقاد "کریستن‌سن"، با علم به این‌که در زمان ساسانیان، «چئیچست» را با «دریاچهٔ ارومیه» یکی می‌انگاشتند، پس این نام در این یشت در دوره‌های بعدی به متن اصلی یشت‌ها اضافه شده است. نگارنده جدا از الحاقی بودن یا نبودن این واژه در این بند، معتقد است که اصل نام «دریاچهٔ چئیچست»، نامی جدید نیست. شاید این نام به «دریاچه خوارزم» (آرال کنونی) و یا جایی دیگر در شرق فلات ایران‌زمین اطلاق می‌شد.

اوست اَشَوَنی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزاینده گیتی است.

بند ۵۳- "توس" پهلوان جنگاور، بر پشت اسب او را بستود و خواهان نیرومندی اسبان خود و تندرستی خویش شد تا بتواند دشمنان را از دور بنگرد و هم‌آوردان کینه‌ور را به یک زخم، از پای درآورد.

بند ۵۴- [توس] از وی خواستار شد: ای «اَرِدَویسورَ اَنَاهیتَه!» ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بر پسرانِ دلیر «خاندانِ ویسه»^۲ در گذرگاهِ «خَشْتَرُوسوک»^۳ بر فراز «گنگ»^۴ بلند و اَشَوَن، پیروز شوم؛ که من سرزمین‌های تورانی را براندازم: پنجاه‌ها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صد‌هزارها.

بند ۵۵- «اَرِدَویسورَ اَنَاهیتَه!» که همیشه خواستار زورِ نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)^۵

گرده پانزدهم

بند ۵۶- (...^۶) اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزاینده گیتی است.

بند ۵۷- پسرانِ دلیر «خاندانِ ویسه»، در گذرگاهِ «خَشْتَرُوسوک» بر فراز «گنگ» بلند و اَشَوَن، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

۱- پسر "نوذر" پادشاه پیشدادی. او از بزرگ‌ترین شاهزادگان و پهلوانان اساطیری ایرانی و در منابع بعدی، در شمار جاودانگان است: پس از عروج "کی خسرو" به آسمان‌ها، "توس" نیز به همراه "گیو" (پسر "گودرز" از دودمان "گشواد") پس از ماجرای درکوهستان گبرافتاده و به زیر برف، مدفون گشتند. بر پایه سنت‌های کهن، این دو در آخرالزمان زنده از زیر برف برخاسته و به یآوری "سوشیانت منجی" می‌شتابند.

۲- از دودمان‌های به‌نام و مشهور تورانی. در شاهنامه بزرگ‌ترین فرد از این خاندان، "پیران" نام دارد که یکی از خردمندترین افراد تورانی است.

۳- به معنای: «روشنی شهر» یا «فروغ شهریاری» است. گذرگاهی بر بلندای کوه مقدس «گنگ دژ».

۴- دژی افسانه‌ای در توران‌زمین. "پشوتن" پسر "گشتاسپ" (و برادر اسفندیار) در این دژ به سر می‌برد و بنابر افسانه‌های زرتشتی، در آخرالزمان با یکصد و پنجاه تن از سربازانش که همگی جامه‌ای از «پوست سمور سیاه» بر تن دارند، از دژ خارج شده و به یاری "سوشیانت" می‌شتابند. فرمانده‌ای لشکر "پشوتن" بر عهده «هوروچیتر» (خورشید چهر) کوچک‌ترین پسر "زرتشت" است.

۵- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۶- بنگرید به پاورقی بند ۱.

بند ۵۸- و از وی خواستار شد: ای «آردوئیسور آناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که ما بر "توس" -پهلوانِ جنگاور- پیروز شویم. که ما سرزمین‌های ایرانی را براندازیم: پنجاه‌ها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صدهزارها.

بند ۵۹- «آردوئیسور آناهیتَه»، آن‌ها را کامیابی نبخشید. (...)^۱

گرده‌شانزدهم

بند ۶۰- (...)^۲ اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشونی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشونی که فزاینده گیتی است.

بند ۶۱- "پا اوروَه"^۳ کشتیرانِ کاردان؛ هنگامی که "فریدون پهلوان نیرومند"، او را همچون «کرکسی» در هوا به پرواز واداشت، «آردوئیسور آناهیتَه» را ستود...

بند ۶۲- ... او سه شبانه‌روز پیایی به سوی خانه خویشت در پرواز بود و نمی‌توانست در آن فرود آید. چون سومین شب پرواز او به سپیده‌دمان رسید، به هنگام بامدادان به سوی «آردوئیسور آناهیتَه» بانگ برآورد:

بند ۶۳- ای «آردوئیسور آناهیتَه» زود به یاری من بشتاب! اینک مرا پناه‌بخش که اگر به زمینِ اهوره‌آفریده^۴ و به خانه خویشت رَسَم، هر آینه تو را در کرانه رود «آرنگ»^۵ هزار زور^۶ به آیین ساخته و پالوده، آمیخته به «هوم»^۷ و آمیخته به شیر، نیاز آورم.

بند ۶۴- پس آن‌گاه «آردوئیسور آناهیتَه» به پیکرِ دوشیزه‌ای برومند، بُرزمند، کمر بر میان‌بسته، راست بالا، آزاده، نیک‌نژاد، بزرگوار، با کفش‌هایی درخشان که تا مچ پا را پوشانده و به استواری با بندهای زرین محکم شده، روانه گردید.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۳- از شخصیت‌های فراموش‌شده اساطیر ایرانی است. داستان شگفت‌انگیز "پا اوروَه" تنها همین یک‌بار در «اوستا» آمده و کوشش‌های نگارنده برای یافتن اثری از این کهن‌اسطوره ایرانی در دیگرمتون زرتشتی و پهلوی، بی‌نتیجه ماند. ذکر نسبتاً مفصل این روایت در «آبان یشت»، حکایت از محبوب بودن این داستان در میان ایرانیان باستان دارد.

۴- واژه «هوره‌آفریده» از افزوده‌های بعدی است.

۵- بنگرید به پاورقی بند ۱۰۴ از «مهر یشت».

۶- بنگرید به پاورقی بند ۳۰ از «مهر یشت».

۷- بنگرید به پاورقی بند ۳ از هات ۹ «یسنا».

بند ۶۵- بازوانش را به چالاکي بگرفت و ديري نپايد که او را بي هيچ گزند و ناخوشي به زمينِ اهوره آفريده^۱ فرود آورد.

بند ۶۶- «آردويسورَ اناهيتَه»؛ که هميشه خواستارِ زورِ نيازکننده و به آيينِ پيشکش آورنده را کامروا کند، او را کاميابي بخشيد. (...)^۲

گرده هفدهم^۳

بند ۶۷- (...)^۴ اوست که در جهان استومند، برازنده ستايش و سزاوارِ نيايش است. اوست اشونى که جان افزايد و گله و رمه و دارايى و کشور را فزونى بخشد. اشونى که فزاينده گيتى است.

بند ۶۸- هنگامى که "جاماسپ"^۵ از دور، سپاهِ دُرُوندانِ ديوپرست راديد که با آرايش رزم، به پيش مى آيند، صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند پيشکش نمود...

بند ۶۹- و از وي خواستار شد: اى «آردويسورَ اناهيتَه»! اى نيك! اى تواناترين! مرا اين کاميابي ارزاني گردان که من همچند همه ديگرايرانيان، از پيرويِ بزرگ بهره مند شوم.

بند ۷۰- «آردويسورَ اناهيتَه»؛ که هميشه خواستارِ زورِ نيازکننده و به آيينِ پيشکش آورنده را کامروا کند، او را کاميابي بخشيد. (...)^۲

گرده هجدهم

بند ۷۱- (...)^۱ اوست که در جهان استومند، برازنده ستايش و سزاوارِ نيايش است. اوست اشونى که جان افزايد و گله و رمه و دارايى و کشور را فزونى بخشد. اشونى که فزاينده گيتى است.

۱- واژه «هوره آفريده» از افزوده هاى بعدى است.

۲- بنگريد به پاورقى بند ۱۵.

۳- گرده ۱۷ و گرده هاى ۲۴ تا ۲۸، در شمارِ يشت هاى اصيل نيستن اما از الحاقاتِ قديمِ زرتشتيان به متنِ اصلي «آبان يشت» هستند (نگارش يافته در دورانى نزديك به زندگي "زرتشت"). به دليل قدمتِ اين يشت ها و دربرداشتنِ نکاتِ اساطيرى مهم، تمام اين گرده ها را بدون کم و کاست آورده ايم.

۴- بنگريد به پاورقى بند ۱.

۵- از «دودمان هوگو»؛ داماد و نزديك ترين فرد به "زرتشت" و دومين موبد زرتشتى. او وزيرِ دربارِ "كى گشتاسپ"، پادشاهِ كيانى بود. در كتاب «يادگارِ زرين»، "گشتاسپ" رويدادهاى آينده را از "جاماسپ" پرسيد و وي به دقت و درستي سلسله وقايع آينده را پيش گويى مى كند. همچنين كتابى پهلوى به نام «جاماسپ نامه» از دوره ساسانيان باقى مانده است که ايرانيان معتقد بودند به دست وي تحرير يافته است. براى اطلاعاتِ بيشتر بنگريد به پاورقى بند ۱۰۳ از «فروردين يشت».

بند ۷۲- «آشوزدنگه» پسر «پئورو داخستی» و «آشوزدنگه» پسر «سایوژدری»^۱ نزد «پام‌نپات»^۲ تیزاسب، ایزد بزرگ و شهریار شیدور، «آردویسور آناهیته» را صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند پیشکش آوردند...

بند ۷۳- و از وی خواستار شد: ای «آردویسور آناهیته»! ای نیک! ای تواناترین! ما را این کامیابی ارزانی گردان که در میدان جنگ، بر تورانیان «دانو» و بر «کر» و «ور» از «دودمان آسبن» و بر «دوراکیت» چیره شویم.^۳

بند ۷۴- «آردویسور آناهیته»؛ که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)^۴

گرده نوزدهم

بند ۷۵- (...)^۵ اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشونی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشونی که فزاینده گیتی است.

بند ۷۶- «ویستورو»^۶ از «خاندان نودر»، بر کرانه آب «ویتنگوهیتی»^۷، این چنین گفتار راست بر زبان، او را پیشکش آورد:

۱- ظاهراً این چهار نفر، از بزرگان و سرشناسان تاریخ‌دور ایران زمین بوده‌اند که در گرد و غبار تاریخ، گم شده و آگاهی بیشتری از آن‌ها نباشد. جز آن‌ها که بنا بر مندرجات برخی از متون پهلوی، «آشوزدنگه» پسر «پئورو داخستی» در شمار جاودانانی است که در آخرالزمان به یاری «سوشیانت» برمی‌خیزد. از «خاندان پئورو داخستی» در «فروردین یشت» نیز در چندجا نام برده شده است.

۲- «پام‌نپات» یا «آبان» نام ایزد آب‌هاست که در اساطیر هندی نیز با همین نام آمده است. در مورد این ایزد در منابع کهن، آگاهی‌های متناقضی یافت شده است. برخی منابع پراکنده، برای «پام‌نپات» و «آبان» دو شخصیت جداگانه قائل شده‌اند. بدین‌گونه که «پام‌نپات» را ایزدی مستقل دانسته و «آبان» را صفتی برای «آردویسور آناهیته» قلمداد کرده‌اند. اما در دسته‌ای دیگر از منابع، «پام‌نپات» تلفظ کهن‌تر «آبان» دانسته شده و هر دو را صفتی برای «آردویسور آناهیته» ثبت کرده‌اند که مورد اخیر به نظر درست می‌آید. گاهی «نپات‌پام» نیز ضبط شده است.

۳- نام‌ها و دودمان‌های یادشده در این بند، ظاهراً از سرشناس‌ترین دیوپرستان تاریخ کهن بوده‌اند که شوربختانه آگاهی بیشتری از آن‌ها در دست نیست. در جای‌جای بخش‌های اصیل «یشت‌ها»، بسیار اسامی و نام‌های قدیمی وجود دارد که به دلیل از بین رفتن منابع، از بیشتر آن‌ها آگاهی نداریم.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۵- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۶- بنگرید به پاورقی بند ۱۰۲ از «فروردین یشت».

۷- از رودهای کهن در ایران‌باستان که از جایگاه آن آگاهی نداریم.

بند ۷۷- ای «آردویسورَ اناهیتَه!» این سخن به [آیین] «آشه» و به درستی گفته می‌شود که من به شماره موه‌ای سرم، دیوپرستان را به خاک افکنده‌ام. پس تو مرا یک گذرگاهی خشک، برای رسیدن به آن سوی «ویتنگوهیتی» پدید آور.

بند ۷۸- پس آن گاه «آردویسورَ اناهیتَه» به پیکرِ دوشیزه‌ای برومند، برزمنند، کمر بر میان‌بسته، راست بالا، آزاده، نیک‌نژاد، بزرگوار، با کفش‌هایی درخشان که تا مچ پا را پوشانده و به استواری با بندهای زرین محکم شده، روانه گردید. یک رشته از آب را از رفتن بازداشت و دیگر رشته‌ها را بدان‌سان که بود، به رفتن رها کرد. بدین‌سان گذرگاهی خشک از یک کرانه، به کرانه دیگر «ویتنگوهیتی نیکو»، پدید آورد.^۱

بند ۷۹- «آردویسورَ اناهیتَه»؛ که همیشه خواستار زورِ نیازکننده و به آیین پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)^۲

گرده بیستم^۳

بند ۸۰- (...)^۴ اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست آشونی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. آشونی که فزاینده گیتی است.

بند ۸۱- "یوشت" از «خاندان فریان» در کرانه رود «آرنگ»، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۸۲- و از وی خواستار شد: ای «آردویسورَ اناهیتَه!» ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بر «آختِ جادوی نیرنگ‌باز» چیره‌گردم و نود و نه پرسشی که «آختِ جادوی نیرنگ‌بازِ خیره‌سر» به دشمنی از من خواهد پرسید، [به درستی] پاسخ توأم گفت.

۱- این بند به گونه شگفت‌انگیزی به داستانِ یهودی «موسی و شکافته‌شدن رود نیل» شباهت دارد. به عقیده نگارنده، با علم به این که چنین روایتی یک‌بار دیگر نیز منسوب به "زرتشت" - در کتاب «وچرکرت دینی» - گزارش شده است، بایستی داستان «موسی و شکافته‌شدن رود نیل» نیز همچون بسیاری دیگر از افسانه‌ها و باورهای عبرانیان، ریشه در اساطیر ایرانی داشته و از این کهن‌داستان آریایی برگرفته شده باشد.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۳- برای آگاهی از داستان کامل «اسطوره یوشت فریان»، بنگرید به ترجمه «ماتیکان یوشت فریان» در همین کتاب.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱.

بند ۸۳- «آردوئیسور آناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زورِ نیازکننده و به آیینِ پیشکش آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)^(۱)

بند ۹۶- می‌ستایم «کوهِ زرینِ در همه‌جا ستوده هُکِر^۲» را که «آردوئیسور آناهیتَه» از آن؛ از بلندای هزار بالای آدمی، برای من فرود آید. اوست که در بسیارفره‌مندی، همچند همه آب‌های روی زمین است و به نیرومندی روان شود. (...)^(۱)

گَرده بیست و دوم

بند ۹۸- اوست که مزداپرستان؛ برسم‌به‌دست، به گرداگردِ وی درآیند. او را [بزرگان «خاندان»] هُووه^۳ ستودند. او را [بزرگان «خاندان»] نوذری^۴ ستودند. [بزرگان «خاندان»] هُووه از او دارایی و [بزرگان «خاندان»] نوذری از او اسبانِ تکاور خواستند. دیری نیاید که [بزرگان «خاندان»] هُووه به دارایی فراوان، توانگر شدند. دیری نیاید که [بزرگان «خاندان»] نوذری کامروا شدند و "گشتاسپ" در این سرزمین‌ها بر اسبانِ تیزتک دست یافت.^۴

گَرده بیست و چهارم^۵

بند ۱۰۳- (...)^(۶) اوست که در جهانِ استومند، برازنده ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشونِی که جان‌افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشونِی که فزاینده گیتی است.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۴- «خاندان هوگو» بنگرید به پاورقی بند ۱۰۳ از «فروردین یشت».

۵- «خاندان نوذری» (اوستایی: نئوتری) دودمانی منسوب به "نوذر" پسر "منوچهر" (از نسل فریدون)، پادشاه پیشدادی ایران‌زمین بودند. "نوذر" بنابر «شاهنامه»، هفت سال پادشاه ایران بود و در جنگ با تورانیان کشته شد. "توس" و "گستهم" دو پسر او بودند که به‌سببِ نداشتن «فره‌آیزدی» نتوانستند بر مسند پادشاهی بنشینند (بزرگان ایران، "اوزو" پسر "تهماسپ" را به جانشینی نوذر برگزیدند). در سنتِ ایرانی، به اخلافِ "نوذر"، «خاندان نوذری» می‌گویند. سرشناس‌ترین افراد این خاندان، "طوس"، "گستهم"، "هئوتوسا" (بنگرید به پاورقی بند ۱۳۹ از فروردین یشت)، "اهراسپ" و پسرش "گشتاسپ" هستند. اما در متون جدیدترِ زرتشتی؛ به دلیل کمک‌های شاپانی که "گشتاسپ" به دین زرتشتی نمود، برای وی شجره‌نامه جدیدی ساخته و او را که تنها شاه شهر «بلخ» بود، به عنوان شاهنشاه تمام ایران معرفی کردند. بدین‌ترتیب که اصل و نسب «نوذری» وی را حذف کرده و او را به "کی‌پشین" نوه "کی‌قباد" منتسب نمودند. بدین‌گونه وی به "کی‌گشتاسپ" ملقب گردیده و در ردیف پادشاهان کیانی، پس از "کی‌خسرو" قرار گرفت.

۶- بنگرید به پاورقی گَرده هفدهم.

۷- بنگرید به پاورقی بند ۱.

بند ۱۰۴- او را بستود "زرتشتِ اَشَوَن" در «ایران‌ویج»^۱ در کرانه رود «نیکوی دایتی»^۲ با «هوم آمیخته به شیر»، با برسم، با زبان خرد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا...

بند ۱۰۵- و از وی خواستار شد: ای «آردویسور آناهیته»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که "کی‌گشتاسپ دلیر" پسر "لهراسپ" را بر آن دارم که همواره دینی بیاندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند.

بند ۱۰۶- «آردویسور آناهیته»؛ که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)^۳

گرده بیست و پنجم

بند ۱۰۷- (...)^۴ اوست که در جهان استومند، برزنده ستایش و سزاوار نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزاینده گیتی است.

بند ۱۰۸- "کی‌گشتاسپ گرانمایه" بر کرانه آب «فَرَزْدَانُو»^۵، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

۱- کهن‌ترین سرزمینی که ایرانیان در آن سکونت داشتند. بایستی در حوالی «خوارزم» بوده باشد. معنی تحت‌اللفظی آن: «جایگاه ایرانیان» است. با توجه به این مهم که تقریباً تمامی اسامی یاد شده در «یشت‌ها»، مربوط به ایرانی شرقی هستند، تکرار این واژه در «اوستا» نیز حکایت از آن دارد که آریایی‌ها پیش از مهاجرت، در بخش شرقی فلات ایران زمین و به احتمال بسیار قوی در حوالی «خوارزم» می‌زیسته‌اند. بدین ترتیب فرضیات موهوم مهاجرت آریایی‌ها از «سیبری» یا از «روپای شرقی» که توسط پژوهشگران غربی معاصر با تاکید در سال‌های اخیر تکرار شده است، از ریشه بی‌اساس است. همچنین بنگرید به پاورقی بند ۴ از «وندیداد».

۲- از مهم‌ترین و مقدس‌ترین رودهای اساطیری ایران زمین. در اواخر دوره ساسانی «رود دایتی» را با «رود سند» یکی می‌پنداشتند. حتی اگر نپذیریم که «دایتی»، همان «سند» است، بی‌گمان این رود بایستی یکی از رودهای نیمه شرقی فلات ایران زمین بوده باشد و فرضیات مطروحه اخیر، که «دایتی» را با رودهای غربی فلات ایران -همچون «ارس»- یکی دانسته‌اند، از ریشه خطاست.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۵- بنابر مندرجات «بند هشن» (بخش ۲۲ بند ۵)، این دریاچه در «سیستان» قرار داشته است. همچنین در «بهن یشت» آمده است که "اوشیدر" (نخستین سوشیانت از سوشیانت‌های سه‌گانه زرتشتی) در کنار این دریاچه زاده خواهد شد.

بند ۱۰۹- و از از وی خواستار شد: ای «آردوِیسورَ اناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که در نبرد با "تئریاونتِ ا دژدین" و "پشنایِ دیوپرست" و "ارجاسپِ ا دروند" پیروز شوم.

بند ۱۱۰- «آردوِیسورَ اناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زورِ نیازکننده و به آیینِ پیشکش آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)

گرده بیست و هشتم

بند ۱۱۱- (...^۴) اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشونَی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشونَی که فزاینده گیتی است.

بند ۱۱۲- "زریر"^۵ رزم‌کنان بر پشتِ اسب، در کرانهٔ آبِ «دایتی»، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۱۱۳- و از از وی خواستار شد: ای «آردوِیسورَ اناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که در میدان کارزار و در نبرد با "هومیکِ دیوپرستِ گشوده‌چنگال" که در هشت خانه به سر می‌برد، و همیدون بر "ارجاسپِ دروند" [شهریارِ خیونان] چیرگی یافته و به پیروزی دست یابم.

بند ۱۱۴- «آردوِیسورَ اناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زورِ نیازکننده و به آیینِ پیشکش آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...)

گرده بیست و نهم

بند ۱۱۵- (...^۴) اوست که در جهان استومند، برازنده ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشونَی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشونَی که فزاینده گیتی است.

۱- از دیوپرستانی که آگاهی بیشتری از او در دسترس نیست.

۲- شهریار دیوپرستِ «خیون‌ها» که شاخه‌ای از تورانیان بودند. او برای براندازی دین زرتشتی، به شهر «بلخ» لشکر براند و با "گشتاسپ" به نبرد پرداخت. اما سرانجام توسط "اسفندیار" پسر "گشتاسپ"، کشته شد.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۵- بنگرید به پاورقی بند ۱۰۱ از «فروردین یشت».

۶- از دیوپرستانی که به دست "زریر" کشته شد. از او آگاهی بیشتری در دست نیست.

بند ۱۱۶- "وَنَدْرَمِینِش" نزدیکِ «دریای فراخ‌کرت»، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۱۱۷- و از از وی خواستار شد: ای «اَرْدُوِیسورَ اَنَاهِیْتَه!» ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بر "کی‌کشتاسپِ دلیر" و بر سوارِ جنگاور "زریر"، پیروز شوم. که سرزمین‌های ایرانی را براندازم: پنجاه‌ها، صدها، صدها هزارها، هزاره‌ها هزارها، ده‌هزارها صد هزارها.

بند ۱۱۸- «اَرْدُوِیسورَ اَنَاهِیْتَه» او را کامیابی بخشید. (...)

گرده بیست و هشتم

بند ۱۱۹- (...)

اوست اَشَوَنی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزاینده گیتی است.

بند ۱۲۰- اهورامزدا او (اَرْدُوِیسورَ اَنَاهِیْتَه) را چهار اسب از باد و باران و ابر و تگرگ پدید آورد. ای "زرتشت سپیتمان!" همیشه برای من از این چهار اسب، باران و برف و ژاله و تگرگ فرومی بارد به کسی که هزار و نهصد تیر بخشیده شده باشد.^۴

۱- در شاهنامه: "اندریمان". او برادر "ارجاسپ" است که در جنگ با "اسفندیار" کشته شد. "دکتر جلیل دوست‌خواه" این نام را: «کسی که منش و خیالش در پی آوازه و ستایش است» معنی کرده است.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۴- به نظر می‌رسد این بند، یکی از کهن‌ترین بندهای «آبان یشت» باشد که توسط زرتشتیان در ادوار بعدی دستکاری شده و دو عبارت «اهورامزدا» و "زرتشت سپیتمان" را بدان افزوده باشند. تفسیر و تاویل این بند بسیار پیچیده است و به خصوص مشخص نیست که منظور از عبارت: «هزار و نهصد تیر بخشیده شده باشد» چیست.

خُورَنَهٗ ۱ یشت

«خُورَنَهٗ یشت» یا «زامیاد یشت» یا «کیان یشت» نوزدهمین یشت از «اوستا» است و در بزرگداشت و ستایش «فرّه کیانی» سروده شده است.

«فرّه» به باور نیاکان مان، فروغ و موهبتی است ایزدی که هرکس از آن برخوردار شود، برازندهٔ سالاری و شهریاری می‌گردد. بنابر کهن‌ترین اساطیر ایرانی، تمام پادشاهان پیشدادی، کیانی و پهلوانان و بزرگان ایرانی، دارای «فرّه ایزدی» بوده‌اند. بارها در لابلای اساطیر کهن و قدیمی اوستایی و پهلوی، به بسیاری از دشمنان ایران‌زمین از جمله «آژی‌دهاک» و «افراسیاب» برمی‌خوریم که در پی به‌دست آوردن این «فرّه» بوده اما هرگز موفق به این امر نشدند.

در «اوستا» ما با دوگونه «فرّه» مواجه هستیم: «فرّه کیانی» که ویژهٔ شهریاران و پهلوانان و بزرگ‌زادگان است و «فرّه ایرانی» که متعلق به تمام مردان و زنان و جانوران و گیاهان و سرزمین‌های ایرانی است.

اشارات جغرافیایی موجود در «خُورَنَهٗ یشت» نشان می‌دهد که سراینندگان این یشت در نواحی شرقی و جنوب‌شرقی فلات ایران می‌زیسته‌اند. این یشت به دلیل داشتن نام‌های خاص کهن، از مهم‌ترین یشت‌های «اوستا» است. بندهای ۱ تا ۸ (شامل نام کوه‌های بخش شرقی فلات ایران‌زمین) و ۶۶ تا ۶۹ (شامل نام رودهای بخش شرقی فلات ایران‌زمین) دارای اسامی و توضیحات مهمی است. هرچند که بندهای فوق‌الذکر از لحاظ قدمت، در شمار اضافات دوره‌های اشکانی و ساسانی محسوب می‌شوند و از موضوع این جستار خارج است؛ وانگهی اطلاعات جغرافیایی بکری را دربردارند که مخاطب کنجکاو، می‌تواند با مراجعه به آن‌ها، آگاهی‌های تاریخی/جغرافیایی ارزنده‌ای را به‌دست آورد.

«خُورَنَهٗ یشت» دارای ۱۵ گرده و ۹۶ بند است. اما بسیاری از این بندها از افزوده‌های دوره‌های پارتی و ساسانی است. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «خُورَنَهٗ یشت» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در این یشت، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

متن کهن ترین بخش‌های «خُورَنَه یشت»

گَردهٔ چهارم

بند ۲۵- «فرّه کیانی نیرومندِ مزداآفریده» را می‌ستاییم؛ [آن فرّه] بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.^۱

بند ۲۶- ... که دیرزمانی از آن "هوشنگ پیشدادی" بود. چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمانِ [دُروند] و جادوان و پریان و «کوی‌ها و گرپن‌های ستمکار» چیره شد و دو سوم از «دیوان مَزَنَدَری» و «دُروندانِ وِرَن» را برانداخت.^۲

گَردهٔ پنجم

بند ۲۷- «فرّه کیانی نیرومندِ مزداآفریده» را می‌ستاییم؛ [آن فرّه] بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.^۱

بند ۲۸- ... که از آن "تهمورث^۳ زیناوند" بود. چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمانِ [دُروند] و جادوان و پریان و «کوی‌ها و گرپن‌های ستمکار» چیره شد.

بند ۲۹- ... چنان که بر دیوان و مردمانِ [دُروند] و جادوان و پریان و چیره شد و «هریمن» را به پیکرِ اسبی درآورد و سی سال سوار بر او به دوکرانهٔ زمین، همی‌تاخت.

گَردهٔ ششم

بند ۳۰- «فرّه کیانی نیرومندِ مزداآفریده» را می‌ستاییم؛ [آن فرّه] بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.^۱

بند ۳۱- ... که دیرزمانی از آن "جمشید خوبرمه" بود. چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمانِ [دُروند] و جادوان و پریان و «کوی‌ها و گرپن‌های ستمکار» چیره شد.

۱- به نظر می‌رسد این بند کهنسال، از گزند دست‌کاری‌های بعدی بی‌بهره نباشد.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱۳۷ از «فروردین یشت».

۳- پسر "ویونگهان" و نبیرهٔ "هوشنگ" (در شاهنامه: پسر هوشنگ). "تهمورث" پس از نیای بزرگش "هوشنگ"، به پادشاهی رسید. بنابر اساطیر، وی «هریمن» را شکست داد، و به مدت سی سال بر پشت او سوار گردید.

بند ۳۲- آن که هم دارایی و هم سود را از دیوان برگرفت. آن که هم فراوانی و هم گله را از دیوان برگرفت. آن که هم خشنودی و هم سرافرازی را از دیوان برگرفت. به [دوران] شهریاری او، خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها، نکاستنی [بودند] و جانوران و مردمان، بی‌مرگ [بودند] و آب‌ها و گیاهان، نخشکیدنی بودند.

بند ۳۳- به شهریاری او، نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود، نه مرگ، و نه رشک دیوآفریده. این‌چنین بود، پیش از آن که او دروغ گوید؛ پیش از آن که او دهان [خود را] به دروغ [گفتن]، آلوده کند.

بند ۳۴- پس از آن که او دهان [خود را] به دروغ [گفتن]، آلوده کرد، «فرّه» آشکارا به پیکر مرغی از او به بیرون شتافت. هنگامی که «جمشید خوب‌رَمه» دید که «فرّه» از وی بگسست، افسرده و سرگشته همی‌گشت و در برابر دشمنی [دیوان]، فروماند و به زمین پنهان گردید.

بند ۳۵- نخستین بار، «فرّه» بگسست؛ آن «فرّه» «جمشید»، «فرّه» «جَم» پسر «ویونگهان» به کالبد «مرغ وارغن»^۱ به بیرون شتافت. این «فرّه» از «جَم» گسسته را «مهر» فراخ‌چراگاه - [آن] هزارگوش ده‌هزارچشم - برگرفت. «مهر»، شهریار همه سرزمین‌ها را می‌ستاییم. (...)^۲

بند ۳۶- دومین بار، «فرّه» بگسست؛ آن «فرّه» «جمشید»، «فرّه» «جَم» پسر «ویونگهان» به کالبد «مرغ وارغن» به بیرون شتافت. این «فرّه» از «جَم» گسسته را «فریدون» پسر «آتبین» برگرفت که (...)^۳ پیروزمندترین مردمان بود.

بند ۳۷- آن که «آژی‌دهاک» را فروکوفت. آژی‌دهاک سه‌پوزه سه‌کله شش‌چشم را؛ آن دارنده هزارگونه چالاکی را؛ آن دیو بسیارزورمند «دُروج» را، آن دُرُوند آسیب‌رسان جهان و آن زورمندترین «دُروج» که «اهریمن» برای تباه‌کردن جهان «أشه»، به‌پتیارگی در جهان استومند بی‌آفرید.

بند ۳۸- سومین بار، «فرّه» بگسست؛ آن «فرّه» «جمشید»، «فرّه» «جَم» پسر «ویونگهان» به کالبد «مرغ وارغن» به بیرون شتافت. این «فرّه» از «جَم» گسسته را «گرشاسپ نریمان» برگرفت که (...)^۴ در دلیری و مردانگی، زورمندترین مردمان بود...

۱- مرغی اساطیری است.

۲- در ادامه آمده است: «که اهوره‌مزدا او را فرّه‌مندترین ایزدان‌مینوی بی‌آفرید.» که از افزوده‌های بعدی است.

۳- در اینجا عبارت: «به‌جز از زرتشت» آمده است که از افزوده‌های بعدی است.

بند ۳۹- ... که زور و دلیری مردانه، بدو پیوست. ما آن دلیری برپای ایستاده، ناخفته، در بستر آرمیده و بیدار^۱، آن دلیری به "گرشاسپ" پیوسته را می ستاییم.

بند ۴۰- آن که «اژدهای شاخ‌دار» را بگشت؛ آن اسب‌اوبار مرداوبار^۲ را؛ آن زهرآلود زردرنگ را که زهر زردرنگش به بلندای نیزه‌های [بلندبالا]، روان بود. هنگام نیمروز، "گرشاسپ" در دیگی آهنین، بر پشت او (=اژدها) خوراک می‌پخت. آن تبهکار از گرما آبی آتش [ناگهان از زیر آن دیگ] آهنین فراز آمد و آب جوشان را بپراکند. "گرشاسپ نریمان" هراسان به کناری شتافت.

بند ۴۱- آن که «گندروی^۳ زرینه‌پاشنه» را بگشت که پوزه‌گشاد، به تباه کردن جهان استومند «آشه» برخاسته بود. آن که نه پسر^۴ "پئنیه" را و پسران^۴ "نیویک" و پسران^۴ "داشتیانی" را بگشت. که «هیتاسپ^۵ زرینه‌تاج» و "ورشو"^۴ از «خاندان دانی» و "پیتنونه"^۴ پری‌دوست را بگشت.

بند ۴۲- آن که «آرزوشمنه^۴ دارنده دلیری مردانه» را بگشت...^۶

بند ۴۳- آن که «سنویدکه»^۴ را بگشت؛ آن شاخ‌دار سنگین دست را که درانجمن می‌گفت: من هنوز نابرنایا^۷ هستم. بدان هنگام که برنا شوم، زمین را چرخ و آسمان را گردونه خویشتن خواهم کرد...

بند ۴۴- ... اگر "گرشاسپ دلیر" مرا نکشد، من «سپندمینو» را از «گرزمان درخشان» فروکشم و «انگرمینو» را از «دوزخ تیره» برآورم تا آن دو، گردونه مرا بکشند. اما او کامیاب

۱- «در بستر آرمیده و بیدار» اشاره‌ای است به زنده بودن "گرشاسپ". بر پایه اساطیر ایرانی، "گرشاسپ" نمرده است بلکه بر اثر اصابت تیری زهرآگین که توسط یک تورانی بر پیکرش بنشسته، به خوابی طولانی فرو رفته و ۹۹۹۹۹ فرور از پیکرش محافظت می‌کنند تا در آخرالزمان هنگامی که «آژی‌دهاک» بندهای خویشتن را پاره کرده و برای نابودی جهان، خود را آماده می‌نماید، "گرشاسپ" دگرباره برخاسته به دفاع از ایرانیان پردازد. در این نبرد حماسی وی بر «آژی‌دهاک» چیره خواهد گردید. همچنین بنگرید به پاورقی بند ۶۱ از «فروردین یشت».

۲- یعنی اژدهایی که اسبان و مردمان را می‌بلعید.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۳۸ از «آبان یشت».

۴- از این اسطوره فراموش شده، جز آن چه که در این جا آمده است، آگاهی بیشتری در دست نیست.

۵- «هیتاسپ زرینه‌تاج» دیوی است که "اورواخشیه" برادر "گرشاسپ" را به قتل رساند. "گرشاسپ" نیز به کین خواهی برادر، با او به مبارزه پرداخته و وی را از بین برد. بنگرید به بند ۲۸ از «رام یشت».

۶- در این جا چندین واژه خراب و آشفته آمده است که معنی درستی از آنها بر نمی‌آید.

۸- نابالغ

نگردید چرا که] "گرشاسپ دلیر" او را بگشت و جانش را بگرفت و زندگانی‌اش را تباه گردانید.^۱

گرده هفتم^۲

بند ۴۵- «فرّه کیانی نیرومندِ مزدآفریده» را می‌ستاییم؛ [آن فرّه] بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.

بند ۴۶- «سپندمینو» و «انگرمینو» برای به چنگ آوردن این «فرّه ناگرفتنی» کوشیدند و هر یک از آن‌دو، چالاک‌ترین پیک‌های خویش را برای دست‌یابی به آن گسیل نمود. «سپندمینو»، پیک‌های خویش «بهمن»^۳، «اردیبهشت»^۴ و «آذرِ مزداهوره»^۵ را فرستاد و «انگرمینو» پیک‌های خویش «اکومن»^۶، «خشمِ خونین‌درفش»^۷، «آژی‌دهاک» و «سپیتئور»^۸ - همو که تن "جمشید" را با ارّه به دو نیم کرد- فرستاد.

بند ۴۷- پس آن‌گاه، «آذرِ مزداهوره» اندیشه‌کنان این‌چنین به پیش خرامید: من این «فرّه ناگرفتنی» را به چنگ خواهم آورد. اما «آژی‌دهاک سه‌پوزه بدنهاد» این‌چنین پرخاش‌کنان از پی او بشتافت:

۱- عبارات کهنسال «سپندمینو» و «انگرمینو» به خوبی قدمت و کهنگی این بند را نشان می‌دهد. این هر دو نام، تا زمان زندگانی "زرتشت" نیز هنوز به معنای دو مینوی «نیک» و «شر»، قلمداد می‌شدند (گاهان، یسنا هات ۳۰). اما در تحریفات بعدی زرتشتیان، با «هورامزدا» و «هریمن» یکی انگاشته شدند.

۲- کرده‌های هفتم و هشتم، از کهن‌ترین «یشت‌ها» هستند که در ادوارِ بعدی به شدت دست‌کاری شده‌اند. برای نمونه در بند ۴۶ عبارت «مزداهوره» در ادامه نام «آذر»، الحاقی است. در همین بند در ترتیب قرارگیری نام امشاسپندان و دیوان برای نبرد، باید تردید داشت. در بندهای ۴۸ و ۵۰ عبارت «زمین اهوره‌آفریده» از اضافات بعدی است و در بندهای ۵۶ تا ۶۴، تمام مواردی که نام "زرتشت" و خطاب قرار دادن او توسط «هورامزدا» آمده است، از اضافات جدید زرتشتی است. همچنین نام سه شاخابه در انتهای بندهای ۵۶، ۵۹ و ۶۲ نیز الحاقی است. جدا از دست‌کاری‌های اخیر، روایت فوق - از لحاظ محتوا- از اصیل‌ترین و جذاب‌ترین کهن‌داستان‌های ایرانی است.

۳- اوستایی: «وهُومَن»؛ به معنای «منش نیکو». در سنت زرتشتیان، از امشاسپندان است.

۴- اوستایی: «أشه‌وهیشتا»؛ به معنای «بهترین آشه». در سنت زرتشتیان، از امشاسپندان است.

۵- بنگرید به پاورقی بند ۳ از «مهر یشت».

۶- اوستایی: «اکَمَن»؛ به معنای «منش پلید». نام یکی از دیوان. (در مقابل بهمن: منش نیک).

۷- از دیوان.

۸- بنابر اساطیر ایرانی، پس از گسستن «فرّه» از "جمشید" و چیرگی «آژی‌دهاک» بر سرزمین ایران، "جمشید" متواری گردید. «آژی‌دهاک» لشگری برای یافتن او گسیل نمود و این لشگر سال‌ها بعد، او را در کنار دریای چین یافته و یکی از فرماندهان «آژی‌دهاک» به نام «سپیتئور»، با ارّه "جمشید" را به دو نیم کرد. در «بندهشن» (بند ۵ از بخش ۳۱) آمده است که این «سپیتئور» برادر "جمشید" بود که به او خیانت کرده و به «آژی‌دهاک» پیوست.

بند ۴۸- ای «آذرِ مزداهوره!» واپس رو که اگر تو این «فرّه ناگرفتنی» را به دست آوری، هرآینه من تو را به یکبارہ نابود کنم؛ بدان سان [که زین پس] نتوانی زمینِ اهوره آفریده را روشنایی بخشی. آن گاه «آذر» از بیمِ تباهی و برای نگاهداشتِ جهانِ «آشه»، دست‌ها را واپس کشید؛ چه «آژی‌دهاک» سهمگین بود.

بند ۴۹- پس آن گاه، «آژی‌دهاکِ سه‌پوزه زشت‌نهاد» اندیشه‌کنان این‌چنین به پیش خرامید: من این «فرّه ناگرفتنی» را به چنگ خواهیم آورد. اما "آذرِ مزداهوره" این‌چنین پرخاش‌کنان از پی او بشتافت:

بند ۵۰- ای «آژی‌دهاکِ سه‌پوزه!» واپس رو که اگر تو این «فرّه ناگرفتنی» را به دست آوری، هرآینه من تو را از پی بسوزانم و بر پوزه‌های تو آتش برافروزم؛ بدان سان [که زین پس] نتوانی تباه کردنِ جهانِ «آشه» را بر زمینِ اهوره آفریده گام نهی. آن گاه «آژی‌دهاک» از بیمِ تباهی و برای نگاهداشتِ جهانِ «آشه»، دست‌ها را واپس کشید؛ چه "آذر" سهمگین بود.

بند ۵۱- «فرّه» به «دریای فراخ‌کرت» جست. آن گاه «آپام‌نپاتِ تیزاسب»، دریافت و آرزو کرد که آن را به چنگ آورد: من این «فرّه ناگرفتنی» را به چنگ آورم از تکِ دریای ژرف؛ از تکِ دریا‌های ژرف.

بند ۵۲- ردِ بزرگوار، شهریارِ شیدور، «آپام‌نپاتِ تیزاسب»، آن دلیرِ دادرسی دادخواهان را می‌ستاییم. آفریدگار را می‌ستاییم که مردمان را بی‌آفرید. ایزدِ آب را می‌ستاییم که هرگاه او را بستایند، می‌شنود.

گرده هشتم

بند ۵۵- «فرّه کیانیِ نیرومندِ مزدا آفریده» را می‌ستاییم؛ [آن فرّه] بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگر آفریدگان است.

بند ۵۶- "افراسیابِ تورانیِ تبهکار" به آرزوی ربودنِ «فرّه ناگرفتنی» -فره‌ای که هم‌اکنون و از این پس از آن تیره‌های ایرانی و "زرتشتِ آشون" است- جامه از تن برگرفت و برهنه به «دریای فراخ‌کرت» بجست و شناکنان در پی «فرّه» شتافت. «فرّه» تاختن گرفت و [از دسترس او] به‌دررفت. از آن جاست که شاخابه‌ای به نام «خسرو» از «دریای فراخ‌کرت» پدید آمد.

بند ۵۷- "افراسیابِ تورانیِ بسیارزورمند" ناسزاگویان از «دریای فراخ‌کرت» برآمد: «اِیْث، اِیْث، یِثَن، اَهمایی!»^۱ [او بگفت: من نتوانستم که این «فرّه» را- [فرّه‌ای] که هم‌اکنون و از این‌پس از آن تیره‌های ایرانی و "زرتشتِ اَشَوَن" است- برابیم...

بند ۵۸- ...اینک همه تر و خشک و بزرگ و نیک و زیبا را به‌هم‌درآمیزم تا «اهوره‌مزدا» به تنگنا افتد! آن‌گاه "افراسیابِ تورانیِ بسیارزورمند" [دگرباره] خود را به «دریای فراخ‌کرت» افکند.

بند ۵۹- پس دومین‌بار "افراسیاب" به آرزوی ربودنِ «فرّه ناگرفتنی» - [فرّه‌ای] که هم‌اکنون و از این‌پس از آن تیره‌های ایرانی و "زرتشتِ اَشَوَن" است- جامه از تن برگرفت و برهنه به «دریای فراخ‌کرت» بجست و شناکنان در پیِ «فرّه» شتافت. «فرّه» تاختن گرفت و [از دسترس او] به‌دررفت. از آن‌جاست که شاخابه‌ای به نام «دریاچه ونگه‌زده» از «دریای فراخ‌کرت» پدید آمد.

بند ۶۰- آن‌گاه "افراسیابِ تورانیِ بسیارزورمند" ناسزاگویان از «دریای فراخ‌کرت» برآمد: «اِیْث، اِیْث، یِثَن، اَهمایی، اَوِیْث، اِیْث، یِثَن، کَهمایی!»^۱ [او دگر بار بگفت: من نتوانستم که این «فرّه» را - [فرّه‌ای] که هم‌اکنون و از این‌پس از آن تیره‌های ایرانی و "زرتشتِ اَشَوَن" است- برابیم...

بند ۶۱- ...اینک همه تر و خشک و بزرگ و نیک و زیبا را به‌هم‌درآمیزم تا اهوره‌مزدا به تنگنا افتد!

بند ۶۲- پس سومین‌بار "افراسیاب" به آرزوی ربودنِ [آن] «فرّه ناگرفتنی» - [فرّه‌ای] که هم‌اکنون و از این‌پس از آن تیره‌های ایرانی و "زرتشتِ اَشَوَن" است- جامه از تن برگرفت و برهنه به «دریای فراخ‌کرت» بجست و شناکنان در پیِ «فرّه» شتافت. «فرّه» تاختن گرفت و [از دسترس او] به‌دررفت. از آن‌جاست که شاخابه‌ای به نام «اَوُژدان‌ون»^۲ از «دریای فراخ‌کرت» پدید آمد.

۱- تاکنون نه در گزارش‌های قدیم اوستا (زند و پازند و متون پهلوی) و نه در پژوهش‌های جدید، معنی مشخصی برای این عبارات کهنسال و بسیار قدیمی - که عینا با تلفظ متن اصلی در این‌جا رونویسی شده است- ثبت نگردیده و تنها آن را با نام دشنام‌ها و ناسزاهای "افراسیاب" شناخته‌اند.
۲- شاخابه‌های «خسرو»، «اَوُژدان‌ون» و «دریاچه ونگه‌زده» که در این متن آمده است، نام‌هایی هستند که در زمان بازنویسی «یشت‌ها» (احتمالا به جای سه واژه کهن‌تر و ناشناخته‌تر) به متن اصلی افزوده شده‌اند.

بند ۶۳- آن گاه "افراسیاب تورانی بسیار زورمند" ناسزاگویان از «دریای فراخ کرت» برآمد او فریاد برآورد: «ایث، ایث، یثن، اهماپی، اوئث، ایث، یثن، اهماپی، اوبه ایث، یثن، اهماپی!»^۱

بند ۶۴- او نتوانست این «فره» را - [فره‌ای] که هم‌اکنون و از این پس از آن تیره‌های ایرانی و "زرتشت آشون" است- برآید.^۲ برای فر و فروغش، من او را - «فره مزدآفریده ناگرفتنی» را- با نماز [ی به بانگ] بلند و با زور می‌ستایم. - «فره مزدآفریده ناگرفتنی» را با «هوم آمیخته به شیر»، برسَم، با زبان خرد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می‌ستایم (...)^۳

گرده دهم

بند ۷۰- «فره کیانی نیرومند مزدآفریده» را می‌ستایم؛ [آن فره] بسیار ستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگر آفریدگان است.^۴

۱- بنگرید به پاورقی بند ۵۷.

۲- این داستان قدیمی، یکی از کهن‌سال‌ترین اساطیر ایرانی است که موضوع اصلی آن، نبرد خدایان است و کاراکترهای قهرمانان آن، همگی از ایزدان هستند. داستان موجود در این دو گرده، از معدود روایات این چنینی است که تا امروز باقی مانده است. چرا که در اسطوره‌های بعدی آریایی، این گونه از روایات به تدریج رنگ‌باخته و پادشاهان و پهلوانان، تبدیل به قهرمانان داستان‌ها شدند. نمونه این نبرد خدایان را در کهن‌ترین اسطوره‌های یونانی و هندی نیز می‌توان مشاهده کرد که البته قدمت این روایت ایرانی از نمونه‌های مشابه یونانی و هندی، بیشتر است. در این جا این موضوع مطرح می‌شود که با توجه به ذهنیت ما از اساطیر متاخر، سه نام «آزی‌دهاک»، «سپیتیور» و «افراسیاب» در میان کاراکترهای این روایت نمی‌توانند از خدایان باشند پس چگونه نبرد فوق را با قطعیت نبرد خدایان نامیدیم؟ نگارنده معتقد است که باید با علم به کهن‌سال بودن این داستان، با تعمق بیشتری به این کهن‌اسطوره ایرانی نگریست. چنان‌که بایستی در کهن‌ترین باورهای آریایی هر سه نام یاد شده در شمار ایزدان و خدایان بوده باشند. باری در ادوار بعدی و در جریان کاراکترسازی‌های اساطیری - که به مرور در طی هزاران سال در ایران زمین شکل گرفت و در نتیجه آن، اهمیت پادشاهان و پهلوانان از ایزدان و خدایان فزونی یافت- به تدریج سه ایزد فوق‌الذکر نیز تبدیل به شخصیت‌های انسانی شده باشند. فرضیه دیگر نگارنده این است که شاید در متن اصلی این داستان، به جای سه نام «آزی‌دهاک»، «سپیتیور» و «افراسیاب» - و یا حتی شاید به جای برخی از دیگر ایزدان نقش‌آفرین در این داستان - اسامی خدایان و ایزدان دیگری آمده باشد که به دلیل کهن‌سال بودن و احتمالاً فراموشی آن‌ها، در هنگام بازنویسی یشت‌ها، نام‌های جدیدتر و مانوس‌تر جایگزین آن‌ها گردیده‌اند. حقیقت هر چه باشد، این داستان اساطیری، از کهن‌ترین نمونه‌های افسانه‌های ایرانی است که بایستی بدان با دیده احترام نگریست.

۳- این بخش به نظر یک رونویسی ناشیانه از «آبان یشت» و «تشر یشت» باشد. با این حال با قطعیت نمی‌توان در مورد آن نظر داد. متن فوق در این یشت چندبار دیگر نیز تکرار شده است. همچنین در پایان بند، یک دعای زرتشتی آمده که از اضافات جدیدتر است.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۲۵.

بند ۷۱- ... [فرّهای] که به "کی کواد" پیوست؛ که از آن "کی آپیوه"، "کی [کاووس]"، "کی آرش"، "کی پشین"، "کی بیارش" و "کی سیاوش" بود^۱...

بند ۷۲- ...بدان گونه که همه آنان (=کیانیان) چالاک، پهلوان، پرهیزگار، بزرگمنش، چُست و بی‌باک شدند.

گرده یازدهم

بند ۷۳- «فرّ کیانی نیرومندِ مزداآفریده» را می‌ستاییم؛ [آن فرّ] بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.^۲

بند ۷۴- ... [فرّهای] که از آن "کی خسرو" بود. نیروی خوب‌به‌هم‌پیوسته‌اش را، پیروزیِ اهوره‌آفریده‌اش را، برتری‌اش در پیروزیِ راه، فرمانِ خوب‌رواشده‌اش را، فرمانِ دگرگون‌ناشدنی‌اش را، فرمانِ چیرگی‌ناپذیرش را، شکستِ بی‌درنگِ دشمنانش را...

بند ۷۵- ...نیروی سرشار و «فرّ مزداآفریده» و تندرستیِ راه، فرزندانِ نیکِ باهوشِ راه، [فرزندان] توانای خوش‌سخنِ راه، [فرزندان] دلاورِ از نیازرهانندهٔ روشن‌چشمِ راه، آگاهیِ درست از آینده و بهترین زندگی‌بی‌گمانِ راه...

بند ۷۶- ...شهریارِ درخشانِ راه، زندگانیِ دیرپایِ راه، همهٔ بهروزی‌ها را، همهٔ درمان‌ها را...

بند ۷۷- ...بدان‌سان که "کی خسرو" بر دشمنِ نابکارِ چیره‌گشت [او او را شکست داد] و در درازنای آوردگاه - هنگامی که دشمنِ تبه‌کارِ نیرنگ‌باز، سواره با او می‌جنگید - به نهان‌گاه گرفتار نیامد. "کی خسرو" سرورِ پیروز، پسرِ خون‌خواه "سیاوشِ دلیر" - که ناجوانمردانه کشته شد - و کین‌خواه "اغریرث^۳ دلیر"؛ [با دلاوری] "افراسیابِ تبه‌کار" و برادرش "گرسیوز^۴" را به بند کشید.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۳۲ از «فروردین یشت».

۲- بنگرید به پاورقی بند ۲۵.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۱۳۱ از «فروردین یشت». در اساطیر جدیدتر زرتشتی، از وی با نام «گوپدشاه» (با پیکری که نیمی از آن «آدمیزاد» و نیم دیگر آن «گاو» است) در شمار جاودانان و یاورانِ "سوشیانت" نام برده‌اند. «بندھشن»، «گوپدشاه» را پسر "اغریرث" نامیده است.

۴- برادر "افراسیاب" که در ماجرای قتلِ ناجوانمردانهٔ "سیاوش"، نقش داشت. همواره از وی در شمار پلیدترین افراد در اساطیر ایرانی نام‌برده شده است.

گرده سیزدهم^۱

بند ۸۳- «فرّه کیانی نیرومندِ مزداآفریده» را می‌ستاییم؛ [آن فرّه] بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.^۲

بند ۸۴- ... [فرّه‌ای] که از آن "کی‌گشتاسپ" بود که دینی اندیشید؛ که دینی سخن گفت؛ که دینی رفتار کرد. بدان‌سان که او این دین را بستود، دیوانِ دشمن (=خیونان) را از [سرزمینِ مردمانِ] اشون، براند.

بند ۸۵- اوست که با گرزِ سختِ خویش، «آشه» را راهِ رهایی جُست. اوست که با گرزِ سختِ خویش، «آشه» را راهِ رهایی یافت. اوست که بازو و پناهِ این «دینِ اهورایی زرتشت» بود.

بند ۸۶- اوست که که این [دین] در بندبسته را برهانید و پایدار کرد و در میان نهاد؛ [این دین] فرمان‌گزارِ بزرگِ لغزش‌ناپذیرِ پاک که از ستور و چراگاه برخوردار است؛ که با ستور و چراگاه آراسته است.

بند ۸۷- "کی‌گشتاسپِ دلیر" بر "تئریاؤنتِ دژدین" و "پشنای دیوپرست" و "ارجاسپِ دُرُوند" و دیگر «خیونانِ تبهکارِ بدکنش»، چیره گردید.^۳

گرده چهاردهم

بند ۸۸- «فرّه کیانی نیرومندِ مزداآفریده» را می‌ستاییم؛ [آن فرّه] بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.^۲

بند ۸۹- ... [فرّه‌ای] که از آن "سوشیانت" پیروزمند^۴ و دیگر یارانِ اوست؛ بدان‌هنگام که گیتی را نو کنند. تا آنان گیتی را نو کنند: [گیتی] پیرناشدنی، نامیرا، تباهی‌ناپذیر، ناپژمردنی، جاودانِ زنده، جاودانِ بالنده و کامروا. "سوشیانت" پدیدار شود؛ در آن‌هنگام که

۱- کرده‌های سیزدهم و چهاردهم، در شمار متن اصلی و قدیمی «خورنه بشت» قرار ندارند. با این حال به دلیل آن‌که در زمانی نزدیک به روزگارِ "زرتشت" سروده شده و به متن اصلی الحاق گردیده‌اند، دارای اهمیتِ اساطیری فوق‌العاده‌ای هستند. از همین روی، هر دو کرده را بدون کم‌وکاست، در این‌جا آورده‌ایم.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۲۵.

۳- این بند و بند بعدی، اشاره‌های شاعرانه‌ای به حمایت‌های "گشتاسپ" از دین زرتشتی دارد که از لحاظ ادبی، بسیار جالب است.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱۰۹ از «آبان یشت».

۵- بنگرید به پاورقی بندهای ۳۸، ۱۱۰ و ۱۲۹ از «فروردین یشت».

مردان، دگرباره برخیزند و بی‌مرگی به زندگان روی آورد، و جهان را به خواستِ خویش نو کند.

بند ۹۰- پس جهانِ پیروِ «آشه»، نیستی‌ناپذیر شود و «دُروج»، دگربار به همان‌جایی رانده شود که [برای] آسیب‌رسانی به اَشَوَنان و تبار و هستیِ آنان، از آن‌جا آمده بود. تباہکار و فریفتار نابود شود. (...^۱). برای فرّ و فروغش، من او را - «فرّۀ کیانی نیرومندِ مزداآفریده» را- با نماز [ی به بانگ] بلند و با زور می‌ستایم. «فرّۀ کیانی نیرومندِ مزداآفریده» را با «هومِ آمیخته به شیر»، برَسَم، با زبانِ خَرَد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...^۲)

گَردهٔ پانزدهم

بند ۹۱- «فرّۀ کیانی نیرومندِ مزداآفریده» را می‌ستاییم؛ [آن فرّۀ] بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.^۳

بند ۹۲- بدان‌هنگام که "اَسْتَوَتِ ارْتَه"^۴ پیکِ مزداهوره - پسرِ "وِسپَ تَوَرَوِیری" - از آبِ «کیانسیه» برآید، گُزری پیروزبخش برآورد؛ [همان گُزری] که "فریدونِ دلیر" هنگامِ کشتنِ «آژی‌دهاک» داشت.^۵

بند ۹۳- [همان گُزری] که "افراسیابِ تورانی"، هنگامِ کشتنِ "زین‌گاو" دُرُوند داشت؛ که "کی‌خسرو" هنگامِ کشتنِ "افراسیاب" داشت؛ که "کی‌گشتاسپ" آموزگار

۱- در این‌جا بخشی از ادعیهٔ زرتشتیان آمده است که از افزوده‌های جدید دوران میانه است.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۶۴.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۲۵.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱۱۰ از «فروردین یشت».

۵- همان‌گونه که پیشتر نیز گفته شد، بنابر اساطیر ایرانی، «آژی‌دهاک» کشته نشده است. بلکه "فریدون" او را اسیر کرده، به بند کشیده و در غاری در «دماوند کوه» زندانی نموده است. اشاره به کشته‌شدن وی یا از تحریفات سهوی کاتبان است و یا سرخی است از کشته‌شدن وی در کهن‌ترین اساطیر ایرانی که در ادوار بعدی دچار دست‌کاری شده و ماجرای به بند کشیدن او را ساخته‌اند.

۶- اوستایی: "زینی‌گو"؛ به معنای «دارندهٔ گاو[های بی‌شمار] زنده». در «بندهشن» آمده است که پس از اسارتِ "کی‌کاووس" در «هاماوران»، "زین‌گاو" که از «تازیان» بود. به ایران بتاخت و بر تخت و اورنگِ شاهی ایران‌زمین دست یافت. ایرانیان که بی‌پناه شده و سرزمین خود را بدون پادشاه و بزرگان می‌دیدند، "افراسیاب" را به یاری خواستند. پس "افراسیاب" با لشگری به ایران آمده و "زین‌گاو" را شکست داد و خود بر تخت شاهی ایرانیان بنشست. مدتی پس از آن، "افراسیاب" بر اساس خلق و خوی پلیدِ خویش، مشغول آزار ایرانیان گردید و شهرها یکی پس از دیگری تباہ شد. پس مردم دست به دامن "رستم" شدند و پیکی به «سیستان» فرستاده، از وی طلب یاری کردند. "رستم" در نخستین گام، به سوی «هاماوران» رفته و <<

«آشه»، برای سپاهش داشت. او (=آستوت‌ارته) بدین گرز، «دروج» را از اینجا - از جهانِ «آشه»- بیرون خواهد راند.

بند ۹۴- او همهٔ آفریدگان را با دیدگانِ خرد، بنگرد. (...^۱) آن چه زشت‌نژاد است. او سراسر جهانِ استومند را با دیدگانِ بخشایش بنگرد و با نگاهش سراسر جهان را جاودانگی بخشد.

بند ۹۵- یارانِ "آستوت‌ارتهٔ پیروزمند" به‌درآیند: آنان نیک‌اندیش، نیک‌گفتار، نیک‌کردار و نیک‌آیین‌اند و هرگز سخنِ دروغ به زبان نرانند. «خشمِ خونین‌درفشِ نافره‌مند»، از برابر آنان بگریزد و «آشه» بر «دروجِ زشتِ تیرهٔ بدنژاد»، چیره گردد.

بند ۹۶- منشِ بد شکست یابد و منشِ نیک بر آن چیره گردد. «اسخنِ دروغ‌گفته» شکست یابد و «سخن‌راست‌گفته» بر آن چیره گردد. «خرداد»^۲ و «امرداد»^۳ بر گرسنگی و تشنگی چیره گردند. «خرداد» و «امرداد» بر گرسنگی و تشنگی زشت، چیره گردند. «هریمنِ ناتوانِ بدگنش» بگریزد.^۴ (...^۵)

>> "کی‌کاووس" را آزاد نمود، سپس با لشگری به به پیکار با "افراسیاب" پرداخت و پس از پیروزی بر وی، او را از ایران‌زمین بیرون راند.

۱- در این جا یک واژه ناخواناست.

۲- اوستایی: «هورواته»؛ به معنای «رسایی، بالندگی و کمال». ایزدبانوی آریایی. در سنت زرتشتیان، در شمار امشاسپندان جای دارد. او ایزد نگهبان آب‌هاست.

۳- اوستایی: «آمره‌تاته»؛ به معنای «جاودانگی و بی‌مرگی». ایزدبانوی آریایی. در سنت زرتشتیان، در شمار امشاسپندان جای دارد. او ایزد نگهبان گیاهان است. در مکتوبات زرتشتی، «آمره‌تاته» و «هورواته» اغلب در کنار هم نام برده می‌شوند.

۴- بندهای کهن‌سال ۸۷ تا ۹۶، به خوبی کهن‌ترین باورهای ایرانیان دربارهٔ نبردهای آخرالزمان و رویدادهای مربوط به قیامت را گزارش کرده است. می‌توان این‌گونه پنداشت که بیشتر اعتقادات بعدی در میان ادیان ابراهیمی و غیرابراهیمی در باب جنگ‌های آخرالزمان (=آرماگدون) و آماده‌شدن زمین برای یک زندگی دراز در آرامش و صلح و عدالت؛ و سپس برپایی قیامت، از این باورهای کهن‌سال آریایی، برگرفته شده باشد.

۵- در آخر این بند، چند دعای معروف زرتشتی آمده است که از افزوده‌های جدیدتر است.

تیر یشت

«تیر یشت» (تِشتر یشت)، هشتمین یشت از «اوستا» است. «تیر»^۱ (تِشتر) در اساطیر قدیم ایرانی، ایزد باران و یکی از مهمترین ایزدان آریایی است.

بنابر نظر "دکتر رضا مرادی‌غیاث‌آبادی"؛ «تیر» همان ستاره «شباهنگ» یا «شعرای یمانی»، پرنورترین ستاره آسمان است و در صورت فلکی «سگ بزرگ» (کلب اکبر) قرار دارد. امروزه نخستین طلوع بامدادی این ستاره در مردادماه اتفاق می‌افتد. اما در زمان سرایش «تیر یشت»، نخستین طلوع بامدادی این ستاره در حدود اوایل تابستان بوده است که نام ماه «تیر» نیز از همین واقعه گرفته شده است. این ستاره مانند دیگر ستاره‌های آسمان، هر شب مقداری بالاتر می‌آمده است تا اینکه در میانه‌های بهار در افق غربی فرو می‌رفته و از دیده پنهان می‌شده است. به دلیل این‌که از لحاظ فصلی، بالا آمدن ستاره «تیر» با افزایش بارندگی و پایین رفتن آن با کاهش بارندگی توأم بوده است، بین این ستاره و بارندگی‌های فراوان ارتباطی احساس شده است که در سراسر این یشت، به این باور اشاره رفته است.

بنابر مندرجات «تیر یشت»، «تیر» ستاره‌ای سپید و درخشان و از دور نمایان است که سرشت آن از آب است و نژاد او به ایزد «آپام‌نپات»^۲ برمی‌گردد. از کهن‌ترین دوران در سرزمین‌های کم‌آب ایرانی، عنصر آب به عنوان عامل اصلی حیات مطرح بوده است، از همین‌روی، ایزد «تیر» به عنوان نگهبان و نگهدار باران، همواره به‌شدت مورد ستایش و نیایش ایرانیان قرار داشته است. به‌گونه‌ای که در «تیر یشت» می‌خوانیم: اگر «تیر» را بومند و فرهمند نبود، دیو خشکسالی، جهان را به تباهی می‌کشاند.

«تیر یشت» دارای ۷ کرده و ۳۳ بند است. اما بسیاری از این بندها از افزوده‌های دوره‌های پارتی و ساسانی است. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «تیر یشت» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در این یشت، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- اوستایی: «تِشترَیَه»؛ پهلوی: «تیشتر»؛ فارسی: «تِشتر/تیر»؛ ایزد باران. نام «ایزد-ستاره‌ای» که او را با «شعرای یمانی» یکی می‌دانند.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۷۲ از «آبان یشت».

متن کهن ترین بخش‌های «تیر یشت»

گَرده نخست

بند ۲- «تِشتر»، ستاره رایومند فرهمند را می‌ستاییم که خانه آرام و خوش بخشد. آن فروغ سپیدافشان درخشان درمان بخش تیزپرواز بلند ازدورتابان را می‌ستاییم که روشنایی پاک افشاند. آب دریای فراخ راه، «رود ونگوهی^۱ نام‌آور» راه، «گوش^۲ مزدآفریده» راه، «فره^۳ توانای کیانی» راه (...^۴) می‌ستاییم.

بند ۳- برای فر و فروغش، من او را با نماز [ای به بانگ بلند و با زور می‌ستایم. آن ستاره «تِشتر» راه؛ «تِشتر ستاره رایومند فرهمند» را با «هوم آمیخته به شیر»، برسم، با زبان خرد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...^۴)

گَرده دوم

بند ۴- «تِشتر»، ستاره رایومند فرهمند را می‌ستاییم که تخمه آب در اوست. آن توانای بزرگ نیرومند تیزبین بلندپایه زبردست راه. آن بزرگواری راه که از او نیک‌نامی آید و از نژاد و دودمان «آپام‌نپات» است. برای فر و فروغش، من او را با نماز [ای به بانگ بلند و با زور می‌ستایم. آن ستاره «تِشتر» راه؛ «تِشتر ستاره رایومند فرهمند» را با «هوم آمیخته به شیر»، برسم، با زبان خرد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...^۵)

گَرده سوم

بند ۵- «تِشتر»، ستاره رایومند فرهمند را می‌ستاییم آن که چارپایان خرد و بزرگ و مردمانی که پیش از این ستمکار بودند، و «گت‌ها»^۶ که از این پیش به بدکرداری دست

۱- فارسی: «بهتر»، «نیکو»؛ در این‌جا، این صفت به‌طور خاص برای «رود دایتی» به کار رفته است. بنگرید به پاورقی بند ۱۰۴ از «آبان یشت».

۲- کهن‌ترین شکل از نام «گاو». نام کلی همه چارپایان مفید از جمله گاو، گوسفند، بز و... که بعدها این نام، به عنوان ایزدانوی نگهبان چارپایان نیز اطلاق گردید.

۳- در این‌جا عبارتی با این مضمون آمده است: «و فرَوهر سپیتمان زرتشتِ اشون راه...» که از افزوده‌های جدیدتر است.

۴- در انتهای این بند، متن نماز زرتشتی «پنگه هاتم...» آمده است که از افزوده‌های بعدی است.

۵- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۶- گروهی از نابکاران که آگاهی بیشتری از آن‌ها در دسترس نیست.

یازیدند، همه او را چشم به راهند [او می‌گویند]: چه زمانی «تَشْتَرِ رايومندِ فرّه‌مند»، برای ما سربرآورد؟ چه زمانی چشمه‌های آب، به نیرومندی اسبی، دگرباره روان شوند؟ برای فرّ و فروغش، من او را با نماز [ای به بانگ] بلند و با زور می‌ستایم. آن ستاره «تَشْتَرِ» را؛ «تَشْتَرِ» [آن] ستاره رايومندِ فرّه‌مند را با «هوم آمیخته به شیر»، برسم، با زبان خرد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...)^۱

گرده چهارم

بند ۶- «تَشْتَرِ»، ستاره رايومندِ فرّه‌مند را می‌ستاییم که شتابان به سوی «دریای فراخ‌کرت» بتازد، همچون آن تیر در هوا پَران که "آرش تیرانداز"^۲ - همو که بهترین تیرانداز ایرانی است - از کوه «آیروخُشوٹ»^۳ به سوی کوه «خاوانُوت»^۴ بیانداخت...

بند ۷- آن‌گاه مزداهورا بر آن دمید^۵ و ایزدان آب و گیاه و «مهر فراخ‌چراگاه» آن تیر را برای رسیدن به انجام، یاری کردند. برای فرّ و فروغش، من او را با نماز [ای به بانگ] بلند و با زور می‌ستایم. آن ستاره «تَشْتَرِ» را؛ «تَشْتَرِ ستاره رايومندِ فرّه‌مند» را با «هوم آمیخته به شیر»، برسم، با زبان خرد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...)^۱

۱- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۲- این بند، کهن‌ترین اشاره در متون ایرانی به اسطوره «آرش کمانگیر» (اوستایی: اِرخشَه خُشویوی‌ايشو؛ پهلوی: آرخش شپاک‌تیر؛ فارسی: آرش شیواتیر) است. «ابوریحان بیرونی»، «طبری»، «بلعمی» و دیگر مورخان، این داستان را با اندک جزئیاتی بدین‌گونه آورده‌اند: در روزگار پادشاهی "منوچهر پیشدادی"، "افراسیاب" به ایران لشکر براند و "منوچهر" را در «طبرستان» محاصره کرد. قرار بر این نهادند که یکی از ایرانیان، تیری به سوی مشرق پرتاب کند و هرکجا تیر بر زمین بنشست، آن‌جا مرز ایران و توران باشد. تورانیان خوشحال از این که تیر، نمی‌تواند بیش از مقدار معینی در هوا بماند، خود را برای گرفتنِ نیمی از خاک ایران آماده می‌کردند. "آرش کمانگیر" از بزرگ‌ترین تیراندازان لشکر "منوچهر"، خود را برای پرتاب تیر نامزد نمود. وی کمان بر دست بگرفت و با چنان نیرویی تیر را پرتاب کرد که از شدت ضربه، در دم پیکرش پاره‌پاره شد و جان داد. تیر در هوا پَران بود و هرکجا که در مسیر فرود قرار می‌گرفت، «هورامزدا» باد را فرمان می‌داد تا از سقوط آن جلوگیری کند. این تیر تا «رود جیحون» برفت و سرانجام بر تنه درخت گردویی برنشست و همان‌جا - چونان سابق - مرز دو کشور باقی ماند. بدین ترتیب هیچ بخشی از خاک ایران زمین جدا نگردید. «جشن تیرگان» یادگاری از آن رویداد فرخنده است.

۳- مکان دقیق این کوه، مشخص نیست. در منابع جدیدتر تیراندازی "آرش" را از «دماوند» دانسته‌اند که مطمئناً در متن اصلی یشتها چنین نبوده و کوه «آیروخُشوٹ» بایستی یکی از کوه‌های ایران شرقی باشد.

۴- مکان دقیق این کوه، مشخص نیست. اما با توجه به منابع بعدی که مقصد تیر "آرش" را در حوالی «جیحون» ثبت کرده‌اند، شاید این کوه نیز یکی از قله‌های «ماوراءالنهر» باشد.

۵- عبارت «مزداهورا بر آن دمید» بی‌گمان از افزوده‌های زرتشتیان در دوره‌های بعدی است.

گرده پنجم

بند ۸- «تشتَر»، ستاره رایومندِ فره‌مند را می‌ستاییم که بر پریان چیره شود. همو که پریان را -بدان‌هنگام که نزدیکِ «دریای نیرومندِ ژرفِ خوش‌دیدگاهِ فراخ‌کرت» که آبش زمینِ پهناوری را فراگرفته است، به پیکرِ ستارگانِ دنباله‌دار در میانِ زمین و آسمان پرت شوند- درهم شکند. به راستی او به پیکرِ اسبِ پاکی درآید و از آب، خیزاب‌ها برانگیزد. پس بادِ چالاک وزیدن آغاز کند.

بند ۹- آن‌گاه «ستویس»^۲، این آب را به هفت کشور برساند. پس آن‌گاه «تشتَرِ زیبا و آشتی‌بخش»، به سوی کشورها روی‌آورد تا آن‌ها را از سالی خوش، بهره‌مند کند. این‌چنین «سرزمین‌های ایرانی» از سالی خوش، برخوردار شوند. برای فرّ و فروغش، من او را با نماز [ای به بانگِ بلند و با زور می‌ستایم. آن ستاره «تشتَر» را؛ «تشتَر ستاره رایومندِ فره‌مند» را با «هوم آمیخته به شیر»، برسم، با زبانِ خرد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...)^۳

گرده ششم

بند ۱۲- «تشتَر» را می‌ستاییم. «تیشترِ یینی»^۴ را می‌ستاییم. آن [ستاره]^۵ را که از پی نخستین درآید، می‌ستاییم. «پروین»^۶ را می‌ستاییم. «هفتورنگ»^۷ را به شوند^۸ پایداری

۱- «ایزد وایو»؛ بنگرید به «رام یشت».

۲- به نقل از "رضا مرادی‌غیاث‌آبادی": با بهره‌گیری از دانش ستاره‌شناسی و نجوم، ستاره «ستویس» به یقین همان ستاره «سهیل» است که در عرض‌های جغرافیایی پایین‌تر از حدود ۳۳ درجه و تنها در فصل زمستان و در ارتفاع کمی از افق جنوبی دیده می‌شود درحالی‌که بالاتر از آن ستاره «تشتَر» جای گرفته است. به این ترتیب به دلیل شباهت خویشکاری «ستویس» یا «سهیل» با «تشتَر»، این ستاره نیز در باورهای ایرانیان باستان آورنده باران به شمار می‌آمده است. «ستویس» پس از «تشتَر» پرنورترین ستاره آسمان است.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۴- "شادروان پورداوود" به نقل از برخی مستشرقین همچون "اشپیگل" و "گلدنر"، این واژه را «جمع» از ستارگان نزدیک به ستاره تشتَر که در افسانه‌های ایرانی، یار و یاور او هستند» معرفی کرده است. اما "بهار" به نقل از "هنینگ" آن را «ستاره سگ کوچک» (کلب‌اصغر) می‌داند.

۵- اشاره‌ای به «ستویس» است.

۶- بنا بر گزارش "دکتر جلیل دوستخواه": مجموعه چهار ستاره از برج ثور و دو ستاره دیگر.

۷- امروزه در اصطلاح ستاره‌شناسی: «هفت برادر» (عربی: بنات‌النش‌اکبر).

۸- «به شوند...» = «به دلیل...»

در برابر جادوان و پریان، می‌ستاییم. «وَنَد»^۱ ستارهٔ مزداآفریده را به شوندِ نیرومندی او، پیروزیِ برانندهٔ او، نیروی پدافندِ اهوره‌آفریدهٔ او، برتری او، چیرگی او بر نیاز و پیروزی او بر دشمنان، می‌ستاییم. «تَشْتَرِ دُرُشْتِ چَشْم» را می‌ستاییم.^۲

بند ۱۳- (...^۳) «تَشْتَرِ رَايَوْمَنْدِ فَرَهْمَنْد»، در نخستین ده‌شب، کالبدِ استومند پذیرد و به پیکرِ مَرَدی پانزده‌ساله، درخشان، روشن‌چشم، بُرْزَمند، بسیار نیرومند، توانا و چابک در فروغ پرواز کند.

بند ۱۶- (...^۳) «تَشْتَرِ رَايَوْمَنْدِ فَرَهْمَنْد»، در دومین ده‌شب، کالبدِ استومند پذیرد و به پیکرِ گاوی زرین‌شاخ، در فروغ پرواز کند.

بند ۱۸- (...^۳) «تَشْتَرِ رَايَوْمَنْدِ فَرَهْمَنْد»، در سومین ده‌شب، کالبدِ استومند پذیرد و به پیکرِ اسبِ سپیدِ زیبایی با گوش‌های زرین و لگامِ زرنشان، در فروغ پرواز کند.

بند ۲۰- (...^۳) آن‌گاه «تَشْتَرِ رَايَوْمَنْدِ فَرَهْمَنْد»، به پیکرِ اسبِ سپیدِ زیبایی با گوش‌های زرین و لگامِ زرنشان، به «دریای فراخ‌کرت» فرود آید.

بند ۲۱- در برابر او، «آپوش^۴ دیو»، به پیکرِ اسبِ سیاهی به‌درآید؛ اسبی کَل با گوش‌های کَل، اسبی کَل با گردنِ کَل، اسبی کَل با دُمِ کَل، یک اسبِ گَرِ سهمناک.

بند ۲۲- (...^۵) هر دو - «تَشْتَرِ رَايَوْمَنْدِ فَرَهْمَنْد» و «آپوش دیو» - به‌هم درآویزند. سه‌شبان‌روز با یکدیگر بجنگند و «آپوش دیو» بر «تَشْتَرِ رَايَوْمَنْدِ فَرَهْمَنْد» چیره شود.

بند ۲۳- از آن‌پس او را یک «هاسر»^۶ از «دریای فراخ‌کرت» دور براند.^۷

۱- ستارهٔ «نسرواقع»^(۴)

۲- در این بند، عبارت «مزداآفریده» با یقین، و «اهوره‌آفریده» با تردید، از اضافات جدیدتر هستند.

۳- در آغاز این بند، عبارت «ای سپیتمان‌زرتشت» آمده است که از افزوده‌های جدیدتر زرتشتیان به متن اصلی است.

۴- دیو خشکسالی. هم‌آورد «تَشْتَر». نمادی از تابستان‌های خشک و بی‌آبِ بیشترِ مناطقِ ایران.

۵- بنگرید به پاورقی بند ۱۳.

۶- هزارگام^(۴)

۷- در ادامهٔ این بند آمده است: «پس تَشْتَر با شیون و [نوا]ی اندوهگین بگوید: وای بر من ای اهورامزدا! بدا به روزگار شما ای آب‌ها! ای گیاهان! تیره‌روزی بر تو ای دینِ مزداپرستی! اکنون مردمان در نماز - چنان‌که ایزدان دیگر را نام می‌برند و می‌ستایند- مرا نام نمی‌برند و نمی‌ستایند.» و در بند ۲۴ عنوان می‌کند که اگر مردمان او را «همچون دیگر ایزدان» نیایش کنند، نیرویش برای پیروزی بر دیو خشکسالی، دوچندان خواهد <<

بند ۲۶- (...^۱) آن‌گاه «تشتَرِ رایومندِ فره‌مند»، به پیکرِ اسبِ سپیدِ زیبایی با گوش‌های زرّین و لگامِ زرّ نشان، به «دریای فراخ‌کرت» فرود آید.

بند ۲۷- در برابر او، «آپوش دیو»، به پیکرِ اسبِ سیاهی به‌درآید؛ اسبی کل با گوش‌های کل، اسبی کل با گردنِ کل، اسبی کل با دمِ کل، یک اسبِ گرّ سهمناک.

بند ۲۸- (...^۱) هر دو - «تشتَرِ رایومندِ فره‌مند» و «آپوش دیو» - به هم درآویزند. تا هنگامِ نیمروز که «تشتَرِ رایومندِ فره‌مند» بر «آپوش دیو» چیره شود.

بند ۲۹- از آن‌پس او را یک «هاسر» از «دریای فراخ‌کرت» دور براند.^۲

بند ۳۰- (...^۱) آن‌گاه «تشتَرِ رایومندِ فره‌مند»، به پیکرِ اسبِ سپیدِ زیبایی با گوش‌های زرّین و لگامِ زرّ نشان، به «دریای فراخ‌کرت» فرود آید.

بند ۳۱- خیزاب‌های دریا^۳ را برانگیزد. دریا را به جوش و خروش بیاندازد. در همه کرانه‌های «دریای فراخ‌کرت» جوش و خروش پدیدار شود و میانۀ دریا برآید.

بند ۳۲- (...^۱) آن‌گاه دگرباره «تشتَرِ رایومندِ فره‌مند»، از «دریای فراخ‌کرت» فراز آید. «ستویسِ رایومندِ فره‌مند» از «دریای فراخ‌کرت» فراز آید. آن‌گاه مه از آن‌سوی «هیندوه»^۴ -از کوهی که در میانۀ «دریای فراخ‌کرت» جای دارد- برخیزد.

بند ۳۳- پس آن‌گاه مه پاک پدیدآورنده ابر، به جنبش درآید. بادِ نیمروزی، وزیدن آغاز کند تا مه را به سوی راهی که «هومِ شادی‌بخش» از آن می‌گذرد، براند. پس «بادِ چالاکِ مزداآفریده»، باران و ابر و تگرگ را به کشتزارها و خانمان‌های هفت کشور، برساند.

>> شد. پس در بند ۲۵ اهورامزدا خود برای باری‌رساندن به‌او واردعمل شده و «تشتَر» را می‌ستاید. تمام‌موارد فوق، یا از الحاقیات جدیدتر است و یا دست‌کاری در متن اصلی به‌اندازه‌ای است که تمیز متن کهن از اضافات جدیدتر را غیرممکن ساخته.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۳.

۲- در ادامه این بند آمده است: «تشتَرِ رایومندِ فره‌مند، خروشِ شادکامی برآورد [او گوید]: خوشا به روزگار من ای اهورامزدا! خوشا به روزگار شما ای آب‌ها! ای گیاهان! خوشا به روزگار تو ای دینِ مزداپرستی! خوشا به روزگار شما ای همه کشورها! زین پس آب در جوی‌های شما با بذرها درشت‌دانه به سوی کشتزارها و با بذرها ریزدانه به سوی چراگاه‌ها و به سوی همه جهان، روان گردد.» تمام موارد فوق، یا از الحاقیات جدیدتر است و یا دست‌کاری در متن اصلی به‌اندازه‌ای است که تمیز متن کهن از اضافات جدیدتر را غیرممکن ساخته.

۳- موج‌های دریا

۴- "دکتر جلیل دوستخواه" این واژه را «هند» ترجمه کرده است که جای بسی تردید است.

بند ۳۴- (...^۱) «آپام‌نپات» به همراه «بادِ چالاکِ مزداآفریده» و «فرّه در آب آرام‌گزیده» و فرّوهرهای آشونان^۲، هر کجا از جهان استومند را، بهره ویژه‌ای از آب بخشند. برای فرّ و فروغش، من او را با نماز [ای به بانگ] بلند و با زور می‌ستایم. آن ستاره «تشتّر» را؛ «تشتّر ستاره رایومند فرّه‌مند» را با «هوم آمیخته به شیر»، برسَم، با زبان خرد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...^۳)

گرده هفتم

بند ۳۵- «تشتّر» ستاره رایومند فرّه‌مند را می‌ستاییم. که (...^۴) از سپیده‌دم درخشان به راهی دور از باد، بدان جای پرآبی که «بغان»^۵ فرمان داده‌اند، روان گردد. برای فرّ و فروغش، من او را با نماز [ای به بانگ] بلند و با زور می‌ستایم. آن ستاره «تشتّر» را؛ «تشتّر ستاره رایومند فرّه‌مند» را با «هوم آمیخته به شیر»، برسَم، با زبان خرد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...^۳)

گرده هشتم

بند ۳۶- «تشتّر» ستاره رایومند فرّه‌مند را می‌ستاییم که در هنگام به‌سر رسیدن سال، مردم، فرمانروایان خردمند، جانوران آزاد کوهساران و درندگان بیابان‌نورد، همه برخاستنش را چشم در راهند. آن که با سرزدن خویش، کشور را سالی خوش و یا سالی بد آورد. آیا سرزمین‌های ایرانی از سالی خوش برخوردار خواهند گردید؟^۶ برای فرّ و فروغش، من او را با نماز [ای به بانگ] بلند و با زور می‌ستایم. آن ستاره «تشتّر» را؛ «تشتّر ستاره رایومند فرّه‌مند» را با «هوم آمیخته به شیر»، برسَم، با زبان خرد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...^۳)

گرده نهم

بند ۳۷- «تشتّر»، ستاره رایومند فرّه‌مند را می‌ستاییم که شتابان به سوی «دریای

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۳.

۲- بنگرید به پیش‌گفتار «خورنه یشت».

۳- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۴- در این جا عبارت «به خواست خدایان و امشاسپندان» آمده است که از اضافات جدیدتر زرتشتیان، در ادوار بعدی است.

۵- خدایان

۶- این بند پرابهام، ما را با فرضیه‌ای دشوار مواجه می‌سازد که آیا هزاران سال پیش (پیش از ورود آریایی‌ها به ایران غربی) و در زمان سرایش این یشت، آغاز سال نو، با شروع فصل تابستان و در تیرماه بوده است؟ فعلا پاسخ روشنی بدان نمی‌توان داد.

فراخ‌کرت» بتازد، همچون آن تیر در هوا پَران که "آرش تیرانداز" - همو که بهترین تیرانداز ایرانی است - از کوه «آریوخشوت» به سوی کوه «خوانونت» بیانداخت...^۱

بند ۳۸- آن‌گاه مزداهورا بر آن دمید^۲ و «مهر فراخ‌چراگاه» آن تیر را برای رسیدن به انجام، یاری کردند. «آشی^۳ نیک و بزرگ» و «پارند^۲ سبک‌گردونه» با هم از پی آن روان شدند تا هنگامی که آن تیر پَران به کوه «خوانونت» فرود آمد و در «خوانونت» به زمین برنشست. برای فرّ و فروغش، من او را با نماز ای به بانگ بلند و با زور می‌ستایم. آن ستاره «تشتَر» را؛ «تشتَر ستاره رایومند فره‌مند» را با «هوم آمیخته به شیر»، برسم، با زبان خرد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...)^۴

گرده یازدهم

بند ۴۱- «تشتَر»، ستاره رایومند فره‌مند را می‌ستاییم که آب‌های ایستاده و روان و چشمه و جوی بار و برف و باران، همه او را آرزومند و چشم به راهند او او را می‌خوانند:

بند ۴۲- کی «تشتَر رایومند فره‌مند»، برای ما سربر آورد؟ کی [آن] چشمه‌های آب - به نیرومندی اسبی - دگر باره روان شوند؟ کی [آن] چشمه‌ها به سوی کشتزارهای زیبا و خانمان‌ها و دشت‌ها روان شوند و ریشه‌های گیاهان را از نم خویش، بهره‌مند سازند؟ برای فرّ و فروغش، من او را با نماز ای به بانگ بلند و با زور می‌ستایم. آن ستاره «تشتَر» را؛ «تشتَر ستاره رایومند فره‌مند» را با «هوم آمیخته به شیر»، برسم، با زبان خرد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...)^۴

گرده دوازدهم

بند ۴۳- «تشتَر»، ستاره رایومند فره‌مند را می‌ستاییم که با آب جهنده خویش، بیم و هراس را از دل همه آفریدگان فروشوید. که اگر آن تواناترین را چنین بستایند و خشنودش سازند، همه را [درمان بخشد. برای فرّ و فروغش، من او را با نماز ای به بانگ بلند و با زور می‌ستایم. آن ستاره «تشتَر» را؛ «تشتَر ستاره رایومند فره‌مند» را با «هوم آمیخته به شیر»، برسم، با زبان خرد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...)^۴

۱- بنگرید به پاورقی بند ۶.

۲- عبارت «مزداهورا بر آن دمید» از افزوده‌های دوره‌های بعدی است.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۶۶ از «مهریشت».

۴- بنگرید به پاورقی بند ۳.

گَردهٔ پانزدهم

بند ۴۸ - «تَشْتَر»، ستارهٔ رایومندِ فره‌مند را می‌ستاییم. آن‌که همهٔ آفریدگانِ سپندمینو، آرزومندِ دیدارِ اویند: آن‌ها که در زیرِ زمین به‌سر می‌برند؛ آن‌ها که در روی زمین به‌سر می‌برند؛ آن‌ها که در آب‌ها و آن‌ها که در خشکی می‌زیند؛ آن‌ها که پرنده و آن‌ها که خزنده‌اند؛ آن‌ها که گُنّامی آزاد دارند و آن‌ها که در جهانِ زَبَرین‌اند و از آفرینشِ بی‌آغاز و انجامِ «اشه» به‌شمار می‌آیند.^۱ برای فرّ و فروغش، من او را با نماز [ای به بانگِ] بلند و با زور می‌ستایم. آن ستارهٔ «تَشْتَر» را؛ «تَشْتَر ستارهٔ رایومندِ فره‌مند» را با «هومِ آمیخته به شیر»، برَسَم، با زبانِ خَرَد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...)^۲

۱- ظاهراً پاره‌ای از عبارات این بند، دچار برخی دستکاری‌های جزئی بعدی است.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۳.

بهرام یشت

«بهرام یشت»، چهاردهمین یشت از «اوستا» است که ویژه ستایش و نیایش ایزد کهن ایرانی، «بهرام»^۱ سروده شده است. این یشت از مهم‌ترین متون رزمی آریایی‌هاست.

«بهرام» ایزد جنگ و پیروزی و یکی از مهم‌ترین ایزدان آریایی‌های باستان است که هم در «یشت‌های کهن اوستا» و هم در «وداهای»^۲ کهن هندیان از او یاد شده است. در «وداها»، «بهرام» صفتی برای «ایندرا»^۳ است اما در متون ایرانی، او خدایی مستقل و ایزدی والاتبار است و روز بیستم هر ماه در تقویم قدیم ایرانی نیز به نام این ایزد بزرگ و فره‌مند، «بهرام روز» نامیده می‌شد. همچنین از روزگاران دور، نیاکان ما «سیاره مریخ» را به دلیل سرخ‌رنگ بودن، «بهرام» می‌نامیدند. چرا که رنگ سرخ، رنگ خشم و جنگ و نبرد و پیروزی است.

از مهم‌ترین ویژگی‌های «بهرام» یکی آن است که دارای بینایی شگفت‌انگیزی است. دیگر ویژگی وی، نیرومندی بی‌نهایت اوست. به‌گونه‌ای که بارها در «اوستا» می‌خوانیم که «بهرام» یورش همه دیوان، جادوان، پریان، «کوی‌ها» و «کرپن‌ها» را در هم می‌شکند و جهان را آشتی می‌بخشد.

«بهرام یشت» دارای ۲۲ کرده و ۶۴ بند است. اما بسیاری از این بندها از افزوده‌های دوره‌های پارتی و ساسانی است. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «بهرام یشت» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در این یشت، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- اوستایی: «وَرْتَرَعَن»؛ پهلوی: «وَرَهْران» و «وَرَهْران»؛ فارسی: «بهرام» و همچنین در ارمنی: «واهاگن» و «ورام» و در سغدی: «وشن».

۲- کتاب‌های چهارگانه هندوان با قدمتی حدود شش‌هزار سال. کهن‌ترین بخش از «وداها»، «کتاب ریگ‌ودا» (به‌معنای: سرودهای ستایش خدایان) می‌باشد که گنجینه‌ای از اساطیر کهن ایرانی/هندی (آریایی) و دربردارنده بسیاری از باورهای باستانی آریایی می‌باشد.

۳- خدای آب و جنگ در «ریگ‌ودا»: «ایندرا» در میان آریایی‌های کوچنده به هند، خدایی مقدس و ورجاوند بود. تقدس او به‌اندازه‌ای است که یک فصل کامل از «ریگ‌ودا» در ستایش او سروده شده است. اما وارون این اعتقاد، در میان آریایی‌های ایران، او در شمار دیوان و نزدیکان «اهریمن» شناخته می‌گردید. برای آگاهی بیشتر نسبت به وارونگی اعتقاد به برخی از خدایان و ایزدان در میان ایرانیان و هندیان، بنگرید به پاورقی بند ۴۵ از «فروردین یشت».

متن کهن ترین بخش‌های «بهرام یشت»

گَرده نخست

بند ۱- «بهرامِ اهوره‌آفریده»^۱ را می‌ستاییم. (... کدام‌یک از ایزدانِ مینوی زیناوندترند؟ (... آن ایزدِ مینوی، «بهرامِ اهوره‌آفریده» است.^۲

بند ۲- «بهرامِ اهوره‌آفریده» نخستین بار، به کالبدِ بادِ شتابانِ زیبایِ مزداآفریده‌ای (...^۳) وزید، و «فرّه‌آفریده»، «فرّه‌نیکِ مزداآفریده» و درمان و نیرو آورد.

بند ۳- آن‌گاه «بهرامِ اهوره‌آفریده نیرومند» گفت: من نیرومندترین، پیروزترین، فره‌مندترین، نیکوترین، سودمندترین و درمان‌بخش‌ترینم.

گَرده دوم

بند ۶- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (... کدام‌یک از ایزدانِ مینوی زیناوندترند؟ (... آن ایزدِ مینوی، «بهرامِ اهوره‌آفریده» است.^۲

بند ۷- «بهرامِ اهوره‌آفریده» دومین بار، به صورت یک «وَرزایِ زیبایِ زرّین‌شاخ» (...^۳) آمد. بر فرازِ شاخ‌های او، «آمه‌^۴ نیک‌آفریده بُرزمند»، هویدا بود. (...^۵)

۱- عبارت‌های «اهوره‌آفریده» و «مزداآفریده» بارها در این یشت مورد استفاده قرار گرفته و این‌طور می‌نماید که از افزوده‌های زرتشتیان دوره‌های بعدی باشد. اما "پروفسور کریستن‌سن" پس از بررسی وزن متن اصلی، اثبات کردند که این عبارات در این یشت، بسیار کهن بوده و مربوط به دوران پیش از "زرتشت" می‌باشد. چرا که با حذف هر یک از این عبارات، وزن متن اصلی مخدوش شده و از حالت سروده، خارج می‌شود. در این‌جا لازم به توضیح است که واژه «اهورامزدا» پیش از عصر زرتشت نیز در میان ایرانیان وجود داشته است و صرفاً یک واژه تمام‌زرتشتی نیست. بنگرید به پاورقی بند ۴۵ از «فروردین یشت».

۲- در نخستین جای خالی که با نقطه‌چین نشان داده‌ایم آمده است: «زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید که ای اهوره‌مزدا، ای سپندترین مینو، ای دادارِ جهانِ استومند، ای اَشَوَن» و در جای خالی دوم آمده: «آن‌گاه اهوره‌مزدا گفت که ای سپیتمان‌زرتشت» که تمام این عبارات توسطِ موبدانِ زرتشتی، در ادوار بعدی ساخته و پرداخته و به متن اصلی الحاق گشته است.

۳- در این‌جا عبارت «به‌سوی او» آمده است. در نگاه نخست، با توجه به الحاقیات بند ۱ و پرسش و پاسخی که میان «اهورامزدا» و "زرتشت"، پیرامون «بهرام» ساخته شده است، این‌طور به نظر می‌آید که منظور از «او» همان "زرتشت" باشد. اما در متن اصلی اوستایی، واژه «او» (به زبان اوستایی: «اهمائی»)، یک واژه اضافی در متن است که وزن سروده را به هم ریخته و با حذف آن، نظم این بند دگرباره استوار می‌گردد.

۴- ایزدِ «دلیری»

۵- در ادامه این‌بند، تکرار بند ۵ (که آن نیز بازنویسی بند ۳ تیر یشت می‌باشد) آمده است که الحاقی است.

گرده سوم

بند ۸- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (... کدام‌یک از ایزدانِ میئوی زیناوندترند؟ (... آن ایزدِ میئوی، «بهرامِ اهوره‌آفریده» است.^۱

بند ۹- «بهرامِ اهوره‌آفریده» سومین‌بار، به کالبدِ اسبِ سپیدِ زیبای زردگوش و زرین‌لگامی (...^۲) آمد. بر پیشانی او، «آمه نیک‌آفریده بُرزمند»، هویدا بود. (...^۳)

گرده چهارم

بند ۱۰- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (... کدام‌یک از ایزدانِ میئوی زیناوندترند؟ (... آن ایزدِ میئوی، «بهرامِ اهوره‌آفریده» است.^۱

بند ۱۱- «بهرامِ اهوره‌آفریده» چهارمین‌بار، به کالبدِ شترِ سرمستِ گازگیرِ جست‌وخیزکننده تیزتکِ رهسپاری - که پشمش جامهٔ مردمان را به‌کار آید - (...^۲) آمد...

بند ۱۲- ... [شتری] که در میانِ نرانِ جُفت‌گیر [در هنگامِ آمیزش با ماده‌شتران] دارای گرایشِ فراوانی به ماده‌شتران است. [شتری] که شانه‌هایش پرزور و کوهان‌هایش نیرومند است و چشمان و سری باهوش دارد. [شتری] باشکوه و بلندبالا و نیرومند...

بند ۱۳- ... [شتری] روشن‌رنگ که چشمانِ تیزبینش در شب تیره، از دور می‌درخشد. که از دهانش کفِ سپید فروپاشد. که بر زانوان و پاهای خوبِ خویش ایستاده است و همچون شهریارِ یگانه فرمانروایی، گرداگرد خویش را می‌نگرد. [بهرامِ اهوره‌آفریده] این چنین پدیدار گردید. (...^۳)

گرده پنجم

بند ۱۴- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (... کدام‌یک از ایزدانِ میئوی زیناوندترند؟ (... آن ایزدِ میئوی، «بهرامِ اهوره‌آفریده» است.^۱

بند ۱۵- «بهرامِ اهوره‌آفریده» پنجمین‌بار، به کالبدِ گرازِ نرینهٔ تیزچنگال و تیزدندان و تکاوری. (...^۲) آمد. [گرازی] که به یک زخم بکشد. [گرازی] خشمگین که بدو نزدیک نتوان گردید. [گرازی] دلیر با چهره‌ای خال‌خال که آمادهٔ جنگ است و از هر سوی بتازد. [بهرامِ اهوره‌آفریده] این چنین پدیدار گردید. (...^۳)

۱- بنگرید به پاورقی‌های بند ۱.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۷.

گرده ششم

بند ۱۶- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...) کدام‌یک از ایزدانِ مینوی زیناوندترند؟ (...) آن ایزدِ مینوی، «بهرامِ اهوره‌آفریده» است.^۱

بند ۱۷- «بهرامِ اهوره‌آفریده» ششمین بار، به کالبَدِ مَرِدِ پانزده‌ساله^۲ تابناکِ روشن‌چشمِ زیبارویی؛ با پاشنه‌هایی کوچک، (...) آمد. [بهرامِ اهوره‌آفریده] این‌چنین پدیدار گردید. (...)»^۴

گرده هفتم

بند ۱۸- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...) کدام‌یک از ایزدانِ مینوی زیناوندترند؟ (...) آن ایزدِ مینوی، «بهرامِ اهوره‌آفریده» است.^۱

بند ۱۹- «بهرامِ اهوره‌آفریده» هفتمین بار، به کالبَدِ «وارِغَن»، که شکارِ خود را با چنگال‌های تیزش بگیرد و با منقارِ تیزش پاره کند، (...) آمد. «وارِغَنه» که در میانِ پرندگان، تندترین، و در میانِ بلندپروازان، سبک‌پروازترین است...

بند ۲۰- ...در میانِ جانداران، تنها اوست که خود را از تیرِ پَرّان - اگرچه آن تیر، خوب پرتاب شده و در پرواز باشد - می‌تواند برهاند. (...) اوست که سپیده‌دمان، شهپرِ آراسته و به پرواز درآید و از بامدادان تا شامگاهان به جستجوی خوراک برآید...

بند ۲۱- ...اوست که در تنگه‌های کوهساران، [شهپر] بیسپاود؛ که بر ستیغ کوه‌ها [شهپر] بیسپاود؛ که در ژرفای درّه‌ها و بسترِ رودها، [شهپر] بیسپاود؛ که بر شاخسارانِ درختان [شهپر] بیسپاود و به بانگِ مرغان، گوش فرادهد. [بهرامِ اهوره‌آفریده] این‌چنین پدیدار گردید. (...)»^۴

گرده هشتم

بند ۲۲- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...) کدام‌یک از ایزدانِ مینوی زیناوندترند؟ (...) آن ایزدِ مینوی، «بهرامِ اهوره‌آفریده» است.^۱

۱- بنگرید به پاورقی‌های بند ۱.

۲- در باور ایرانیان باستان، ۱۵سالگی سنّ گذر از کودکی و رسیدن به بلوغ است. این اعتقاد، در میان زرتشتیان، کودک زرتشتی پس از رسیدن به ۱۵سالگی، «گشتی» (پهلوی: کُستیک) بر میان بسته و انجام اعمال دینی، بر او واجب می‌گردد. «گشتی» بند سفید و باریک و بلندی بود که از ۷۲ نخ پشم سفید گوسفند بافته شده و هر فرد زرتشتی پس از پانزده‌سالگی، آن را بر کمر می‌بست.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۷.

بند ۲۳- «بهرامِ اهوره‌آفریده» هشتمین بار، به کالبدِ قوچِ دشتیِ زیبایی، با شاخ‌های پیچاپیچ (...^۲) آمد. [بهرامِ اهوره‌آفریده] این چنین پدیدار گردید. (...^۱)

گرده نهم

بند ۲۴- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...^۱) کدام‌یک از ایزدانِ مینوی زیناوندترند؟ (...^۲) آن ایزدِ مینوی، «بهرامِ اهوره‌آفریده» است.^۲

بند ۲۵- «بهرامِ اهوره‌آفریده» نهمین بار، به کالبدِ بزِ گشنِ^۳ دشتیِ زیبایی، با شاخ‌های سرتیز (...^۴) آمد. [بهرامِ اهوره‌آفریده] این چنین پدیدار گردید. (...^۱)

گرده دهم

بند ۲۶- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...^۱) کدام‌یک از ایزدانِ مینوی زیناوندترند؟ (...^۲) آن ایزدِ مینوی، «بهرامِ اهوره‌آفریده» است.^۲

بند ۲۷- «بهرامِ اهوره‌آفریده» دهمین بار، به کالبدِ مردِ رایومندِ زیبایِ مزداآفریده‌ای که دشنه‌ای زرکوب - آراسته به زیورهای گوناگون - در برداشت (...^۴) آمد. [بهرامِ اهوره‌آفریده] این چنین پدیدار گردید. (...^۱)^۵

گرده یازدهم

بند ۲۸- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم که دلیری بخشید [مردان را]؛ که مرگ آورد [بدخواهان را]؛ که نو کرد [جهان را]؛ که آشتی بخشید و به کامیابی رسانید [مردان را]. (...^۴)

۱- بنگرید به پاورقی بند ۷.

۲- بنگرید به پاورقی‌های بند ۱.

۳- بزِ نَر

۴- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۵- بنابراین «بهرام» ۱۰ بار خود را نمایان می‌کند: بار نخست در پیکر باد، بار دوم در پیکر گاوی زرین‌شاخ، بار سوم در پیکر اسبی سپیدگوش، بار چهارم در پیکر شتری سرمست، بار پنجم در پیکر گراز تیزدندان، بار ششم در پیکر جوانی پانزده‌ساله، بار هفتم در پیکر مرغ وارغن، بار هشتم در پیکر قوچی با شاخ‌های پیچاپیچ، بار نهم در پیکر بزی تیزشاخ و بار دهم در پیکر مردی نیرومند.

۶- در ادامه این بند آمده است: «زرتشتِ آشون، پیروزی در اندیشه را و پیروزی در گفتار را و پیروزی در کردار را و پیروزی در پرسش‌وپاسخ را، بدو نماز برد.» که تمام این عبارات از اضافه‌های زرتشتیان به متن اصلی «بهرام‌یشت» در ادوار بعدی است.

بند ۲۹- «بهرامِ اهوره‌آفریده» او^۱ را تخمهٔ بارور، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آن‌چنان نیروی بینایی بخشید که «ماهیِ گر»^۲ در آب داراست که خیزابی همچند مویی را در رود «آرنگِ دورکرانه»، در ژرفای هزاربالای آدمی، می‌تواند ببیند. (...^۳)

گردهٔ دوازدهم

بند ۳۰- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم که دلیری بخشید [مردان را]؛ که مرگ آورد [بدخواهان را]؛ که نو کرد [جهان را]؛ که آشتی بخشید و به کامیابی رسانید [مردان را]. (...^۴)

بند ۳۱- «بهرامِ اهوره‌آفریده» او^۱ را تخمهٔ بارور، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آن‌چنان نیروی بینایی بخشید که اسب داراست که در شب تیره و بی ستاره و پوشیده از ابر، موی یال و دمِ اسبی که بر زمین افتاده است را می‌تواند بشناسد. (...^۳)

گردهٔ سیزدهم

بند ۳۲- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم که دلیری بخشید [مردان را]؛ که مرگ آورد [بدخواهان را]؛ که نو کرد [جهان را]؛ که آشتی بخشید و به کامیابی رسانید [مردان را]. (...^۴)

بند ۳۳- «بهرامِ اهوره‌آفریده» او^۱ را تخمهٔ بارور، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آن‌چنان نیروی بینایی بخشید که گرگسِ زرین طوق داراست که پاره‌گوشتی به اندازهٔ مُشتی را، از بلندایی به دوری نه کشور می‌تواند بشناسد؛ اگر چه در بزرگی، چون تابشِ سرِ سوزنی درخشان، بنماید. (...^۳)

گردهٔ چهاردهم

بند ۳۴- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...^۵) اگر که [کسی] از جادوی مردمانِ بسیاربدکار آزرده شد، چاره چیست؟

۱- منظور از ضمیر «او»؛ با توجه به اضافات بند ۲۸، اینطور می‌نمایند که "زرتشت" باشد. اما می‌توان حدس زد که در متن اصلی، احتمالاً این ضمیر اشاره به یکی از ایزدان، یا پهلوانان و یا آشونان داشته است.

۲- بر پایهٔ اطلاعات موجود در متون بازمانده از دورانِ قدیم، یک ماهی شگفت‌انگیز است که در «دریای فراخ‌کرت» سکونت داشته و دارای قوهٔ بینایی بالایی می‌باشد. "مرادی‌غیاث‌آبادی" معتقد است که «ماهیِ گر»، با نوعی سگ‌ماهی بلندقامت که در گذشته در «دریای مازندران» زندگی می‌کرده است، تطابق دارد.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۷.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۲۸.

۵- در این جا عباراتی آمده است که از افزوده‌های جدیدتر است.

بند ۳۵- (...^۱) [چاره آن باشد که] پری از شهپرِ بزرگ، «مرغِ وارغَن» باید یافت و آن را بر تن مالید تا [جادوی] دشمن، نابود گردد...

بند ۳۶- ...کسی که استخوانی یا پری از این مرغِ دلیر را با خود داشته باشد، هیچ مردِ نیرومندی نمی‌تواند او را از پای به‌درآورد. آن پرِ «مرغکانِ مرغ»^۲ بدان کس پناه دهد و بزرگواری و فره بسیار، بخشد...

بند ۳۷- ...پس فرمانروا و سردارِ کشور، آن «مردِ جادو» را بکشد. [اما] نه صدتن را. او آنان را به‌یک‌باره نکشد. او تنها یک‌تن را بکشد و بگذرد.

بند ۳۸- آن کس که این «پر» با اوست، همگان از وی در هراسند. (...^۳)

بند ۳۹- ...آن پیروزی که [همه] فرمانروایان آرزومندِ آنند. شاهزادگان آرزومندِ آنند. نام‌آوران آرزومندِ آنند. "کی‌کاووس" آرزومندِ آن بود. آن پیروزی که [نیروی] اسبی را دربردارد. [نیروی] شترِ سرمستی را دربردارد. [نیروی] آبی ناوتاک را دربردارد...

بند ۴۰- ...آن پیروزی که "فریدونِ دلیر" داشت. کسی که «آژی‌دهاک» را فروکوفت؛ [آن آژی‌دهاک] سه‌پوزه سه‌کله شش‌چشم را؛ آن دارنده هزارگونه چالاکی را؛ آن دیو بسیارزورمند «دُروج» را؛ آن دُرُوندِ آسیب‌رسانِ جهان را؛ آن زورمندترین «دُروج» را که «هریمن» برای تباه‌کردنِ جهانِ «آشه»، به پتیارگی در جهانِ استومند آفرید. (...^۴)

گرده پانزدهم

بند ۴۱- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. بشود که پیروزی و فره [بهرام]، این خانه و گله گاو را فراگیرد؛ همان‌گونه که «سیمرغ»^۵ و ابرِ بارور، جهان را فرا می‌گیرند. (...^۱)

۱- در آغاز این بند آمده است: «آن‌گاه اهورامزدا به زرتشت پاسخ داد» که این جمله از افزوده‌های بعدی است. این سبک از گفت‌وگوی میان «اهورامزدا» و "زرتشت"، بارها به آغاز بندهای یشت‌های گونه‌گون، اضافه شده است.

۲- در پارسی‌باستان، هرگاه یک نام دوبار پشت‌هم تکرار شود، نشان‌دهنده بزرگی صاحب‌نام بود. نظیر «موبدانِ موبد» که به رییس موبدان اطلاق می‌شد؛ یا «شاهانِ شاه» که بعدها ترکیب «شاهنشاه» از آن ساخته شد. در این‌جا نیز عبارت «مرغکانِ مرغ» برای اشاره به جایگاه والای «مرغِ وارغَن» به کار رفته است.

۳- در ادامه این بند آمده است: «بدان‌سان که همگان از من (اهورامزدا) در هراسند. همه دشمنان از نیروی من در هراسند.» که تمام این جمله از افزوده‌های ادوار بعدی است.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۷.

۵- مرغی مقدس و اساطیری که بر فرازِ درختِ «ویسپوبیش» (که در بردارنده تخمه همه گیاهان است) در میان دریای «فراخ‌کرت» آشیانه دارد. در اساطیر جدیدترِ ایرانی، «سیمرغ» نقش بسیار پررنگی دارد. او <<

گَردهٔ شانزدهم

بند ۴۲- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...^۱) «بهرامِ اهوره‌آفریده» را در کجا باید نام‌برد و به یاری خواند؟ در کجا باید او را ستود و نیایش نمود؟

بند ۴۳- (...^۲) بدان‌هنگام که دو لشگر، در برابر یکدیگر بایستند و آرایش‌رزم گیرند؛ اما پیشروان به پیروزی در سرانجام نبرد نرسند و شکست‌خورده‌گان [نیز] به شکستی سخت، دچار نشوند...

بند ۴۴- ...چهار پر [از وارغن] را بر سرِ راهِ هر دو لشگر، بیافشانید. هر یک از دو سپاه که نخستین‌بار، «آمهٔ نیک‌آفریده» و «بُزمنده» را، و «بهرامِ اهوره‌آفریده» را، به نیاز، پیشکش[ی] آورد، پیروزی از آن او شود.

بند ۴۵- «آمهٔ» و «بهرامِ اهوره‌آفریده» - هر دو پشتیبان، هر دو نگاهبان، هر دو پاسدار- را درود و آفرین می‌فرستیم. هر دو بدین‌جای و بدان‌جای به پرواز درآیند و به بالا پرواز کنند.

گَردهٔ هفدهم

بند ۴۷- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم که همگام با «مهر» و «رشن»، به میان رده‌های آرایش‌رزم‌گرفتهٔ دشمنان برود و بپرسد: کدامین کس، «مهردروچ» است؟ کدامین کس، از «رشن» روی برتابد؟ کدامین کس را بیماری و مرگ بخشم؟

>> پرنده‌ای بزرگ و دانا و خردمند است که رازهای نهان را می‌داند. هموست که "زال" (پدر رستم) را پرورش داده و در هنگام گرفتاری‌ها به یاری او می‌شتابد. در جریان تولد "رستم" با تدبیر «سیمرغ»، "رودابه" مادر "رستم" از مرگ نجات می‌یابد و بعدها نیز "رستم" را در نبرد با "اسفندیار" یاری می‌بخشد. همچنین در «هفت‌خوانِ اسفندیار» نیز به سیمرغی دیگر برمی‌خوریم که پرنده‌ای اهریمنی است و به دست "اسفندیار" کشته می‌شود. مفهوم «سیمرغ» پس از اسلام نیز در میان اندیشهٔ ایرانیان جایگاه والای خود را حفظ کرد. "شیخ عطار نیشابوری" در «منطق‌الطیر» روایاتی - با رویکرد عرفانی - از «سیمرغ» را بازگو کرده است که از اتحاد سی پرنده، «سیمرغ» متولد می‌گردد. در دیگر آثار دانشمندان ایرانی دوره اسلامی نظیر "ابن‌سینا"، "شهاب‌الدین سهروردی" و "احمد غزالی" نیز اشاراتی به «سیمرغ» رفته است. واژهٔ «سیمرغ» در «اوستا» به صورت «مرغو و ستن» آمده است که جزء نخستین آن همان واژهٔ «مرغ» بوده که امروز نیز کاربرد دارد و جزء دوم آن - با اندکی دگرگونی - در پهلوی به صورت «سین» و در فارسی‌دری «سی» خوانده شده است که به معنای «شاهین» است. ظاهراً در دوران اسلامی و پس از ذکرِ روایتِ "عطار" از «سیمرغ»، این نام به صورت «۳۰+مرغ» بازتاب پیدا کرده است.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۳۴.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۳۵.

بند ۵۴- پس آن گاه او^۱، بانگ برآورد: ^۲ ای مردم! آیا در این هنگامه که دیوان «ویامبُور»^۳ و مردمانِ دیوپرست، خون می‌ریزند و [اسیلِ خون] روان می‌کنند، «بهرامِ اهوره‌آفریده» و «گوشورون»^۴ شایسته ستایش و نیایش نیست؟

بند ۵۵- در این هنگامه که دیوانِ «ویامبُور» و مردمانِ دیوپرست، «گیاهِ هَپرسی»^۵ و «چوبِ نَمِدْکَه»^۶ را در آتش می‌افکنند.

بند ۵۶- در این هنگامه که دیوانِ «ویامبُور» و مردمانِ دیوپرست، پُشتِ [گاو] را خَم می‌کنند و کمر [اش] را در هَم می‌شکنند و اندام‌ها [ایش] را دراز می‌کنند؛ بدان گونه که گویی [او را] می‌کشند، اما نمی‌کشند (...). در این هنگامه که دیوانِ «ویامبُور» و مردمانِ دیوپرست، گوش‌ها [ی گاو] را می‌پیچانند و چشم‌هایش را بیرون می‌کشند. (...)

گَرده هجدهم

بند ۵۷^۸- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. «هَومِ دوردارنده مرگ» را در آغوش می‌گیرم. «هَومِ پیروز» را در آغوش می‌گیرم. نگاهبانِ خوب را در آغوش می‌گیرم. نگاهدارِ تن را در آغوش می‌گیرم. کسی که [شاخه‌ای از] «هَوم» را با خود نگاه دارد، در جنگ از بندِ [دشمن]، رها خواهد گردید.

۱- اهورامزدا؟

۲- ظاهراً جملهٔ اخیر، از اضافات بعدی است.

۳- این نام تنها در همین گرده آمده است و اثری از آن در بخش‌های دیگر اوستا یا متون بازمانده از دورهٔ ساسانیان باقی نمانده. به نظر می‌رسد؛ این اسطورهٔ بسیار کهن، بایستی حتی در دوران اشکانیان و ساسانیان نیز یک نام فراموش شده و مرده باشد.

۴- «گوشورون» به معنای «روانِ گاو» و مقصود از آن، روانِ همهٔ چارپایان است. "دکتر جلیل دوستخواه" معتقد است که «گوشورون» در «گاهان»، یکی از فروزه‌های آفرینش اهورامزدا بوده و در اوستای جدید، ایزدانوی نگاهبان چارپایان تفسیر شده است. بنابر عقیدهٔ "پروفیسور کریستن‌سن"، این واژه در این بند، بعدها برای توجیه بند تازه‌نوشتهٔ ۶۱، وارد متن اصلی گردیده است.

۵- «چوبِ نَمِدْکَه» و «گیاهِ هَپرسی»، گونه‌هایی از هیزم بودند که آریایی‌های دیوپرست (آریایی‌های کوچنده به هند) آن را در آتش می‌انداختند. "دکتر ابراهیم پورداود" عقیده داشت، با علم به آن که در باور ایرانیان آریایی، از هیزم تر و نامرغوب - به سبب تقدس آتش - هرگز برای برافروختن آتش استفاده نمی‌گردید و آتشکده‌ها همواره از بهترین چوب‌ها و بهترین هیزم‌ها برای برافروختن آتش مقدس بهره می‌بردند؛ بنابراین، «چوبِ نَمِدْکَه» و «گیاهِ هَپرسی» بایستی هیزمی بوده باشند که خوب نمی‌سوخته و یا بدبو بوده است.

۶- در این جا در متن اصلی، چند واژه تباه گردیده و ناخواناست.

۷- بنگرید به پاورقی بند ۷.

۸- ظاهراً باید در یشت‌های قدیم، بندهای ۵۷ تا ۶۰ بی‌درنگ پس از بند ۴۵ یا ۴۷ آمده باشد که به دلیل دست‌کاری‌های بعدی، این نظم دچار پریشانی گردیده است.

بند ۵۸- تا من این سپاه را شکست دهم. تا من این سپاه را یکسره شکست دهم. تا من این سپاه را که از پی من می‌تازد، درهم‌شکنم. (...)^۱

گِردۀ نوزدهم

بند ۵۹- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. سنگی را که به «سیغویر»^۲ وابسته است، شاهزاده‌ای در آغوش گیرد؛ ده‌هزار از شاهزادگان، آن نام‌آورُ به نیرومندی و پیروزی را در آغوش گیرند...

بند ۶۰- ...تا من - همچون همهٔ ایرانیان - از پیروزی بزرگ برخوردار شوم؛ تا من این سپاه را شکست دهم. تا من این سپاه را که از پی من می‌تازد، درهم‌شکنم. (...)^۱

۱- بنگرید به پاورقی بند ۷.

۲- سرزمینی دارای سنگ‌های معدنی که سنگ‌هایی با خاصیت درمان‌بخشی داشته است. محل دقیق آن مشخص نیست.

رام یشت

«رام یشت»، پانزدهمین یشت از «اوستا» است که ویژه ستایش و نیایش «رام» یا «وایو»، ایزد باد و هوا سروده شده است.

«رام»^۱ و «وایو»^۲ برپایه کهن‌ترین منابع و اسناد موجود، دو ایزد آریایی بوده‌اند. «رام» ایزد آرامش و شادی و «وایو» ایزد آشوب و طوفان است. در برخی از منابع جدیدتر این دو به اشتباه، یکی انگاشته شده و شخصیتی واحد پیدا کرده‌اند.^۳ با این حال از لحاظ عملکرد و ویژگی‌ها، این دو جدا از یکدیگرند. نکته جالب توجه در مورد این یشت آن است که اگرچه عنوان یشت فوق، «رام یشت» است اما بیشتر در اوصاف و احوال «وایو» (اندروای) سخن رفته است.

«وایو» از مرموزترین ایزدان آریایی است. نماد وی «باد» است و از همین‌روی، او را گاهی ایزدی نیکو و گاهی ایزدی شرور دانسته‌اند. این از آن جهت است که وزش باد زمانی که به صورت نسیم باشد، موجب آرامش و تسلاهی روح آدمی است اما زمانی که به صورت طوفان ظاهر شود، موجبات ترس و پریشانی را فراهم آورده و بر طبیعت و زندگانی مردمان خسارتی وارد می‌کند. همچنین در هنگام مطالعه این یشت، باید توجه داشت که «رام یشت» به لحاظ مفهوم زبانی - به دلیل کهنگی و قدمت آن - یکی از سخت‌ترین «یشت‌ها» بوده و ترجمه آن، با دشواری بسیار انجام یافته است.

«رام یشت» دارای ۱۱ گرده و ۵۷ بند است. اما بسیاری از این بندها از افزوده‌های دوره‌های پارتی و ساسانی است. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «رام یشت» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در این یشت، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- اوستایی: «رامَه» و «رامَن»؛ پهلوی: «رامِشَن» فارسی‌نو: «آرامش». در تقویم ایران باستان، روز بیست و یکم هر ماه نیز به نام او، «رام روز» خوانده می‌شد.

۲- نام‌های دیگر: «ویو» و «اندروای». در اساطیر ایران «وایو» نماد بی‌طرفی است و در خلا میان دنیای نور و ظلمت جاری است. هم آفریننده^۴ مرگ است و هم زندگی‌بخش و هم برای «هورامزدا» و هم برای «اهرمین» قربانی می‌کند. در ادبیات پهلوی وی دارای دو نیمه بد و خوب است. «اوستا» نیمه نیک او ستوده شده است.

۳- مثلاً "دامستتر" معتقد است که «رام» و «وایو» دو نام برای یک خدا هستند. اما "پوردادود" این نظر را رد کرده و این دو را دو ایزد مستقل می‌داند.

متن کهن ترین بخش های «رام یشْت»

گَردهٔ نخست

بند ۱- (...^۱).

گَردهٔ دوم

بند ۷- "هوشنگ پیشدادی" در پای «کوه البرز» به فلز پیوسته (؟)، بر تختِ زرین، بر بالشِ زرین، بر فرشِ زرین، در برابرِ برسمِ گسترده، با دستانِ سرشار، او را ستود...

بند ۸- ... و از وی خواستار شد: ای «آندروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که دو سوم از «دیوانِ مَندری» و «دُرودانِ ورن» را برافکنم.

بند ۹- «آندروای زبردست»، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و "هوشنگ پیشدادی" کامروا گردید. (...^۲)

گَردهٔ سوم

بند ۱۱- "تهمورث^۳ زیناوند" بر تختِ زرین، بر بالشِ زرین، بر فرشِ زرین، در برابرِ برسمِ گسترده، با دستانِ سرشار، او را ستود...

بند ۱۲- ... و از وی خواستار شد: ای «آندروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بر همهٔ دیوان و مردمانِ [دُروند و] بر همهٔ جادوان و پریان پیروز شوم؛ که «اهریمن» را به پیکرِ اسبی درآورده و سی سال [سوار بر او] تا دو کرانهٔ زمین، تاخت آورم.

بند ۱۳- «آندروای زبردست»، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و "تهمورث" کامروا گردید. (...^۲)

گَردهٔ چهارم

بند ۱۵- "جمشیدِ خوبَرمه" در پای «کوهِ بلندِ سراسردرخشان و زرینِ هُکر^۴» بر تختِ زرین، بر بالشِ زرین، بر فرشِ زرین، در برابرِ برسمِ گسترده، با دستانِ سرشار، او را ستود...

۱- در بند یک جز عبارت بسیار کهن: «تَم وَتَم چیت یَزَمَید» مابقی آن از جمله اضافاتِ دورهٔ میانه است.

۲- در ادامه، تکرار بند ۵ آمده است که از اضافات جدیدتر زرتشتی است.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۲۸ از «خورنه یشْت».

۴- بنگرید به پاورقی بند ۳ از «آبان یشْت».

بند ۱۶ - ... و از وی خواستار شد: ای «آندروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که فره‌مندترین مردمان باشم. که در میان مردمان، هورچهر^۱ باشم. که به شهریارِ خویش، جانوران و مردمان را بی‌مرگ، و آب‌ها و گیاهان را نخشکیدنی و خوراک‌ها را نکاستنی سازم. (...)

بند ۱۷ - «آندروای زبردست»، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و "جمشید" کامروا گردید. (...)

گرده پنجم

بند ۱۹ - «آژی‌دهاک سه‌پوزه» در «کوپرینتای^۴ سخت‌راه» بر تختِ زرین، بر بالشِ زرین، بر فرشِ زرین، در برابرِ برسمِ گسترده، با دستانِ سرشار، او را ستود...

بند ۲۰ - ... و از وی خواستار شد: ای «آندروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که همهٔ هفت‌کشور را از مردمان تھی گردانم.

بند ۲۱ - «آندروای زبردست»، این کامیابی را به ستایش‌گر، به آرزومند و به ناجوانمرد نیازکنندهٔ زور، ارزانی نگردانید. (...)

گرده ششم

بند ۲۳ - "فریدون" پسر "آتبین" از «دودمان توانا» در «سرزمین چهارگوشهٔ ورن» بر تختِ زرین، بر بالشِ زرین، بر فرشِ زرین، در برابرِ برسمِ گسترده، با دستانِ سرشار، او را ستود...

بند ۲۴ - ... و از وی خواستار شد: ای «آندروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که من بر «آژی‌دهاک» - «آژی‌دهاک سه‌پوزه سه‌کلهٔ شش‌چشم»، آن دارندهٔ

۱- یعنی چهره‌ام به مانند خورشید، تابناک باشد.

۲- در ادامه، بند پنجم از یسنای نهم عینا تکرار شده است: «به هنگام شهریاری "جم دلیر"، نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود، نه مرگ، و نه رشک دیوآفریده.»

۳- بنگرید به پارقی بند ۹.

۴- این نام را "دکتر ابراهیم پورداوود" با تردید منطقه‌ای در میان «رشته‌کوه‌های زاگرس» دانسته است. "پروفیسور آرتور کریستن‌سن" نیز بر این باور است که نام فوق‌الذکر، در ایران غربی بوده است. باری در ادامه آورده است که بی‌گمان در دست‌کاری‌های بعدی این نام به جای نام دیگری قرار گرفته است؛ چرا که اساساً به دلیل سرایش یشت‌های قدیم در شرق ایران، نمی‌تواند در کهن‌ترین یشت‌ها نامی از مناطق غربی فلات ایران‌زمین وجود داشته است.

هزارگونه چالاکي، آن دیو بسیارزورمند «دُروج»، آن دُرَوَندِ آسیب‌رسانِ جهان، آن زورمندترین «دُروج» که «هریمن» برای تباک‌ردنِ جهانِ «آشه» به پتیارگی، در جهانِ آستومند بیافرید- پیروز شوم و [پس از چیرگی بر او] آن دو «سَنگَهَوَک» و «اَرِنُوک»^۱ را که برازنده نگاه‌داریِ خاندان و شایسته زایش و افزایش دودمانند را از وی بریایم.

بند ۲۵- «اَندرَوای زبردست»، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و "فریدون" کامروا

گردید. (...)

گَرده هفتم

بند ۲۷- "گرشاسپِ دلیر" در «[کرانه] گوذ» [در کنار] اَبشارِ «اَرنگِ مزدآفریده»^۳ بر

تختِ زرین، بر بالشِ زرین، بر فرشِ زرین، در برابرِ برسمِ گسترده، با دستانِ سرشار، او را ستود...

بند ۲۸- ... و از وی خواستار شد: ای «اَندرَوای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی

گردان که بتوانم کینِ "اورواخشیه"^۴ برادرِ خویش را از "هیتاسپ"^۵ گرفته و او را بِکشم و تن او را بر گردونه خود، بِکشم؛ همان‌گونه که با "اَشْتی گَفیه" سرور" با "اَنوگَفیه" بزرگ" و با "اَندرَو" که در آب می‌زیست، کردم.

بند ۲۹- «اَندرَوای زبردست»، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و "گرشاسپ" کامروا

گردید. (...)

۱- بنگرید به پارقی بند ۳۴ از «آبان یشت».

۲- بنگرید به پارقی بند ۹.

۳- عبارت «مزدآفریده» احتمالاً از اضافات بعدی است.

۴- برادر "گرشاسپ" (هر دو پسر "ثریته"). او «قاضی» بود و در بند ۱۰ از هات ۹ یسنا از او با صفت «داور دادگستر» نام برده شده است. "اورواخشیه" به دست موجودی به نام «هیتاسپِ زرینه‌تاج» کشته شد و "گرشاسپ" نیز به انتقامِ خونِ ریخته‌شده برادر، به نبرد با «هیتاسپ» پرداخته و او را از میان برد.

۵- بنگرید به پاورقی بند ۴۱ از «خورنه یشت».

۶- از مبارزانی که به دست "گرشاسپ" کشته شده بود. آگاهی بیشتری از این دو اسطوره در دسترس نیست. نکته جالب‌توجه درمورد "اَشْتی گَفیه" و "اَنوگَفیه"، صفت‌های «سرور» و «بزرگ» است که به دنبال نام این دو دشمن ایرانیان آمده‌است. این دو صفت به خوبی نشان می‌دهد که ایرانیان، حتی در هنگام خطاب قرار دادن دشمنان‌شان، از واژگان محترمانه استفاده می‌کردند. کمتر ملتی را می‌توان یافت که بدین‌گونه با استفاده از زیباترین واژگان، از دوست و دشمنِ خویش نام برده باشد. اوج این خلق و خوی پسندیده، در منش "کوروش بزرگ" و احترام او به عقاید و باورهای ملل مغلوب، نمود پیدا کرده است.

۷- بنگرید به پاورقی بند ۳۸ از «آبان یشت».

گَرده هِشتم

بند ۳۱- "اوروسارای^۱ بزرگ" در «جنگل سپید»، در برابر «جنگل سپید»؛ درمیانه «جنگل سپید»؛ بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسَم گسترده، با دستان سرشار، او را ستود...

بند ۳۲- ...و از وی خواستار شد: ای «آندرَواى زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که «کی» [خسرو] - پهلوان سرزمین‌های ایرانی استواردارنده کشور - ما را نکشد. و بتوانیم از چنگ "کی خسرو" خود را برهانیم. "کی خسرو" او را برافگند در همه جنگل ایرانیان^۲.

بند ۳۳- «آندرَواى زبردست»، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و "کی خسرو" کامروا گردید. (...)^۳

گَرده نهم

بند ۳۵- "هتوتوسا"^۵ دارنده برادران بسیار، از «دودمان نذری»، بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسَم گسترده، با دستان سرشار، او را ستود...

۱- سردار و فرمانروایی که از "کی خسرو" شکست خورد. شوربختانه آگاهی بیشتری از این کهن اسطوره، در دسترس نیست و کوشش‌های نگارنده برای یافتن نشانه‌هایی از وی، بی نتیجه ماند.
۲- این بند بسیار آشفته است. بی گمان پیش از جمله آخر، مواردی بوده که در طول زمان افتاده و از بین رفته است و جمله فوق‌الذکر، با جمله مربوط به رویداد بعدی به اشتباه در کنار هم نشسته و این ترکیب نامتوازن و پریشان را ساخته است. بدین صورت که بعد از عبارت: «... و بتوانیم خود را از چنگ کی خسرو برهانیم» - اگر موارد دیگری وجود نداشته - بایستی روایت در بند بعدی با عبارت تکرار شونده: «آندرَواى زبردست او را کامیاب نکرد» به اتمام می‌رسید و سپس بند جدید به صورت درخواست "کی خسرو" از «آندرَواى زبردست» برای پیروزی بر "اوروسارای بزرگ" آغاز می‌شد. بنابراین جمله نامنظم: «کی خسرو او را برافگند در همه جنگل ایرانیان» نیز از باقی‌مانده‌های این بند گمشده است. سپس در بند بعدی (بند ۳۳ فعلی) همان‌گونه که مشاهده خواهید کرد، «آندرَواى زبردست» این کامیابی را به "کی خسرو" ارزانی می‌نماید.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۹.

۴- این گرده در شمار یشت‌های اصیل نبوده اما با این حال از قدیمی‌ترین اضافات زرتشتیان است و دارای نکات اساطیری بسیار جالب و دلچسبی است. این بند در زمان زندگی "زرتشت" یا نزدیک به زندگی او سروده شده و به متن اصلی افزوده گردیده است. در این جا تمام بندهای این گرده - به دلیل قدمت بالا و دربرداشتن نکات اساطیری بکر - بی‌کم و کاست آورده شده است.

۵- شاه‌دختی از «خاندان سرشناس نوذری» که به همسری "گشتاسپ" درآمد (بنگرید به پاورقی بند ۱۳۹ از فروردین یشت، پاورقی بند ۹۸ از آبان یشت و پیش‌گفتار بخش «اسطوره عاشقانه زریادرس و اوداتیس» در همین کتاب). "گشتاسپ" نیز در اساطیر قدیمی از بزرگان «خاندان نوذری» بود که پس از پدرش "لهراسپ"، پادشاهی «بلخ» را در دست داشت (بنابر مندرجات پراکنده اساطیری در اوستا و متون پهلوی؛ <<

بند ۳۲ - ... و از وی خواستار شد: ای «آندروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که در خانه "کی گشتاسپ"، گرمی و دوست‌داشتنی و خوب پذیرفته باشم.

بند ۳۳ - «آندروای زبردست»، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و "هئوتوسا" کامروا گردید. (...)^۱

گرده دهم

بند ۳۵ - دوشیزگان شوی‌ناگزیده، بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسَم گسترده، با دستان سرشار، او را ستود...

بند ۳۲ - ... و از وی خواستار شد: ای «آندروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که شوهرانی بُرزمند و جوان بیابیم که در همه روزگار زندگی، با ما خوش‌رفتار بوده و فرزندان دانا و هوشیار و خوش‌سخن از ما پدید آیند.

بند ۳۳ - «آندروای زبردست»، این کامیابی را بدانان ارزانی داشت و آن دوشیزگان کامروا گردیدند. (...)^۱

>> شاخه‌ای دیگر از نوذریان از نسل توس پسر نوذر، در خراسان حکومتی داشتند. بعدها به دلیل خدمات "گشتاسپ" به دین زرتشتی، شجره‌نامه‌ای برای وی ساخته و او را از نسل "کی‌پشین" نوه "کی‌کواذ" (کی‌قباد) قلمداد کردند. سپس نام وی را پس از "کی‌خسرو" به عنوان یکی از پادشاهان مهم کیانی آوردند تا بدین ترتیب مقام و جایگاه این «نخستین حامی دین زرتشتی» را ارتقا بخشند.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۹.

۲- در اصیل بودن این کرده، جای بسی تردید است.

یسنا

«یسنا»^۱ از ریشه «یز» در معنای پرستش و نیایش است و واژه‌های «ایزد» و «جشن» و همین‌طور نام شهر «یزد»، برگرفته از آن می‌باشند.

«یسنا» یکی از بخش‌های «اوستای کنونی» است. اما باید توجه داشت که چنین نسکی در «اوستای دوره ساسانی» موجود نبوده‌است. پس از پراکندگی «اوستا» در سده‌های اخیر، هرآنچه از نیایش‌هایی نسک‌های گونه‌گون «اوستا» برجای مانده بود را در کنار هم ردیف کرده و نام «یسنا» را بر آن نهادند. در پاورقی‌های این بخش توضیحاتی در باب جای‌گیری برخی از بندهای «یسنا» در «اوستای ساسانی» - تا آنجا که آگاهی‌های تاریخی وجود دارد- آورده شده است.

بیشتر موضوعات «یسنا» شامل ادعیه و اوراد روزانه‌ای است که بنابر ادعای "پدرام سروش‌پور"^۲ مندرجات این بخش از «اوستا» از روحانی‌ترین نیایش‌های دینی زرتشتیان می‌باشد. همچنین نمازها و نیایش‌های روزمره و مناسبتی، ستایش «هورامزدا»، «امشاسپندان» و ایزدان آریایی و البته آداب و رسومی در باب برخی از اعمال دینی و مذهبی زرتشتیان، از مهم‌ترین مباحثی است که در «یسنا» باشنده است.

امروزه بیشتر مناسک و مراسم عبادی زرتشتیان که «یسنا خوانی» نیز شامل آن می‌باشد، به شیوه‌ای منحصر بفرد اجرا می‌گردد - تا حدود زیادی دست‌نخورده و بدون تغییر، همچون اجرای آن در دوران ساسانیان و پیش از آن.

«یسنا» دارای ۷۲ هات^۳ می‌باشد که هر «هات» به چند «بند» تقسیم می‌شود. این بندها تلفیقی از بازمانده‌های کهن، نوشتارهای زرتشتی و اضافات اشکانی و ساسانی است. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «یسنا» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در «یسنا»، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- از ریشه ایرانی «یز» (yaz)، و به معنای پرستش است. واژه «یشتن» (Yashtan) در زبان پهلوی و «جشن» در فارسی نیز از همین ریشه است.

۲- از موبدان زرتشتی معاصر.

۳- اوستایی: «هائیتی»؛ پهلوی: «هات». معادل واژه «فصل» در ادبیات فارسی امروز.

متن کهن ترین بخش‌های «یسنا»

هات نخست

بند ۱۶- می‌ستاییم این جای‌ها را، روستاها را، چراگاه‌ها را، خانمان‌ها را، آبشخورها را، آب‌ها را، زمین‌ها را، گیاهان را، این زمین را، آن آسمان را، بادِ پاک را، ستاره را، ماه را، خورشید را، انیرانِ جاودانه را، همهٔ آفریدگانِ سپندمینو را، مردانِ آشون را و زنانِ آشون را که رَدان و جوانمردانِ آشون هستند.

بند ۱۸- می‌ستاییم فرَوهرهای نیرومندِ پیروزِ آشونان را، فرَوهرهای نخستین‌آموزگارانِ کیش را، فرَوهرهای نیاکان را و فرَوهرهای خویش را.

هات نهم^۱

بند ۲۳- ای «هوم»!^۲ نخستین‌بار در میانِ مردمانِ جهانِ استومند، کدامین کس تو را افشراهی^۴ برگرفت؟ کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو اندر رسید؟

بند ۴- «هومِ آشونِ دوردارندهٔ مرگ» پاسخ داد: نخستین‌بار در میانِ مردمانِ جهانِ استومند، "ویونگهان" از من افشراهی برگرفت و به پاسِ این کار، بدو پسری پاداش داده شد؛ "جمشیدِ خوب‌رمه"، آن فره‌مندترینِ مردمان، آن هورچهره، آن که به [دورانِ] شهریارِ او، خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها، نکاستنی [بودند] و جانوران و مردمان، بی‌مرگ [بودند] و آب‌ها و گیاهان، نخشکیدنی بودند.

۱- این بخش از «یسنا»، به «هوم یشت» معروف است. در «یشت‌ها» نیز یشتی ناقص و کوتاه به نام «هوم یشت» داریم. تصور می‌شود پیش از آشفته‌گی و پریشانی «اوستا»، هر دو پارهٔ فوق‌الذکر؛ احتمالاً به‌همراه برخی بندهای دیگر که از میان رفته است، یک متن کامل را تشکیل می‌داده و در دل «یشت‌ها» جای داشته است.

۲- از دست‌کاری‌های «هوم یشت»، افزودن نام "زرتشت" به عنوان پرسش‌کننده در آغاز برخی از بندهاست. ۳- سانسکریت: «سئومه»؛ اوستایی: «هئومه»؛ ایزد نگهدار و نگهبان «گیاه هوم». «گیاه هوم»، گیاه مقدسی بود که از آن نوعی شراب تهیه می‌کردند. این شراب در تمام تاریخ ایران باستان، نوشیدنی لذیذ ایرانیان بود. در «گاهان زرتشت» می‌خوانیم که نوشیدن «شراب هوم» به‌دلیل سکرآور بودن، توسط "زرتشت" ممنوع اعلام گردید. باری پس از مرگ "زرتشت"، مجدداً ایرانیان آن را محترم شمردند، به‌گونه‌ای که «شراب هوم» در بخش‌های جدیدتر «اوستا» نیز - همچون بخش‌های کهن‌سالی که بازمانده از متون مکتوب پیش از "زرتشت" است - مکرر ستایش شده است.

۴- یعنی: «چه کسی نخستین بار توانست که از گیاه هوم، شراب تهیه کند؟»

۵- یعنی: «با رخساری به درخشندگی خورشید.»

بند ۵- به هنگامه شهریاری "جم دلیر"، نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود، نه مرگ، و نه رشک دیوآفریده. پدر و پسر هر یک [به چشم دیگری] پانزدهساله می نمود. [چنین بود] به هنگامی که "جم-شید" خوبرمه "پسر" ویونگهان، شهریاری می کرد.

بند ۶- ای «هوم»! دومین بار در میان مردمان جهان استومند، کدامین کس تو را افشراهی برگرفت؟ کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو اندر رسید؟

بند ۷- «هوم آشون دوردارنده مرگ» پاسخ داد: دومین بار در میان مردمان جهان استومند، "آتیین" از من افشراهی برگرفت و و به پاس این کار، بدو پسری پاداش داده شد؛ "فریدون"، از «خاندان توانا»...

بند ۸- ...آن که «آژی دهاک» را فروکوفت؛ [آژی دهاک] سه پوزه سه کله شش چشم راه، آن دارنده هزارگونه چالاکی راه، آن دیو بسیارزورمند دُروج راه، آن دُروند آسیب رسان جهان راه، آن زورمندترین دُروجی راه که «اهریمن» برای تباه کردن جهان «آشه»، به پتیارگی در جهان استومند بیآفرید...

بند ۹- ای «هوم»! سومین بار در میان مردمان جهان استومند، کدامین کس تو را افشراهی برگرفت؟ کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو اندر رسید؟

بند ۱۰- «هوم آشون دوردارنده مرگ» پاسخ داد: سومین بار در میان مردمان جهان استومند، "ثریته" - تواناترین [فرد «خاندان» سام] - از من افشراهی برگرفت و و به پاس این کار، بدو دو پسر پاداش داده شد؛ "اورواخشیه" و "گرشاسپ"؛ [که] نخستین فرزند، داوری دادگذار بود و دومین فرزند، جوانی زبردست، گیسور و گرزبردار...

بند ۱۱- ...که «اژدهای شاخدار» را بکشت، آن اسب اوبار مرداوبار راه؛ آن زهرآلود زردرنگ را که زهر زردرنگش به بلندای نیزه‌های [بلندبالا]، روان بود. هنگام نیمروز، "گرشاسپ" در دیگی آهنین، بر پشت او (اژدها) خوراک می پخت. آن تبهکار از گرما ای آتش [ناگهان] از زیر [آن دیگ] آهنین فراز آمد و آب جوشان را بپراکند. "گرشاسپ نریمان" هراسان به کناری شتافت.

بند ۱۶- می ستاییم «هوم» راه، «هوم نیک»، «هوم خوب آفریده»، «[هوم] راست آفریده»، «[هوم] نیک درمان بخش»، «[هوم] برزمنند»، «[هوم] خوب کنش و پیروزمند»، «[هوم] زرین نرم شاخه» که افشراهش، بهترین و شادی بخش ترین آشامیدنی از برای روان است.

بند ۱۷- ای «هوم» زرین! سرخوشی تو را [بدین جای] فراخوانم. دلیری، درمان، افزایش، بالندگی، نیرومندی تن و هرگونه فرزانی را [بدین جای] فراخوانم. تو را [بدین جای] فراخوانم تا به سان شهریاری همیشه پیروز و [کامروا، درهم شکننده ستیزه و شکست دهنده] دروج به میان آفریدگان درآیم.

بند ۱۸- تو را [بدین جای] فراخوانم تا ستیزه همه بدخواهان را درهم شکنم: [چه] دیوان و [مردمان] دروند را، [چه] جادوان و پریان را، [چه] «کویها و گرینهای ستمکار» را، [چه] تبهکاران و «آشموغان^۱ دویا» و گرگهای چهارپا را، [او چه] سپاه گسترده دشمن را که به فریب، بتازد.

بند ۲۴- «هوم» [بود] آن که "کسانی"^۲ را از شهریاری برانداخت؛ همو که از سر آزمندی به شهریاری خویشتن، ناله کنان می گفت: زین پس «آذربان» برای گسترش دین، در سرزمین من راه نخواهد یافت.

هات دهم^۳

بند ۳- ای «هوم»! می ستایم ابرها و بارانها را که پیکر تو را بر بلندای کوه [ها]، می رویانند. می ستایم ستیغ کوهی را که تو بر آن رویدی.

بند ۴- ای «هوم پاک»! می ستایم زمین فراخ بارور بخشنده دربرگیرنده تو را. می ستایم سرزمینی را که تو در آن همچون پهلوان گیاهان خوش بو (...^۴)، می رویی. ای «هوم»! [تو باید] بر فراز کوه [ها] بروی [ای] و در همه جا ببال [ای]. سرچشمه «آشه» تو هستی.

بند ۱۱- پس آن گاه مرغی پاک و آزموده تو را به هر سویی بپراکند: در [میان] ستیغهای [کوه] «اوپایری سینه»، بر فراز [کوه] «ستروساره»، در تھی گاه [کوه] «کوسروپته»، در پرتگاه [کوه] «ویش پته» و در کوه «سپیت گون»^۵.

۱- اوستایی: «آشه موغه»؛ به معنای: «برهم زنده آشه». در اوستای نو اغلب در معنای «کافر» مورد استفاده قرار گرفته است.

۲- از شهریاران دیواپرست که با اهوره پرستان به دشمنی می پرداخت. از کهن ترین اساطیر زرتشتی است که آگاهی بیشتری از وی در دسترس نیست.

۳- بنگرید به پاورقی «هات نهم».

۴- در این جا عبارت: «گیاه خوب مزدا» آمده است که از اضافات جدید است.

۵- بنا بر عقیده "دکتر جلیل دوستخواه"، جایگاه کوههای نام برده شده در این بند، مشخص نیست. "ابراهیم پورداوود" و "جیمز دارمستتر" معتقدند که این کوهها، کوههایی است که «گیاه هوم» در آن نواحی خوب <<

هات چهاردهم

بند ۱- ای «امشاسپندان»! آمده‌ام که شما را زوت، ستاینده، خواننده، پرستنده، چاووش و سرودخوان باشم. اینک ستایش و نیایش شما «امشاسپندان» را، اینک بهروزی و پارسایی «سوشیانت‌های آشون» را.

هات پنجاه و هشتم

بند ۱- بشود که «سروش»^۲ در این‌جا باشد ستایش «اهوره‌مزدا» را تواناترین آشونی را که می‌پرستیم، در آغاز همچنان که در انجام. ایدون بشود که «سروش» در این‌جا باشد ستایش «اهوره‌مزدا» را، تواناترین آشونی را که می‌پرستیم.

بند ۲- بشود که «سروش» در این‌جا باشد ستایش آب‌های نیک و فروهرهای آشونانی را که ستوده‌روان‌های ما هستند، در آغاز همچنان که در انجام. ایدون بشود که «سروش» در این‌جا باشد ستایش آب‌های نیک و فروهرهای آشونانی را که ستوده‌روان‌های ما هستند.

بند ۳- بشود که «سروش» در این‌جا باشد ستایش آب‌های نیک - آن نیکان - را و «امشاسپندان نیک»، آن شهریارانِ خوبِ نیک‌گنش را و ستایش پاداشِ نیکی را که درخور آشونی است و ما را ارزانی شود. بشود که «سروش نیک پاداش‌بخش» در این‌جا باشد ستایش آب‌های نیک را، در آغاز همچنان که در انجام.

>> می‌روییده است. "دکتر رضا مرادی‌غیاث‌آبادی"، «اوپایری‌سینه» را با کوه‌های «هندوکش» یکی دانسته و «سپیت‌گون» را همان «سفید کوه» (واقع در جنوب افغانستانِ امروزی) می‌داند که هر دو فرضیه‌وی به نظر درست می‌آید.

۱- بند ۱ از هات ۱۴، به‌اضافه تمام بندهای هات‌های ۵۶ و ۵۸، با «لهجه گاهانی» سروده شده‌اند و از لحاظ قدمت، با «گاهان» و «هفت‌هات» برابری می‌کند. این بدان معناست که بندهای فوق‌الذکر، بی‌گمان در روزگار زندگی "زرتشت" یا کمی پس از آن سروده شده است. ترجمه این بندها کاری بس دشوار بوده و یقیناً بی‌نقص نیست.

۲- اوستایی: «سروشَه»؛ از ریشه «سرو» به معنای «شنوایی و فرمان‌برداری». از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین ایزدانِ آیین زرتشتی است که گاه حتی پایگاه او را تا جایگاه «ایزد مهر» نیز بالا آورده‌اند. او در کنار «ایزد نریوسنگ» (اما بالاتر از او) حامل پیک «اهورامزدا» است و از همین‌روی در اغلب متون اسلامی، «سروش» را هم‌تراز با «جبرائیل» دانسته‌اند. از دیگر وظایف او، داوری و سنجشِ ثواب و گناه مردمان در «تن‌پسین» (آخرالزمان) است. در باورهای باستانی، اغلب «سروش» را با نماد «خروس» مجسم می‌کردند. در «شاهنامه» هنگامی که "فریدون"، «اژی‌دهاک» را به بند کشیده و آهنگِ کشتن او را دارد، «سروش» از راه رسیده و رازی را در گوش وی بازگو می‌کند. سپس "فریدون" از کشتن «اژی‌دهاک» صرف‌نظر کرده و او را در غاری در «البرز کوه» زندانی می‌نماید.

بند ۴- ایدون بشود که «سروش» در این جا باشد ستایش آب‌های نیک - آن نیکان - را و «امشاسپندان نیک»، آن شهریارانِ خوبِ نیک‌کنش را و ستایش پاداشِ نیکی را که درخورِ آشوننی است و ما را ارزانی شود. بشود که «سروش نیک پاداش‌بخش» در این جا باشد ستایش آب‌های نیک را.

بند ۵- (...) می‌ستاییم «سروش پارسای بُرزمندِ پیروزِ گیتی‌افزای آشون»، [آن] رَدِ «آشه» را. (...)

هات پنجاه‌هشتم

بند ۱- این نمازِ نیک‌بنیادِ به «آشه» و به «آرمئیتی»^۲ پیوسته، این نیایشی را که بنیادش اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک است، رزم‌افزارِ پیروزی می‌دانیم.

بند ۲- بشود که این نماز و نیایش، ما را از ستیزهٔ دیوان و مردمانِ اَدروندا، پناه بخشد. دارایی و هستیِ خود را به این نماز و نیایش می‌سپاریم، تا ما را پناه و نگاهبانی و پاسداری بخشد.

بند ۳- ای «هوره‌مزدا!» ما در نماز و نیایشِ «تو» شادمانیم. ما خواستاریم که نمازگزارِ [تو] باشیم. ما [از برای] ستایشِ [تو] بر پای ایستاده‌ایم. دارایی و هستیِ خویش را به این نماز و نیایش می‌سپاریم، تا ما را پناه و نگاهبانی و پاسداری بخشد. ای «هوره!» این را از تو می‌پرسم. من را [به‌درستی] پاسخ‌گوی: چگونه [باید باشد] نیایشِ فروتنانهٔ دل‌دادگانِ تو؟

بند ۴- رهبرِ آشون، پیروزمند است. بهترین رهبر را بزرگ می‌دانیم. پدرِ آفرینشِ «آشه» و هرآن‌کس که از آفرینشِ «آشه» است، هموست؛ چه مرد و چه زن. بی‌گمان او

۱- در آغاز و پایان این بند، چند دعای مرسومِ زرتشتی آمده است که از اضافات جدیدتر است.
 ۲- اوستایی: «سپند آرمئیتی»، پهلوی: «سپندارمذ»، فارسی نو: «سفند»؛ او از مهم‌ترین امشاسپندان و ایزدبانوی نگهبانِ زمین است. زمینی که همچون بانوان، زاینده و پرورنده است. در تقویم ایرانی، پنجمین روز از هر ماه به نام «ایزدبانو سپندارمذ» مَزین بود و پنجم اسفندماه، «جشن سپندارمذگان» برگزار می‌شد. «ابوریحان بیرونی» در «آثارالباقیه» آورده است که «سپندارمذ» فرشتهٔ موکل بر زنان عقیق و درست‌کار و شوهردوست است و از همین‌روی «جشن سپندارمذگان» نیز جشن زنان بوده و در این روز، مردان به زنانِ خود هدایایی پیشکش می‌کردند. نام دیگر این روز «مردگیران» بود. دلیل این نام‌گذاری شاید به همان سنت هدیه گرفتن زنان از مردان در این روز بازگردد. باید توجه داشت که این جشن ایرانی نیز همچون بسیاری دیگر از سنت‌های کهن‌سال آریایی، خود را به خارج از مرزهای ایران‌زمین رسانده و امروزه در غرب، «جشن ولنتاین» که به جشن عشاق نیز معروف است، سراسر برگرفته شده از جشن «سپندارمذگان» ما ایرانیان است.

نیک‌گنش است. آن بزرگ نیک زیبا را یاد همی‌کنیم و بزرگ همی‌داریم. آن که با «آشه» و فراوانی و ردی و دَهِش و مهربانی، جهان را بپرورد - به دستیاری «آتَش اهوره‌مزدا»^۱- پرستار و پاسدار ماست.

بند ۵- ای «امشاسپندان!» آن‌چنان که ما را آفریدید^۲، ما را در پناه خویش بگیرید. ای نیکان!^۳ ما را پناه بخشید. ای نیکان!^۴ ما را پناه بخشید. ای «امشاسپندان!» ای شهریارانِ خوب‌گنش! پناه‌بخش ما باشید. ای «مزدا!» من جز تو کسی را نمی‌شناسم پس در پرتو «آشه»، ما را پناه بخش.

بند ۶- اندیشه، گفتار، کردار، ستوران و مردمان را از آن «سپندمینو»^۵ دانیم. از اوستا [که چهارپایانِ رسا، چهارپایانِ درست، زندگی درست و پسرانِ درست همی‌داریم. از اوستا] توانایی و رسایی و برخوردارِ ما از پاکی [ها]. بشود که ما در آفرینش «دادار» اهوره‌مزدا، فروغ آفریدگار را بتوانیم ببینیم.

بند ۷- ای «آذر اهوره‌مزدا!» تو را نماز و نیایش می‌کنیم. به هنگام بزرگ‌ترین آزمایش ایزدی، به سوی ما فراز آی و بخشش و شادمانی بزرگ - «خرداد» و «امرداد» - را به ما ارزانی گردان.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۳ از «مهر یشت».

۲- منسوب کردن آفرینش به «امشاسپندان»، نشان از روزگاری دارد که هنوز باورهای آریایی، به طور تمام و کمال تحت‌تاثیر وحدانیت زرتشتی قرار نگرفته بود. آریاییان باستان، ایزدانی که مظهر و نماد طبیعت بودند را مورد پرستش قرار می‌دادند. از آن جمله‌اند: «مهر» ایزد خورشید، «آناهیته»: ایزد آب‌ها، «اندروای»: ایزد هوا، «آذر»: ایزد آتش، «تَشتر»: ایزد باران، «واته»: ایزد بادها و ده‌ها ایزد دیگر. در واقع "زرتشت" آورنده دین جدیدی نبود. بلکه وی می‌کوشید تا با زدودن خرافات، چهارچوبی مشخص و عقلانی به باورهای ایرانی بدهد. وی اعتبار تمام ایزدان را پایین آورد تا «هورامزدا» به عنوان تنها خدای واحد مورد باور ایرانیان قرار گیرد. از این پس مهم‌ترین ایزدان گذشته ایرانی، به عنوان «امشاسپندان» شناخته شدند. «امشاسپندان» در آغاز پیدایش دین زرتشتی، به عنوان القابی برای «هورامزدا» به کار رفتند. اما قدمت باورهای کهن سال به‌اندازه‌ای بود که فراموشی این ایزدان را غیرممکن می‌نمود. لذا رفته‌رفته در طول زمان «امشاسپندان» مجددا دارای شخصیت‌هایی مستقل گردیده و در نهایت در جایگاه ایزدان و -به زبان امروزی‌تری- فرشتگان «هورامزدا» قلمداد شدند. برای آگاهی بیشتر در باب دین زرتشتی و چگونگی پیوستگی آن با ادیان غیرزرتشتی آریایی، بنگرید به کتاب «زرتشت و زرتشتیان» از همین نگارنده.

۳- در متن اوستا از لحاظ دستوری ساختار مذکر داشته و اشاره‌ای است به «امشاسپندان مذکر»: «بهمن»، «اردیبهشت»، «شهریور» - و در پاره‌ای از منابع - «سروش».

۴- در متن اوستا از لحاظ دستوری ساختار مونث داشته و اشاره‌ای است به سه «امشاسپند مونث»: «سپندارمذ»، «خرداد» و «امرداد».

۵- بنگرید به بند ۴۴ از «خورنه یشت».

بند ۸- سراسر «ستود یسن»^۱ را با برترین بندهای آن می‌ستاییم. ای «مزداهوره»! زیباترین پیکر را در میان پیکرها، از آن تو می‌دانیم: آن بلند[پایگاه]ترین [فروغ جهان] زَبرین را که او را خورشید می‌خوانند.

بند ۹- می‌ستاییم «ستود یسن» را که نخستین دادِ جهان است.

هات هفتادودوم

بند ۱۱- راه [در جهان] یکی [است و] آن [راه] «أشه» [است]؛ همهٔ دیگر [راه‌ها]

بیراهه [است].^۲

۱- اوستایی: «ستتوت یسنیه»؛ به معنای «نیایش‌های ستوده‌شده». نام یکی از ۲۱ نَسکِ «اوستای دورهٔ ساسانی» و مقدس‌ترین بخش از «اوستا» بود. «اوستای کنونی» که شامل یک‌پنجم از «اوستای ساسانی» است، دچار نابسامانی و آشفتگی شده است و «ستود یسن» نیز همچون دیگر بخش‌های «اوستا» دچار پریشان‌حوالی گردیده است. در این که «ستود یسن» شامل کدام بخش از «اوستا» بوده و چه مقدار از آن در «اوستای کنونی» باقی‌مانده است، تا مدت‌ها میان پژوهشگران اختلاف‌نظر بود. سرانجام "دکتر علی‌اکبر جعفری" پس از پانزده‌سال پژوهش مستمر، موفق گردید تا تمام «ستود یسن» را در میان بازمانده‌های «اوستای فعلی»، بازشناسی کند: «ستود یسن شامل گاتها، هفت‌هات، بند اول از هات چهارده یسنا، تمام هات پنجاه‌وشش یسنا، تمام هات پنجاه‌وهشت یسنا، فشتومانثره و چند پارهٔ کوتاه دیگر بوده است». برای آگاهی بیشتر بنگرید به: جعفری، علی‌اکبر (۱۳۵۹)، ستوت یسن، نوبت نخست (تهران: انتشارات فروهر).

۲- این آخرین بند از «یسنا» است و تمام نسخه‌های موجود «یسنا»، با این بند به پایان می‌رسد. جزدر یک نسخهٔ دست‌نویس به تاریخ ۱۳۷۹ میلادی که دردنبالهٔ این بند، آمده است: «بیراهه‌ای که [تو را] یکسره به کیش زبان‌بخش اهریمن، و به زندگی و کردار دیوپرستان می‌کشاند».

وندیداد

«وندید» نوزدهمین نسک از «اوستای دوره ساسانیان» می‌باشد. شکل پهلوی این نام «وی دَیو داد» به معنای «دادِ دوردارنده دیو» و به معنای جامع‌تر و روان‌تر: «قوانین ضد دیوها» است.

این نسک، در کنار «گاهان»، تنها بخش از «اوستای ۲۱ گانه ساسانیان» می‌باشد که تقریباً دست‌نخورده و سالم به دست ما رسیده است. محتوای اصلی وندیداد، شرح آیین‌ها و دادگزارهای و قوانین جزایی و حقوق افراد و اصناف و شرح برخی مسائل شرعی پاسخ به پرسش‌های دینی است که بیشتر آن‌ها، بازمانده اعتقادات «مغان زرتشتی شده» می‌باشد که از ادیان قدیم آریایی، درون دین زرتشتی گردیده و در آن حل گشته است.

«وندیداد» دارای ۲۲ «فرگرد»^۱ می‌باشد که هر «فرگرد» به چند «بند» تقسیم می‌شود. دو «فرگرد» نخست و چهار «فرگرد» واپسین «وندیداد»، دارای سبک نگارش و محتوایی متفاوت از دیگر «فرگردها» هستند. یقیناً چهار «فرگرد» از شش «فرگرد فوق‌الذکر»، بازمانده‌ای از کهن‌ترین اساطیر آریایی هستند که ریشه برخی از آن‌ها هم در «گاهان زرتشت» و هم در کهن‌ترین مکتوبات هندیان نظیر «وداها» و «مهابهارات»^۲ قابل مشاهده است. دو «فرگرد» نوزدهم (به صورت کامل) و بیست‌ودوم (با دستکاری‌های بسیار) نیز از افزوده‌های کهن زرتشتیان می‌باشد که قدمت آن به دوران قبل از اشکانیان بازمی‌گردد. همچنین برخی آگاهی‌های بسیار مهم جغرافیایی به صورت مبسوط در فرگرد نخست آمده که بسیار ارزشمند است.

در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «وندیداد» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در «وندیداد»، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- «فرگرد» = «فصل»

۲- یکی از دو حماسه بزرگ هندیان است که در حدود قرن پنج و شش پیش از میلاد به زبان سانسکریت نگاشته شد و شامل بیش از صدهزار بیت سروده می‌باشد. «مهابهارات» هم‌تراز با «شاهنامه» در زبان فارسی و «یلیاد» و «ودیسه» در ادبیات یونانی است. پژوهش‌گران معتقدند که ریشه جنگ‌ها و نبردهایی که درون مایه این اثر بی‌نظیر را تشکیل داده است، به درون شدن آریاییان به هند و شرح تقابل آن‌ها با «دراویدی‌ها» (ساکنین قدیمی شبه‌جزیره هندوستان)؛ در حدود هزاره دوم پیش از میلاد، بازمی‌گردد.

متن کهن ترین بخش‌های «وندیداد»

فرگرد یکم

بند ۳- نخستین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «ایران ویج» بر کرانه «رود نیکوی دایتی» بود.^۲ پس آن‌گاه «هریمن همه‌تن‌مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «اژدها»^۳ را در «رود دایتی» بیآفرید و «زمستان دیوآفریده» را بر جهان چیره ساخت.

بند ۴- در آن‌جا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان؛ آن دو ماه نیز هوا برای آب و خاک و درختان، سرد او آسیب‌زا است. زمستان بدترین آسیب‌ها را در آن‌جا فرود می‌آورد.^۴

بند ۵- دومین سرزمین و کشوری که من^۵ آفریدم، «جلگه سغد» بود. پس آن‌گاه «هریمن همه‌تن‌مرگ» سر رسید و به پتیارگی، خرفستری^۶ به نام «سکیتیه»^۷ را بیآفرید که مرگ در گله گاوان افکند.

۱- اشاره به «هورامزدا» است. این بندها بسیار کهنسال هستند اما در دوران ساسانی در آن‌ها دست برده شده است. نقل این مناطق جغرافیایی از زبان «هورامزدا»، محتملاً حاصل دستکاری‌های متاخر است.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱۰۴ از «آبان یشت».

۳- واژه فوق را «مارهای سرخ» نیز ترجمه کرده‌اند (جلیل دوست‌خواه).

۴- این دو بند، یکی از بکرترین و کهن‌ترین بخش‌های بازمانده از تاریخ فراموش‌شده آریایی است که در دیگر متون ایرانی و هندی کهنسال نیز به صورت پراکنده اشاراتی بدان رفته است. ظاهراً «سرزمین ایران ویج» - خاستگاه نخستین آریاییان در حوالی خوارزم(؟) - در آخرین عصر یخبندان دچار سرما و زمستان‌های طولانی گردید. این اتفاق، زمینه‌ساز مهاجرت آریایی‌ها از وطن به سرزمین‌های دیگر شد. بدین‌سان آریایی‌ها «ایران ویج» را رها کرده، به درون ایران مهاجرت نمودند (و به‌زودی یک دسته فرعی از آن‌ها نیز به هند کوچیدند). از این روی در بیشتر متون بعدی، از «ایران ویج»؛ سرزمین مادری آریایی‌ها، با حسرت یاد شده و خاطرات آن را توأم با هاله‌ای از اساطیر مکتوب کردند. ظاهراً این سرما و یخبندان و مهاجرت اجباری، چنان در روحیه آریایی‌ها تاثیر منفی گذاشت که سرما را آفریده «هریمن» قلمداد کرده، منطقه «پاختر» (= شمال) را به دلیل وجود سرما و یخبندان به محل زندگی اهریمنان و دیوان تشبیه کردند و حتی بعدها در هنگام تحوّل و تکامل باورهای مذهبی خود، دوزخ (جهنم) را به شکل مکانی سرد و یخ‌زده به‌تصویر کشیدند. این نوع نگرش به سرما و نفرت از یخبندان، به‌زودی در شاخه‌های دیگر ادیان آریایی - از جمله دین زرتشتی - نیز نهادینه شد. برای آگاهی از این باورهای زرتشتی-آریایی و آشنایی با چگونگی تصوّر بهشت و دوزخ در باور زرتشتیان، بنگرید به کتاب: «رداویراف‌نامه».

۵- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۶- یک نام عام برای تمام موجودات مضرّ اعم از گونه‌های مختلف حشرات و بندپایان و...

۷- مشخص نیست این نام اشاره به چه موجودی باشد. اما آشکار است که منظور از آن حشره‌ای مودی و آفت‌زاست که با زدن خسارت، موجبات زیان‌رسانی و ناراحتی مردمان را فراهم می‌کرده است. "دارمستتر" <<

بند ۶- سومین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «مرو نیرومند و پاک» بود. پس آن گاه «اهریمن همه تن مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «خواهش‌های به گناه‌آلوده» را بی‌آفرید.

بند ۷- چهارمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «بلخ زیبای افراشته‌درفش» بود. پس آن گاه «اهریمن همه تن مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «بروره»^۲ را بی‌آفرید.

بند ۸- پنجمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «نسایه» - در میان بلخ و مرو - بود. پس آن گاه «اهریمن همه تن مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «گناه سست‌باوری» را بی‌آفرید.

بند ۹- ششمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «هرات» - و دریاچه‌اش - بود. پس آن گاه «اهریمن همه تن مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «سرشک و اشک‌دیده»^۳ را بی‌آفرید.

بند ۱۰- هفتمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «وئَه کَرْتَه بد سایه»^۴ بود. پس آن گاه «اهریمن همه تن مرگ» سر رسید و به پتیارگی، پری «خُنئی تی» را بی‌آفرید که به "گرشاسپ" پیوست.^۵

>> با توجه به محتوای کلی بند، «سَکِیْتِیَه» را حشره‌ای موذی فرض کرده است که در میان غله و علوفه چهارپایان پنهان شده و گاوها با نشخوار کردن آن، دچار بیماری و مرگ می‌شدند. به طور کلی این بند به احتمال بسیار قوی، اشاره‌ای اساطیری به همه‌گیر شدن نوعی بیماری حیوانی در «سغد» است که هزاران سال پیش، شاید موجب مرگ گاوهای زیادی در منطقه گردید. گاو مهم‌ترین حیوان اهلی جماعت آریایی بود؛ چرا که شیر و گوشت آن برای تغذیه، پوست آن برای ساخت پوشاک، استخوان آن برای ساخت سلاح و فضله و اضافات آن برای روشن کردن آتش استفاده می‌شد. از همین روی، کیفیت زندگی اقوام قدیم ایرانی به شدت به گاو بستگی داشت. این وابستگی به اندازه‌ای بود که در کهن‌ترین اساطیر آریایی، گاو دومین آفریده پس از "کیومرث" تعبیر گردید و «روان گاو» (=گوشورون) یکی از نخستین نمادهای آفرینش و -بعدها- به عنوان نگهبان و نگهدار چارپایان و ستوران قلمداد گشت. امروزه نیز تقدس گاو در میان برخی قبایل آریایی تبار قابل مشاهده است که یقیناً بازمانده‌ای از این سابقه کهن سال تاریخی و اساطیری است. این خرافه در برخی از اقوام بدوی هندی همچنان رواج داشته و در سرزمین‌های فوق‌الذکر، گاو مورد پرستش قرار می‌گیرد.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۲- "اسفندیار جی" آن را «مورچه» ترجمه کرده اما "نیبرگ"، "دوستخواه" معنی آن را ناروشن دانسته‌اند.

۳- در ترجمه واژه دوم اختلاف نظر است. برخی آن را اشک، برخی شیون و زاری و برخی معانی دیگر ضبط کرده‌اند. در کل در سنت ایرانیان باستان، گریه و زاری و غم و اندوه، فعلی ناپسند محسوب می‌شد.

۴- احتمالاً «کابل».

۵- پری شهوت، بنابر اساطیر، او "گرشاسپ" را فریفت و "گرشاسپ" برای کام گرفتن از وی، به «آتش» اهانت کرد. «هورامزدا» از همین روی، "گرشاسپ" را وعده دوزخ داد. اما پس از پشیمانی "گرشاسپ" و <<

بند ۱۱- هشتمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «اوژوی دارای چراگاه‌های سرشار» بود. پس آن‌گاه «اهریمن همه‌تن‌مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «فرمانروایی ستمگرانه» را بی‌آفرید.

بند ۱۲- نهمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «خِنْتَه» در «گرگان» بود. پس آن‌گاه «اهریمن همه‌تن‌مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «کون‌مرزی»^۲ را بی‌آفرید.

بند ۱۳- دهمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «هَرَهوئیتی زیبا» بود. پس آن‌گاه «اهریمن همه‌تن‌مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «گناه خاک‌سپاری مُردگان»^۳ را بی‌آفرید.

بند ۱۴- یازدهمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «هیرمندِ رایومندِ فره‌مند» بود. پس آن‌گاه «اهریمن همه‌تن‌مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «جادوی زیان‌بارِ جادوان» را بی‌آفرید.

بند ۱۶- دوازدهمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «ری» بود که سه رَد در آن فرمانروایند.^۴ پس آن‌گاه «اهریمن همه‌تن‌مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «گناه برانگیختن سُست‌باوری» را بی‌آفرید.

>> میانجی‌گری «روان زرتشت»، «هورامزدا» یک فرصت دیگر به «گرشاسپ» داد. بدین‌گونه که وی پیش از مرگ، به خواب عمیقی فرو رفت و این خواب تا زمان برآمدن «اوشیدرماه» (و در برخی منابع تا روزگار برآمدن «سوشیانت سوم») ادامه می‌یابد تا در آن زمان با کشتن «اژی‌دهاک»، گناه خود را جبران نماید. برای آگاهی بیشتر بنگرید به پاورقی بند ۹۲ از «خورنه یشت» و داستان «روان گرشاسپ» از کتاب «روایات پهلوی».

۱- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۲- لواط

۳- در باورهای کهن‌سال آریایی و متعاقب آن در آموزه‌های دین زرتشتی، چهار عنصر «آب»، «خاک»، «آتش» و «هوا» مقدس بوده و آلوده‌کردن هر یک از آنان، گناهی بزرگ و نابخشودنی قلمداد می‌گشت. در عین‌حال نیز مُردارِ انسان‌ها و حیوانات، ناپاک دانسته می‌شد. از همین‌روی، دفن کردن مُردارِ آدمیزاد یا هر موجود دیگری در خاک را توهین به خاک و گناهی عظیم می‌دانستند. این تقدس به‌اندازه‌ای بود که سنت تدفین اموات در خاک، در ایران‌باستان رایج نبود و آن‌ها اموات را در طبیعت رها می‌کردند تا جانوران درنده، گوشت مُرده را بخورند. سپس استخوان‌های باقی‌ماندهٔ میت را به صورت دسته‌جمعی در دخمه‌هایی که «استودان» (= استخوان‌دان) نامیده می‌شد، قرار می‌دادند.

۴- در بند ۱۸ از هات ۱۹ «یسنا» آمده است که هر سرزمینی پنج رَد (بزرگ، سرور) دارد: «خانه‌خدا» (سرپرست خانوار)، «ده‌خدا» (کدخدا و ریش‌سفید روستا)، «شهربان» (فرماندار شهر)، «شهریار» (پادشاه کشور) و سرور و بزرگ تمام این‌ها نیز "زرتشت" است (به پاورقی بند ۱۷ از «مهر یشت» نیز توجه کنید). اما در «ری» تنها سه رَد فرمانروایی می‌کنند.

بند ۱۷- سیزدهمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «چَخَرَه نیرومند و پاک» بود. پس آن گاه «اهریمن همه تن مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «گناه نابخشودنی مُردار سوزان» را بیآفرید.

بند ۱۸- چهاردهمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «وَرَنَه چهار گوشه» بود که "فریدون" - فروکوبنده «آژی دهاک»- در آن [جا] زاده شد. پس آن گاه «اهریمن همه تن مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «دستانِ نابهنجارِ زنان^۲» و «گرمای سخت» را بیآفرید.

بند ۱۹- پانزدهمین سرزمین و کشوری که من^۱ آفریدم، «هفت رود»^۳ بود. پس آن گاه «اهریمن همه تن مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «دستانِ نابهنجارِ زنان^۲» و «گرمای سخت» را بیآفرید.

بند ۲۰- شانزدهمین سرزمین و کشوری که من آفریدم، «سرزمینِ گرداگردِ سرچشمه رود اَرَنگ»^۴ بود؛ [همان] جایی که «مردمان بی سر»^۵ زندگی می کنند. پس آن گاه «اهریمن همه تن مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «زمستانِ دیو آفریده» را بیآفرید.

فرگرد دوم

بخش نخست^۶

بند ۸- به [هنگام] شهریاری "جم"^۷، سی صد زمستان به سر آمد و این زمین پر از رمه ها و چارپایان و مردمان و سگان و پرندگان و آتش های سرخ فروزنده گردید؛ و [چون

۱- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۲- عادت حیض ماهانه زنان که خارج از موعد معمول؛ مثلا بر اثر استرس یا دلایل دیگر، جاری شود.

۳- پنجاب کنونی.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱۰۴ از «مهر یشت».

۵- دارمستتر "این عبارت را «مردمانی که فرمانروایانی برای خود نمی پذیرند» ترجمه کرده است که صحیح به نظر می آید. اما "جلیل دوستخواه" آن را با افسانه های اوایل قرون اسلامی که صحبت از «مردمانی در مرز ایران و چین که سر ندارند و چشم های شان روی شانه های شان قرار داشته است» یکی دانسته است.

۶- بندهای ۱ تا ۷ از این فرگرد، دربرگیرنده گفت و گویی میان "زرتشت" و «هورامزدا» است. خلاصه این بندها بدین صورت است که "زرتشت" از «هورامزدا» می پرسد: «آیا پیش از من کسی را برای پیامبری و دین آوری برگزیدی؟» و «هورامزدا» پاسخ می دهد: «جمشید پیشدادی را برای این کار برگزیدم اما او نپذیرفت؛ چرا که برای دین برداری و دین آگاهی آموخته نشده بود. او تنها پذیرفت که زمین را برای آسایش آفریده ها، گسترده و بالنده سازد.» مطمئنا این مقدمه نسبتا طولانی (به همراه بندهای ۹، ۱۳ و ۱۷ از همین فرگرد) از اضافات جدیدتر زرتشتیان در دوره میانه (هنگام تدوین اوستای نو) به متن اصلی بوده است، تا بدین ترتیب به این روایت کهنسال، هرچه بیشتر رنگ و بوی دینی دهند.

۷- بنگرید به پاورقی بند ۱۳۰ از «فروردین یشت».

شمار آفریده‌ها افزون گشت] رمه‌ها و چارپایان و مردمان بر این [زمین] جای [برای زیستن] نیافتند.

بند ۱۰- آن‌گاه "جم" به روشنی، به سوی نیمروز به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سوورای زرین»^۱ و به «أشتر»^۲، بسایید و بنواخت و چنین گفت: ای «سپندارمذ»^۳! به مهربانی فراخ رو و بیش فراخ شو که رمه‌ها و چارپایان و مردمان را برتابی.»

بند ۱۱- پس "جم" این زمین را یک‌سوم، بیش از آن‌چه که پیشتر بود، فراخی بخشید و به خواست و به کام خویش، رمه‌ها و چارپایان و مردمان بدان‌جا فراز رفتند؛ چونان که کام هرکس بود.

بند ۱۲- آن‌گاه به شهریاری "جم"، ششصد زمستان به‌سرآمد و این زمین پر از رمه‌ها و چارپایان و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخ فروزنده گردید؛ و [چون شمار آفریده‌ها افزون گشت] رمه‌ها و چارپایان و مردمان بر این [زمین] جای [برای زیستن] نیافتند.

بند ۱۴- آن‌گاه "جم" به روشنی، به سوی نیمروز به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سوورای زرین»^۱ و به «أشتر»^۲، بسایید و بنواخت و چنین گفت: ای «سپندارمذ»^۳! به مهربانی فراخ رو و بیش فراخ شو که رمه‌ها و چارپایان و مردمان را برتابی.»

بند ۱۵- پس "جم" این زمین را دو سوم، بیش از آن‌چه که پیشتر بود، فراخی بخشید و به خواست و به کام خویش، رمه‌ها و چارپایان و مردمان بدان‌جا فراز رفتند؛ چونان که کام هرکس بود.

۱- "شهرام هدایتی" و "مهرداد بهار" آن را سازی همچون شیپور و کرنا و نفیر ترجمه کرده‌اند، که اگر با مندرجات کتاب «گزیده‌های زادسپرم» تطبیق دهیم، می‌توان گفت که احتمالاً نظر دو پژوهشگر، درست باشد.

۲- افزاری ناشناخته است. "دارمستتر" آن را شمشیر ترجمه کرده است که به نظر نمی‌آید صحیح باشد. "بارتولومه" و "ولف" آن را تازیانه دانسته‌اند که احتمال درستی آن بیشتر است. همچنین "پورداوود" واژه فوق را چوبدستی تعبیر کرده است.

۳- از کهن‌ترین ایزدان آریایی و ایزدبانوی نگهبان زمین. «سپندارمذ» در کنار «آناهیته»، «امرداد»، «خرداد» و... از ایزدان مونث ایرانی بودند. همچنین بنگرید به پاورقی بند ۱ از هات ۵۶ «یسنا».

بند ۱۶- آن گاه به شهریاری "جم"، نهصد زمستان به سرآمد و این زمین پر از رمه‌ها و چارپایان و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخ فروزنده گردید؛ و [چون شمار آفریده‌ها افزون گشت] رمه‌ها و چارپایان و مردمان بر این [زمین] جای [برای زیستن] نیافتند.

بند ۱۸- آن گاه "جم" به روشنی، به سوی نیمروز به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سوورای زرین» و به «آشُترا»، بسایید و بناخت و چنین گفت: ای «سپندارمذ!» به مهربانی فراخ رو و بیش فراخ شو که رمه‌ها و چارپایان و مردمان را برتابی.»

بند ۱۹- پس "جم" این زمین را سه‌سوم، بیش از آنچه که پیشتر بود، فراخی بخشید و به خواست و به کام خویش، رمه‌ها و چارپایان و مردمان بدان جا فراز رفتند؛ چونان که کام هرکس بود.

بند ۲۰- ...و به کام خویش، رمه‌ها و چارپایان و مردمان بدان جا فراز رفتند؛ چونان که کام هرکس بود.^۱

بخش دوم^۲

بند ۲۱- "جمشید خوب‌رمه" بر کرانه «رود نیکوی دایتی» در «ایران‌ویج»^۳؛ با برترین مردمان، انجمن فراز برد. "جمشید خوب‌رمه" بر کرانه «رود نیکوی دایتی» در «ایران‌ویج»؛ همگام با مردمان گرانمایه بدان انجمن درآمد.

۱- این روایت جذاب و دل‌چسب که از بند ۸ آغاز شده و در بند ۲۰ به پایان رسید، یکی از شگفت‌انگیزترین و کهن‌سال‌ترین اساطیر ایرانی است که در «وندیداد» به یادگار باقی مانده است. این داستان، بایستی خاطره‌ای مبهم و غبارآلود از زمانی باشد که آریایی‌ها دچار پیشرفت‌های مادی چشم‌گیری شده، ثروتمند گشتند. تعداد نفوس‌شان زیاد گردید و به پیشرفت‌های مهمی در زمینه کشاورزی دست یافتند.

۲- این بخش شرح ساخت دژی است که "جمشید" برای محافظت از مردمان در برابر یک زمستان سخت و هولناک برپا کرد. این بندها، یکی از مهم‌ترین و کهن‌ترین داستان‌های اساطیری ایرانی هستند. از دل همین اسطوره است که بعدها، «سومری‌های باستان» اسطوره «اوئناپیشتم» و شرح کشتی‌سازی^۴ او برای نجات بشریت را ساخته، و قرن‌ها بعد، یهودیان آن اسطوره را مصادره کرده و داستان عبری "نوح کشتی‌ساز" را ساختند. این بخش از «وندیداد» از کهنسال‌ترین و قدیمی‌ترین اساطیر ایرانی است. باری باید توجه داشت که در زمان تالیف «اوستا» در دوره ساسانی، پاره‌ای عبارات که اکثراً به صورت پرسش و پاسخ میان «زرتشت» و «هورامزدا» است، توسط موبدان زرتشتی به متن اصلی الحاق شده است تا روایت موجود رنگ و بوی زرتشتی گیرد. این الحاقات شامل پاره‌ای از عبارات بندهای ۲۱، ۲۲، ۳۹ و ۴۰، به همراه تمامی بندهای ۳۱، ۳۲ و ۴۳ می‌باشد.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۱۰۴ از «آبان یشت».

بند ۲۲- (۱...) ای «جَمِ هورچهر» پسر «ویونگهان»! بدترین زمستان بر جهان استومند فرود آید که آن زمستانی سخت [دراز و] مرگ‌آور است. آن بدترین زمستان بر جهان استومند فرود آید که پربرف است. برف‌ها ببارند بر بلندترین کوه‌ها به بلندای آردوی^۲.

بند ۲۳- از سه [جای]، گاوها برسند: آن‌ها که در هراس‌آمیزترین جای‌ها هستند، آن‌ها که بر بلندای کوه‌ها هستند و آن‌ها که بر ژرفای روستاها هستند بدان کنده‌مان‌ها.

بند ۲۴- پیش از [آن] زمستان، در پی تازش آب، این سرزمین‌ها بارآور گیاهان باشند [اما پس از آن زمستان و] از آن پس که برف‌ها [همه‌جا را] بپوشانند، اگر جای پای رمه‌ای در جهان استومند دیده‌شود، جای شگفتی خواهد بود.

بند ۲۵- پس آن «وَر»^۳ را بساز؛ هر یک از چهار برش به درازای اسپرسی^۴، و تخمه‌های رمه‌ها و چارپایان و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخ فروزنده را بدان جا ببر. پس آن «وَر» را بساز؛ هر یک از چهار برش به درازای اسپرسی برای زیستگاه مردمان؛ هر یک از چهار برش به درازای اسپرسی برای آخور گاو و گوسپندان.

بند ۲۶- و بدان‌جای، آب‌ها را روان ساز در آبراهه‌هایی به درازای یک هاسر^۵. و بدان‌جای، گیاهان برویان همیشه سبز و خرم، همیشه خوردنی و نکاستنی. و بدان‌جای، خانه [ها] را بر پا ساز، خانه [هایی] بلندمرتبه، دل‌نواز با پیرامون دل‌نواز [ترا].

بند ۲۷- و بدان‌جای، بزرگ‌ترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های نرینگان و مادینگان روی زمین را فراز بر. و بدان‌جای، بزرگ‌ترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های چارپایان گوناگون روی زمین را فراز بر.

۱- با توجه به مندرجات بند پیشین، در انجمنی که میان بزرگان ایرانی برگزار گردید، بزرگان از "جمشید" درخواست‌هایی مبنی بر اتخاذ تدبیر، برای نجات از آفت زمستان سهمگین پیش‌روی را دارند. اما در آغاز این بند، عبارت: «آن‌گاه اهورامزدا به جم گفت» آمده است که حاصل دستکاری‌های دوره ساسانی است. احتمالاً به جای عبارت فوق، عبارتی شبیه به: «آن‌گاه آن مردمان گرانمایه به جم گفتند» در متن اصلی آمده بود.

۲- مشخص نیست این واژه، واحد اندازه‌گیری بوده باشد و یا مقصود همان «رود اساطیری آردویسور» است که در این‌جا به عنوان مثالی برای بلندی قرار گرفته است (دوستخواه).

۳- دژ و پناهگاه.

۴- به نقل از "جلیل دوستخواه"، در لغت به معنای «میدان اسب‌دوانی» است اما در این‌جا و در معنای جمله، واحدی است برای مسافت. در ایران باستان، واحدهای اندازه‌گیری راه‌ها، با فاصله‌های میدان اسب‌دوانی مرتبط بود. ظاهراً اندازه آن بایستی -هم در درازا و هم در پهنا- دو فرسنگ بوده باشد.

۵- از واحدهای اندازه‌گیری. در دوران ساسانیان این واحد برابر بود با یک فرسنگ یا کمی کمتر از آن. اما در متن فوق که قدمت محتوای آن کهن‌تر از دوران ساسانیان است، این واحد احتمالاً برابر با دو فرسنگ است.

بند ۲۸- و بدان جای، بذرِ همهٔ رُستنی‌هایی که بر این زمین، بلندترین و خوشبوترینند را فراز بر. و بدان جای، تخمِ همهٔ خوردنی‌هایی که بر این زمین، بلندترین و خوشبوترینند را فراز بر. و [آن‌ها را] برای ایشان جفت‌جفت کن و از میان‌نارفتنی؛ برای ایشان که مردمانِ ماندگار در آن «وَر» هستند.

بند ۲۹- مباد که گوژپشت، گوژسینه، بی‌پشت، خُل، دُریوکه^۱، فریفتار، کسُویش^۲، ویزباریش^۳، تباه‌دندان، پیسِ جداکرده‌تن و هیچ‌یک از داغ‌خوردگانِ اهریمن^۴ بدان جای [آراه یابند].

بند ۳۰- [پس] در بلندترین جای «وَر» [نه گذرگاه]، در میانهٔ «وَر» [شش گذرگاه] و در پایینِ «وَر» [سه گذرگاه بساز. هزار تخمهٔ نرینگان و مادینگان را در گذرگاه‌های بلند [بگذار]، ششصد [تخمهٔ نرینگان و مادینگان را] در گذرگاه‌های میانه [بگذار]، و سیصد [تخمهٔ نرینگان و مادینگان را] در گذرگاه‌های پایین بگذار. آن‌ها را به «سوورای زرین»، بدان «وَر» بران و بدان «وَر» دری و پنجره‌ای بساز.

بند ۳۲- آن‌گاه "جم" این زمین را به پاشنه بسپرد و به دست بورزید؛ بدان‌گونه که اکنون مردمانُ خاکِ شفته را نرم می‌کنند.

بند ۳۳- آن‌گاه "جم" آن «وَر» را بساخت: هریک از چهار برش به‌درازای اسپرسی، و تخمه‌های رمه‌ها و چارپایان و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخ فروزنده را بدان‌جا ببرد. آن‌گاه "جم" آن «وَر» را بساخت: هریک از چهار برش به‌درازای اسپرسی برای زیستگاهِ مردمان؛ هریک از چهار برش به‌درازای اسپرسی برای آخورِ گاوان و گوسپندان.

بند ۳۴- پس بدان‌جای، آب‌ها را روان ساخت در آبراهه‌هایی به‌درازای یک هاسر. و بدان‌جای، گیاهان برویانید همیشه سبز و خرم، همیشه خوردنی و نکاستنی. و بدان‌جای، خانه [ها] را بر پا ساخت، خانه [هایی] بلندمرتبه، دل‌نواز با پیرامونِ دل‌نواز [ترا].

بند ۳۵- و بدان‌جای، بزرگ‌ترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های نرینگان و مادینگان روی زمین را فراز برد. و بدان‌جای، بزرگ‌ترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های چارپایانِ گوناگون روی زمین را فراز برد.

۱- زنازاده (؟)

۲- "پورداوود" آن را «دیو کین و کیفر» ترجمه کرده است.

۳- معنای آن نامشخص است.

۴- یعنی افرادی که دچار نقص جسمی یا روانی هستند.

بند ۳۶- و بدان جای، بذر همه رُستنی‌هایی که بر این زمین، بلندترین و خوشبوترینند را فراز برد. و بدان جای، تخم همه خوردنی‌هایی که بر این زمین، بلندترین و خوشبوترینند را فراز برد. و آن‌ها را برای ایشان جفت‌جفت کرد و از میان‌نارفتنی؛ برای ایشان که مردمان ماندگار در آن «وَر» هستند.

بند ۳۷- و بدان جای، [راه‌اند-یافتند] گوژپشت، گوژسینه، بی‌پشت، خُل، دُرِیوکه، فریفتار، کسویش، ویزباریش، تباه‌دندان، پیسِ جداکرده‌تن و هیچ‌یک از داغ‌خوردگان اهریمن.

بند ۳۸- [سپس] در بلندترین جای «وَر» نُه [گذرگاه]، در میانه [«وَر»] شش [گذرگاه] و در پایین [«وَر»] سه گذرگاه ساخت. هزار تخمه نرینگان و مادینگان را در گذرگاه‌های بلند [بگذاشت]، ششصد [تخمه نرینگان و مادینگان را] در گذرگاه‌های میانه [بگذاشت]، و سیصد [تخمه نرینگان و مادینگان را] در گذرگاه‌های پایین بگذاشت. آن‌ها را به «سوورای زرین»، بدان «وَر» براند و بدان «وَر» دری و پنجره‌ای ساخت.

بند ۴۰- [بدان جای] پدیدار شدن و پنهان گشتن ستارگان و ماه و خورشید، یک بار [در سال] دیده می‌شود.

بند ۴۱- و ایشان اهرآ روز را چون سالی می‌پندارند. و [بدان جای] از [آمیزش] جفتی نرینه و مادینه به چهل زمستان، نرینه‌ای و مادینه‌ای زاده شوند، همچنین است از چارپایان گوناگون. و این مردمان در آن خانه‌های «وَرِ جَم‌گرد»^۲ نیکوزیست‌ترین زندگانند.

فرگرد نوزدهم

بخش نخست^۳

بند ۱- «اهریمن مرگ‌آفرین»، سالار دیوان، از «سرزمین آپاختر»^۴، از «سرزمین‌های

۱- بندهای ۴۰ و ۴۱ شرح زندگانی جاودانه مردمانی است که در «وَرِ جَم‌گرد» زندگی می‌کنند. بنابر اعتقاد نیاکان، این افراد همواره زنده بوده و در تندرستی کامل می‌زییند.

۲- به معنای: «دژی که جمشید بنا کرد».

۳- این بخش بازگو کننده یکی از کهن‌ترین روایات زرتشتیان است که به ظن قوی در نخستین سال‌های پس از مرگ "زرتشت" سروده شده است. متن اصلی داستان در «اوستای تدوین‌شده در دوره ساسانی» دچار دست‌کاری‌هایی شده است. این تحریفات شامل: دعای «آهون ویریه» و تکرار یک بند از فرگرد هشت در بند ۲ به همراه تمام بندهای ۸ تا ۱۰ می‌باشد.

۴- چهار جهت اصلی در ادبیات باستانی ما: «آپاختر=شمال»، «نیمروز=جنوب»، «خاور=شرق» و «باختر=غرب». در باورهای آریایی، «آپاختر» (شمال) محل «دوزخ» و جایگاه «دیوان» قلمداد می‌شد. <

آپاختر» به پیش تاخت. «اهریمن مرگ آفرین نیرنگ باز تباہ کار» چنین گفت: ای «دُروج»! به سوی "زرتشتِ آشون" بتاز و او را تباہ کن. «دُروج»^۱ و «بویتی»^۲ و «مَرشَوَنه»^۳، تاخت کنان بیامدند.

بند ۲- "زرتشت" به بانگ بلند (...^۴) نیایشی برخواند، آب‌های نیک «رودِ دایتی نیک» را بستود و به پیروی از دادِ مزداپرستانِ خستو شد. «دُروج» و «بویتی» و «مَرشَوَنه»، هراسان بگریختند.

بند ۳- «دُروج نیرنگ باز»، «اهریمن» را چنین گفت: ای «اهریمن تباہ کار»! «فره زرتشت» چنان بزرگ است که من کشتن وی را از هیچ راهی شدنی نمی‌دانم. [در این هنگام] "زرتشت" در نهادِ خویش، دیوان و دُروندانِ تباہ کار را دید و با خود اندیشید [که] آنان از برای کشتن من، به هم‌سخنی نشستند.

بند ۴- "زرتشت" از جای برخاست و بی‌هیچ ترسی از بیم «اهریمن» و دشواری چیستان‌های بدخواهانه او، سنگی به اندازه خانه‌ای را که از «اهوره‌مزدای آفریدگار» گرفته بود، در دستانِ خویش به چرخش در آورد. «اهریمن» پرسید: تو که بر فراز کوهی در کرانه «رودِ دِرجا»^۵ در خانه "پوروشَسپ" (پدر زرتشت) ایستاده‌ای، این سنگ را از کجای این زمینِ پهناور گوی‌سان^۶ دورکرانه برگرفته و برای چه آن را به چرخش درآورده‌ای؟

بند ۵- "زرتشت" به «اهریمن» پاسخ داد: ای «اهریمن تباہ کار»! من آفرینشِ دیو را فرومی‌کوبم. من «نسوی^۷ دیواآفریده» را فرومی‌کوبم. من «پریِ خَنَشی‌تی^۸ دیواآفریده» را

>> این اعتقاد، احتمالاً به همان ماجرای شیوع یخبندان در سرزمین‌های شمالی که منجر به مهاجرت آریاییان گردید، بازمی‌گردد.

۱- پلیدی؛ در این جا «دیو آفریننده پلیدی».

۲- «بویتی» در شمار دسته‌های بزرگ از دیوان قرار دارد که «دیواآساترین دیوان» خوانده شده‌اند. "پورداوود" آن را «دیو بُت‌پرستی» دانسته است و "دوستخواه" ضمن تایید نظر "پورداوود"، معتقد است که این واژه، سرمنشاء واژه‌های «بوت» (پهلوی) و «بُت» (فارسی) است. "مهرداد بهار" اما ارتباط «بویتی» با «بُت» و «بُت‌پرستی» را قاطعانه رد می‌کند.

۳- دیو زوال و فراموشی.

۴- در این جا یک دعای زرتشتی و سپس بخشی از بند ۱۹ از فرگرد ۸ آمده که از افزوده‌های جدید است.

۵- اوستایی: «دِرَجِیه پیتی زبرهه»؛ پهلوی: «دِرَجِن زبار» به معنای: «دِرجای آن سوی تپه»؛ رودی که "زرتشت" بر فراز کوهی در کرانه آن، نخستین بار دین «اهورامزدا» را پذیرفت و پیام‌آور آن گردید.

۶- یک سند کهن سال دیگر مبنی بر آگاهی ایرانیان باستان از گرد بودن زمین.

۷- نام دیوی که بر پیکر مُردگان فرمان می‌راند و اگر کسی به مُردار نزدیک شود یا به آن دست بزند، «نسو» از همه سوراخ‌های تن او به درون پیکر وی راه یافته و او را می‌آلاید.

۸- پری (=دیو ماده) شهوت که «اهریمن» آن را برای گمراه کردن آفریده‌های اهورایی بیافرید. بنابر برخی روایات، همین پری بود که "گرشاسپ" را به هم‌خوابگی با خویش ترغیب کرد و در این میان، او را وادار به <<

فرومی کوبم. تا بدان روز که "سوشیانتِ پیروز و دیوافکن" از «دریای کیانسیه» از سرزمین نیمروز، از سرزمین‌های نیمروز، پا به پهنه گیتی بگذارد.

بند ۶- «اهریمن نیرنگ‌باز»؛ آفریدگار جهانِ بدی، دگرباره به او گفت: ای "زرتشتِ اَشَوَن"! آفریده‌های مرا نبود مکن. تو پسرِ "پوروشَسپ" هستی و از مادرِ خویش زاده شده‌ای^۱. تو از دینِ نیکِ مزداپرستان روی‌بگردان تا از آن کامروایی که آن کشندهٔ مردمان^۲ -فرمانروای جهان- از آن برخوردار بود، بهره‌مند شوی.

بند ۷- "اسپیتمان زرتشت" در پاسخ به «اهریمن» چنین گفت: نه! من هرگز از دینِ نیکِ مزداپرستان روی‌برنگردانم. اگرچه تن و جان و روانم از هم بگسلد.

بخش دوم^۳

بند ۲۸- (...^۴) بدان‌هنگام که روزگارِ زندگی کسی سپری شود و بمیرد، دیوانِ بدکارِ دوزخی بر او می‌تازند. چون سومین شب بگذرد و بامداد، پگاه پدیدار گردد و روشنایی برآید و «ایزد مهر»؛ [آن] دارندهٔ بهترین رزم‌افزارها، کوهسارانِ سراسر شادی‌بخش را سرشار کند و خورشید سر بزند...

بند ۲۹- ...دیوی که او را «ویزَرشَه»^۵ خوانند، روان‌های دُرَوندانِ تباه‌کارِ درگناه‌زیسته را فروبسته می‌برد. روانِ دُرَوندانِ تباه‌کار و نیکوکار، هر دو از «راهِ زُرَوان‌ساخته» که به

>> اهانت و خاموش کردن آتش نمود و بدین ترتیب وی را گناهکار ساخت. همچنین بنگرید به پاورقی بند ۱۰ از فرگرد ۱ «وندیداد».

۱- در گزارش پهلوی (=زند) «وندیداد» این نیز جمله آمده است: «نیاکان تو مرا می‌پرستیدند؛ [پس] تو نیز مرا پرستش کن.»

۲- اشاره به «آزی‌دهاک».

۳- بیشتر بندهای این بخش شامل پرسش و پاسخ‌هایی است میان "زرتشت" و «هورامزدا» که بیشتر جنبهٔ فقهی دارد. به نظر می‌رسد که از دیگر فرگردهای فقهی «وندیداد» اندکی کهن‌سال‌تر باشد اما با این حال باز هم نمی‌توان قدمت آن را خیلی کهنه دانست. تنها بندهای ۲۸ تا ۳۴ که دارای باورهایی کهن؛ مبنی بر چگونگی احوالِ روانِ مردم پس از مرگ می‌باشند، به احتمال قریب به یقین از فقره‌های قدیمی این بخش هستند.

۴- در ابتدای این بند برای ایجاد پیوند با بندهای قبلی -که از بندهای جدیدتر هستند- عبارت: «هورامزدا پاسخ داد» اضافه شده است.

۵- به معنای: «کسی که چیزی یا کسی را به هر سویی می‌کشد»؛ وظیفهٔ او آن است که روانِ گناهکاران را با زنجیر تا «چینوت‌پُل» بکشد. در مقابل او، «نَریوَسَنگ» است که روانِ پاکان و مردمان نیکوسرشت را با احترام تا «چینوت‌پُل» همراهی می‌کند.

«چینوت پُل»^۱ می پیوندد، می گذرند. بر سر «چینوت پُل»، آنان پاداشِ کردارهای نیکِ جهانی را که پیش از آن جان و روانِ خویش به جای آورده اند، می جویند.

بند ۳۰- پس آن هنگام، دوشیزه‌ای خوش اندام، نیرومند، بلندبالا، بازناسنده، آراسته و برازنده، کارآمد و چیره‌دست و بسیارزیرک - با سگ‌هایی در دو سوی او - فرامی‌رسد. او روانِ نیکوکار را از فرازِ «البرز کوه» و از «چینوت پُل» می‌گذراند و در برابر ایزدانِ مینوی جای می‌دهد.

بند ۳۱- «وهُومَنَه»^۲ از سریرِ زرینِ خویش برمی‌خیزد و بانگ برمی‌آورد: ای اَشون! چگونه از آن جهانِ پراسیب به این جهانِ جاودانه درآمده‌ای و به سوی ما می‌آیی؟

بند ۳۲- روان‌های نیکوکاران به شادکامی به نزدیکِ اورنگِ زرینِ «اهوره مزدا»، به نزدیکِ تخت‌های زرینِ «امشاسپندان»، به «گَرزُمان»، به سرایِ «اهوره مزدا»، به سرایِ «امشاسپندان»، به سرایِ همهٔ دیگر مینویانِ اَشون می‌رسند.

بند ۳۳- دیوانِ تباه‌کارِ بدکردار پس از مرگِ اَشونِ مردی که خود را از آلائش پالوده باشد، چنان از بوی خوشِ روانِ او می‌هراسند که گوسفندی گرگ‌زده.

بند ۳۴- روان‌های نیکوکاران در آن جا با «ایزد نَریوسَنگ»^۳ - دوستِ «مزدا اهوره» - همنشینی می‌کنند.

بخش سوم^۴

بند ۴۳- «اَهریمن مرگ‌آفرین»، سالارِ دیوان، «اَیندَرَه دیو»، «سَورَوَه دیو»،

۱- پلی که روانِ مردمان پس از گذر از آن؛ بنا به ثواب‌ها یا گناه‌هایی که در زندگی کرده‌اند، راهی بهشت (در آن سوی پل) یا دوزخ (در زیر پل) می‌شود. در «کتاب نهم دین‌گرد» آمده است: هنگامی که فردی نیکوکار از روی این پل عبور می‌کند، پهنای پل به اندازهٔ ۹ نیزه گسترده شده تا او به آسانی از آن بگذرد. و هنگامی که فردی بدکردار از آن می‌گذرد، پهنای آن به اندازهٔ لبهٔ تیغی محدود می‌گردد تا وی از آن جا به پایین (به دوزخ) بیافتد. این روایت، در اسلام با عنوان «عبور از پل صراط» مطرح شده است.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۴۶ از «خورنه یشت».

۳- اوستایی: «نَریوسَنگَه»؛ پهلوی: «نَریوسَنگ»؛ فارسی: «نَرسی»؛ ایزدِ پیام‌آور و پیکِ «اهورامزدا» است. «نَریوسَنگ» و «سروش» همکار و خویش‌کارِ یکدیگرند.

۴- این بخش، شرح داستانی کهن‌سال از زاده‌شدنِ "زرتشت" است که به نظر می‌رسد ناقص باشد.

۵- بنابر کهن‌ترین باورهای هندوایرانی، او یکی از نزدیک‌ترین یارانِ «اَهریمن» و هماورِدِ «امشاسپند اردیبهشت» است. در «ریگ‌ودا» وی همان «اَیندرا» خدای بزرگِ هندوان است که از وی به عنوان «خدای آب» و «خدای جنگ» نام برده شده است.

۶- از نزدیک‌ترین یارانِ «اَهریمن» و هماورِدِ «امشاسپند شهریور» است.

«نانگ هیثیه^۱ دیو»، «توروی^۲ دیو»، «زیربچ^۳ دیو»، «دیو خشم خونین درفش^۴»، «آکتشه^۵ دیو»، «زاورون^۶ دیو کشنده پدران»، «بویتی^۷ دیو»، «درویوی^۸ دیو»، «دیوی^۹ دیو»، «کسوی^۵ دیو»، «پیتی شه^۵ دیو» و «مرشوته^{۱۰}» دیوآساترین همه دیوان، نگران و اندیش‌ناک بدین سوی و آن سوی می‌رفتند.

بند ۴۴- «اهریمین نیرنگ باز تباه کار مرگ آفرین» چنین گفت: چرا درنگ کردیم؟ دیوان تباه کار بدسرشت بر فراز «آرزور»^{۱۱} گردآیند.

بند ۴۵- دیوان تباه کار بدسرشت، دویدند و گریختند. دیوان تباه کار بدسرشت، دیودند و به بدچشمی نگریستند. دیوان تباه کار بدسرشت، دویدند و بانگ برآوردند: بر فراز «آرزور» گردآییم...

بند ۴۶- ...هم‌اکنون "زرتشت آشون" در خانه "پوروشسپ" زاده شد. چگونه کشتن او را به انجام رسانیم؟ هستی او، خود رزم‌افزاری دیوافکن است. اوست که با دیوان و دروجان و دیوپرستان و «نسوی دیوآفریده» بستیزد و دروغ دروغ‌گویان را ناچیز کند.

بند ۴۷- دیوان تباه کار بدسرشت، دویدند و گریختند. دیوان تباه کار بدسرشت، به ژرفای تاریکی، به دوزخ سهمناک گریختند. (...^{۱۲})

فرگرد بیستم^{۱۳}

بند ۲- نخستین پزشک خردمند [کاردان] فرخنده توانگر فره‌مند روپین تن پیشداد،

۱- دیو ناخشنودی و خیره‌سری و غرور. هم‌اورد «ایزدبانو سپندارمذ» است.

۲- دیو تشنگی که آب را زهرآگین می‌کند. هم‌اورد «ایزدبانو خرداد» است.

۳- به معنای «زرد رنگ» یا «سبز رنگ». او دیو گرسنگی است و هم‌اورد «ایزدبانو آمداد» می‌باشد.

۴- دیو خشم و از بی‌رحم‌ترین و پلشت‌ترین دیوان. هم‌اورد «ایزد سروش» است.

۵- از دیوان.

۶- دیو آورنده پیری.

۷- بنگرید به پاورقی بند ۱ از فرگرد ۱۹ «وندیداد».

۸- دیو دریوزگی و گدایی.

۹- «پورداوود» این نام را «دیو فریب» ترجمه کرده است.

۱۰- دیو زوال و نابودی.

۱۱- دروازه دوزخ.

۱۲- در این جا دعای معروف «آشم و هو» آمده است که از افزوده‌های جدیدتر زرتشتیان است.

۱۳- در این «فرگرد»، تمام بند ۱ و عباراتی در لابلای بندهای ۲ (گفتگوی اهورامزدا و زرتشت) و ۳ (نسبت دادن بیماری‌ها به اهریمن) و ۴ (ضمیر «من» که منتسب به اهورامزداست) و تمام بندهای ۵ تا ۱۴ (یه جز بند ۱۲)، از اضافات جدیدتر وارد شده به متن اصلی است، تا به این روایت کهنسال، رنگ و بوی دینی دهند.

"ثریته"^۱ بود که بیماری را به بیماری بازگرداند، که مرگ را به مرگ بازگرداند، که نخستین بار، نوکِ دشنه و آتشِ تب را از تنِ مردمان دور براند.^۲

بند ۳- او بود که به جستجوی داروها و شیوه‌های درمان برآمد و «امشاسپند شهریور»^۳ برای پایداری در برابر بیماری، در برابر مرگ، در برابر درد و تب، در برابر ناخوشی و پوسیدگی و گندیدگی - که اهریمن به پتیارگی خویش برای آسیب‌رسانی به تنِ مردمان آفرید- داروها و شیوه‌های درمان را بدو بخشید و آموخت...

بند ۴- و من گیاهان دارویی را که صدها و هزارها و ده‌هزارها، گرداگردِ «درختِ گوکرنه»^۴ روئیده است، بدو فرو فرستادم.

بند ۱۲- بشود که «آیریمنه»^۵ گرامی «همه» گونه‌های بیماری‌ها و مرگ‌ها را، همه جادوان و پری‌ها را و همه «جینی‌های»^۶ تباه‌کار را فروکوبد.

فرگرد بیست‌ویکم

بند ۱- درود بر «گاو پاک»^۷. درود بر تو ای «گاو نیکوکار». درود بر تو که افزونی‌بخشی. درود بر تو که می‌رویانی، درود بر تو که بهترین آشون و آشون‌هنوززاده‌نشده را بهروزی می‌بخشی. درود بر تو که «جهی» و «آشموغِ نآشون» و فرمانروای ستمگر را نابود می‌سازی.

بند ۲- ای «ابر» بیا! شتابان بیا! در درازنای آسمان، از میانِ هوا به سوی زمین، هزار دانه [و] ده‌هزار دانه باران بباران. (...)^۸ چنین گوی تا همه بیماری‌ها را به یک‌باره نابود

۱- پدر "گرشاسپ"، پهلوان بزرگ ایرانی است. او نخستین کسی بود که به فراگیری «دانش پزشکی» پرداخت و به مبارزه با بیماری‌ها به‌پاخاست.

۲- یعنی وی نخستین کسی بود که فردِ زخمی و شمشیرخورده؛ و همین‌طور فردی که دچار تب و لرز شده بود را درمان کرد.

۳- اوستایی: «خُشَرَوَیْرَیَه»؛ ایزدِ نگهبان فلزات. واژه «امشاسپند» از افزوده‌های بعدی است.

۴- «هوم سپید» که در اساطیر ایرانی و هندی، «شهریارِ گیاهان دارویی» خوانده شده‌است. این واژه بسیار قدیمی است. در ابتدای این بند، ضمیر «من» (اشاره به اهورامزدا) برای ارتباط‌یافتن این بند با بندِ الحاقیِ نخست، به متن اصلی اضافه شده است.

۵- ایزد دوستی و پیوند و آرامش. او را نخستین پزشکِ مینوی شمرده‌اند که درمانِ ناخوشی‌ها در دست اوست. در «ریگ‌ودا»، «آریمن» ایزدی است بزرگ که نام او همواره در کنار «مهر» و «ورونا» آمده است.

۶- «جلیل دوستخواه» می‌گوید که «جینی» نام موجودی است که گندِ بیماری‌های گوناگون برآمده از دخمه‌های آلوده را در اندام‌های مردمان به اندازه یک‌سوم نیرومندتر می‌کند. «دارمستتر» این نام را با «جهی» یکی می‌داند. برخی نیز آن را معادل «جن‌های کافر» نوشته‌اند که از ریشه خطاست.

۷- بنگرید به پاورقی بند ۴۳ از «فروردین یشت».

۸- در این جا عبارت «ای زرتشتِ آشون» آمده است که از اضافات جدیدتر است.

سازی، تا مرگ را به یکباره نابود سازی، تا همه بیماری‌های پدیدآورنده «جینی» را به یکباره نابود سازی، تا همه مرگ پدیدآورنده «جینی» را به یکباره نابود سازی، تا «گذه»^۱ و «آپه گذه»^۱ را نابود سازی.

بند ۳- اگر بیماری مرگ‌زا، شامگاهان فراز آید، درمان آن در بامدادان است. [همچنین] اگر بیماری مرگ‌زا، بامدادان فراز آید، درمان آن در شامگاهان است. [همچنین] اگر بیماری مرگ‌زا، شب‌هنگام فراز آید، درمان آن در بامدادان است. بشود که باران، آب‌های تازه فروربارد، خاک را نو سازد، درختان را سرسبز کرده و نوتندرستی و نوتوانمندی در کار درمان پدید آورد.

بند ۴- ای «ابر!» «دریای فراخ‌کرت» جای گردآمدن همه آب‌هاست.^۲ تو نیز بر آ و به بالا فراز رو و به زمین فرود آی. به زمین فرود آی و به بالا فراز رو. (...)^۳

بند ۵- ای «خورشید تیزاسب!» بر آ از فراز «البرز» و در درازنای آسمان بچرخ و بر جهان فروغ بیافشان. (...)^۴ در درازنای راهی که ایزدان ساخته‌اند، راهی آبی که آنان گشوده‌اند.^۵

بند ۸- ای «ابر!» «دریای فراخ‌کرت» جای گردآمدن همه آب‌هاست. تو نیز بر آ و به بالا فراز رو و به زمین فرود آی. به زمین فرود آی و به بالا فراز رو. (...)^۶

۱- نام نوعی بیماری است که از چند و چون آن آگاهی بیشتری در دست نیست. به دلیل نبود نمونه مشابه این واژه در متون دیگر و نبود توضیحات در باب این واژه در «زند اوستا» تطبیق آن با بیماری‌های شناخته شده عملاً غیرممکن است.

۲- ایرانیان بر این باور بودند که سرچشمه «آب» و «روشنایی» یکی است. دلیل این اعتقاد از آنجایی بود که روشنایی (خورشید) از فراز «البرز» (برای دانستن جایگاه البرز بنگرید به پاورقی بند ۱۳ از مهریشت) برآمده و رودها نیز از «قله‌های البرز» سرازیر می‌گردند. ریشه ضرب‌المثل متداول «آب، روشنایی است» - که همچنان تا امروز نیز بر زبان‌ها جاری است - از همین جاست.

۳- در پایان این بند عبارتی آمده است با این مضمون: «ای آن که اهورامزدا راهی در بلندا را برای برآمدن و بالیدن تو پدید آورده است! بر آی و به چرخش در آی» که بایستی از افزوده‌های جدیدتر دوران ساسانی باشد.

۴- در اینجا عبارت: «در درازنای راه اهورامزدا» آمده است که بایستی از افزوده‌های جدید باشد.

۵- منظور از «راهی آبی» چشم‌انداز نقاط مرتفع کوهستانی است که در ترکیبی از «مه» و «باران»، منظره‌ای چشم‌نواز را به وجود می‌آورد.

۶- بنگرید به پاورقی بند ۵۹ از «فروردین یشت».

۷- بنگرید به پاورقی بند ۴ از فرگرد ۲۱.

بند ۹- ای «ماهِ دربرگیرندهٔ تخمهٔ گاو»^۱ بر آ از فرازِ «البرز» و در درازنای آسمان بچرخ و بر جهان فروغ بیافشان. (...)^۲ در درازنای راهی که ایزدان ساخته‌اند، راهی آبی که آنان گشوده‌اند.^۳

بند ۱۷- ای «خورشید»! ای «ماه»! ای «ستارگان»! با خروش برآیید! [از برای] دور راندنِ «کخوژی»^۳ را، دور راندنِ «آپهی»^۴ را، دور راندنِ «جَهی» به جادو خو گرفته را.

۱- بر پایهٔ اساطیر ایرانی، در آغاز خلقت، هنگامی که "کیومرث" و «گاو نخستین» پس از یورش «اهریمن» از بین رفتند، «هورامزدا» نطفه‌های درون بدنِ «گاو» را که بسیار درخشان بودند، به «ماه» برد. درخشندگیِ «ماه» در نیمه‌شب‌ها از همین روی است. سپس از آن نطفه‌ها، «گاوِ نر» و «گاوِ ماده» زاده شدند که اینان با یکدیگر جفتگیری کرده و ۲۷۰ نوع از جانوران و حیوانات را پدید آوردند. برای آگاهی بیشتر بنگرید به کتاب «بندهشن».

۲- بنگرید به پاورقی بند ۵ از فرگرد ۲۱ «وندیداد».

۳- به معنای: «کسی که از روشنایی می‌کاهد»؛ صفتی است برای «اهریمن».

۴- به معنای: «نازایی»؛ صفتی است برای «اهریمن».

ماتیگان یوشت فریان؛ اسطوره فراموش شده ایرانی

پیش‌گفتار

کتاب ارزشمند «ماتیگان یوشت فریان» از شگرف‌ترین و دلچسب‌ترین یادگارهای نیاکان ماست که به زبان پارسی‌میانه (پهلوی) و در زمان ساسانیان نوشته شده است. «یوشت» پسر - و یا شاید از نوادگان - بزرگ‌زاده‌ای به نام «فریان» بود که در شهر «پرسش‌گزاران» زندگی می‌کرد. در اساطیر ایرانی، «فریان» بزرگ‌مردی بود از «توران‌زمین» که به حمایت از «زرتشت» برخاست و از همین‌روی، «زرتشت» در «گاهان»^۱ - دست‌نخورده‌ترین بخش از «اوستا» - او را در شمار یاران خویش نام برده و از «هورامزدا» خواهان برکت و بزرگی این شخص و اخلاف او گردید. همچنین در کهن‌ترین «یشت‌ها»^۲ نیز به اختصار ذکری از این کهن‌داستان رفته است که اصالت و قدمت بسیار بالای این افسانه در میان ایرانیان را آشکار می‌سازد. کتاب پهلوی «داتستان دینیک»^۳، «یوشت فریان» را فردی غیرزرتشتی اما در شمار ارادتمندان به دین زرتشتی نام برده است. در کتاب «زند بهمن یشت»^۴ نیز ذکر ماجرای آمده است که در پس آن، «زرتشت» به درگاه «هورامزدا» نماز برده و از وی می‌خواهد تا «یوشت فریان»، «گوپدشاه»^۵ و «پشوتن»^۶ را فناپذیر و بی‌مرگ گرداند.

این ماجرای جذاب، از جایی آغاز می‌شود که جادوگری به نام «آخت» در طمع یورش به شهر «پرسش‌گزاران»، می‌کوشد تا با لشگریانش که متشکل از دیوان و بدخویان بودند، شهر را چپاول کند. اما از آنجا که این شهر -ظاهراً بنابر دعای «زرتشت» برای «خاندان

۱- گاهان؛ یسنا هات ۴۶، بند ۱۲

۲- آبان‌یشت، کرده ۲۰، بندهای ۸۱ تا ۸۳

۳- فصل ۹۰؛ بندهای ۱-۳

۴- فصل ۲؛ بند ۱

۵- بنگرید به پاورقی بند ۷۷ از «خورنه یشت» در همین کتاب.

۶- بنگرید به پاورقی بند ۹۸ از «فروردین یشت» در همین کتاب.

فریان»- تحت حمایت فره‌ایزدی و «امشاسپندان» است، هیچ نیرویی توان نابودی آن را ندارد مگر نیروی جهل و نادانی. پس «آخت‌جادو» با آگاهی از این موضوع، درون شهر شده و می‌کوشد تا برای دور راندن فره‌ایزدی از شهر، نادانی را بر آن‌جا حاکم سازد. از همین‌روی نوجوانان پانزده‌ساله را به حضور خویش فراخوانده و شروع به پرسیدن سوالاتی علمی از هر یک آن‌ها می‌نماید. سپس هرکس که پاسخ را نمی‌داند، در شمار نادانان قرار گرفته و فره‌ایزدی از او دور گردیده و «آخت» در دم او را می‌کشد. در این میان، فردی به نام "مه‌راسپند" که از پیران و خردمندان شهر است؛ جوانی دانا به نام "یوشت فریان" را برای این مباحثه معرفی می‌کند. در همان آغاز کار، "یوشت" خردمندی خود را نشان داده و دو طلسمی را که «آخت» با خود به همراه دارد باطل می‌سازد. «آخت‌جادو» آگاه می‌شود که "یوشت فریان" با دیگران تفاوت دارد، پس خود را برای یک مبارزه طولانی آماده می‌کند. بدین منظور ۳۳ پرسش پیچیده را مطرح کرده و برای پیروزی در این مبارزه علمی، از تمام توانایی خویش بهره می‌گیرد. این پرسش‌ها گاه فلسفی، گاه دینی، گاه اخلاقی، گاه اطلاعات عمومی، گاه از ستاره‌شناسی، گاه از ریاضیات و گاه سوالاتی بچه‌گانه است. "یوشت" اما با نیروی خرد و یاری «امشاسپندان»، به تمام ۳۳ پرسش پاسخ داده و سپس ابتکار عمل را در دست گرفته و سه سوال پیچیده از «آخت‌جادو» می‌پرسد. «آخت» برای یافتن پاسخ سوالات، نیرنگی به کار بسته و به دوزخ می‌رود تا از «اهریمن» یاری بخواهد. «اهریمن» اما از یاری رساندن به او خودداری می‌کند؛ چه در صورت آگاهی «آخت‌جادو» از پاسخ این سه پرسش، وی به‌گونه فزاینده‌ای نیرومند گشته و تهدیدی برای «اهریمن» خواهد شد. «آخت» ناکام و مضطرب به میدان مبارزه بازگشته و با ناامیدی از دادن پاسخ به سه پرسش "یوشت"، اعلام ناتوانی می‌کند. پس "یوشت فریان" دعایی خوانده و با کمک یک کارد مقدس، به «آخت‌جادو» یورش برده و او را از بین می‌برد. با این پیروزی بزرگ، افزون‌بر نجات یافتن شهر از یورش دیوان، "یوشت فریان" نیز در شمار مهم‌ترین شخصیت‌های زرتشتی قرار گرفته و بنابر دیگر کتب زرتشتی -از جمله کتاب سترگ «بند‌هشن»- از مرگ رهایی یافته و در شمار جاودانان قرار می‌گیرد تا در «پسین روز» (آخرالزمان) در کنار "پشوتن"، "گرشاسپ"، "کی‌بهرام ورجاوند" و دیگر جاودانان زرتشتی، در شمار لشگریان "سوشیانت" -منجی دین زرتشتی- برای پاک‌سازی جهان از پلشتی اهریمنان، بکوشد.

با تطبیق مندرجات رساله «ماتیگان یوشت فریان» با دیگر کتب زرتشتی بازمانده از دوران ساسانیان، می‌توان تخمین زد که ماجرای مباحثه "یوشت" و «آخت‌جادو»، در حدود هشتاد سال پس از مرگ "زرتشت" روی داده است. همچنین در بخش «یشت‌ها» از

«اوستا»^۱ اشاراتی «مثل‌گونه» به این داستان رفته است. این اشارات گواه بر آن است که ماجرای مبارزه «یوشت فریان» و «أخت‌جادو»، از روزگاران باستان تا پایان دوران ساسانیان میان ایرانیان بسیار سرشناس و معروف بوده است. اما مهمترین تفاوتی که میان روایت مندرج در «اوستا» و روایت مستقل «ماتیگان یوشت فریان» به چشم می‌آید، این نکته است که در «یشت‌های اوستا» شمار سوالات «أخت‌جادو» از «یوشت»، ۹۹ پرسش ذکر شده است اما در «ماتیگان یوشت فریان» تنها ۳۳ پرسش آمده است. این شاید به خاطر آن باشد که در درازنای گذر زمان و بازگویی شفاهی و سینه‌به‌سینه این روایت، بسیاری از پرسش‌ها به دست فراموشی سپرده شده و نویسنده یا نویسندگان رساله «ماتیگان یوشت فریان» تنها به پرسش‌های باقی مانده اکتفا کرده و نخواستند چیزی از خود بدان بیافزایند.

در مورد اسطوره «یوشت فریان» هرگز حق مطلب ادا نگشته است. «یوشت فریان» که روزگاری در مقام اعتبار، در کنار اساطیری چون «آرش کمانگیر»، «گرشاسپ پهلوان»، «جمشید»، «هوشنگ» و... قرار داشت، امروزه ناشناخته باقی مانده و ایرانیان او را در گرد و غبار تاریخ، به دست فراموشی سپرده‌اند. باشد که این ترجمه از «ماتیگان یوشت فریان»، بهانه‌ای برای بازشناسی و احیای این اسطوره فراموش‌شده ایرانی باشد.

لازم به توضیح است که نگارنده برای ترجمه این متن، از تلفیق دو روش «ترجمه واژه به واژه» و «ترجمه آزاد» بهره برده است. بدین معنا که تمرکز اصلی بر روی ترجمه واژه به واژه و نقل هر عبارت، عین متن پهلوی آن بوده است. اما با این حال، در برخی از بندها به دلیل کهن بودن متن، با عبارات و جملاتی نامنوس مواجه هستیم که در میان گذر هزاره‌ها منسوخ گردیده و با گوش انسان امروزی، ناآشناست. لذا در هنگام مواجهه با چنین بندهایی، از ترجمه روان و آزادتری استفاده شده - و به جهت آسان‌تر شدن فهم محتوا و مطالب برای مخاطب - کوشش شده است تا جملات به شیوه امروزی‌تری منعکس گردند. همچنین باید توجه داشت که تلاش نگارنده در هنگام ترجمه این اثر بر این بود که تا جای ممکن، از واژگان اصیل پارسی بهره‌برداری شده و از ورود واژگانی با ریشه بیگانه در این ترجمه، جلوگیری به عمل آید.

نگته آخر آن که در هنگام مطالعه متن «ماتیگان یوشت فریان» با مفاهیمی کهن و نسبتاً فراموش‌شده برخوردیم خورد که همه ریشه در فرهنگ کهن سال ایرانی دارند. نگارنده کوشیده است تا برای روشن‌شدن این مفاهیم، توضیحاتی را در پاورقی‌ها عنوان کند. با این حال برای درک بهتر مفاهیم مربوط به باورهای قدیمی و مناسک کیش زرتشتی،

۱- آبان یشت بند ۸۱ تا ۸۳ و فروردین یشت بند ۱۲۰

پیشنهاد می‌شود تا کتاب «زرتشت و زرتشتیان» از همین نگارنده - طبع «انتشارات آرون» - را مطالعه نمایید.

ترجمه متن کامل ماتیکان یوشت فریان

به نام یزدان دادار

این ماتیکان یوشت فریان فرخ‌باد، به یاری یزدان.

چنین گویند که در آن زمان که "آخت‌جادو" با هفتاد هزار سپاهی درون شهر «پرسش‌گزاران» گردید، او بانگ برآورد: «شهر پرسش‌گزاران را در زیر پاهای پیلان^۱ تنومند خویش، لگدمال خواهم کرد.»

و هنگامی که به درون شهر آمد، مردمی را فراخواند که پانزده‌ساله^۲ باشند. پس از هر یک از آن‌ها پرسش‌هایی کرد و هر که توان پاسخ دادن را نداشتی، او را بکشت. و در شهر پرسش‌گزاران بزرگ‌مردی بود به نام "مه‌راسپند". او آخت‌جادو را گفت: «شهر پرسش‌گزاران را لگدمال پیلان مکن و مردم بیگناه را مکش که اندر این شهر، جوانی پانزده‌ساله باشد به نام "یوشت فریان" می‌زیید و هر پرسشی که او را پرسیدی، تو را پاسخ خواهد گفت.»

پس آخت‌جادو به یوشت فریان پیغام فرستاد: «بسوی من آی که سی‌وسه پرسش از تو پرسم و اگر پاسخ ندانی یا بگویی نمی‌دانم، همان‌زمان تو را خواهم کشت.»
پس یوشت فریان به درگاه آخت‌جادو آمدی. ولی از آن‌روی که آخت، لاشه آدمی^۳ را از برای طلسم و جادو در زیر بستر خود پنهان کرده بود، یوشت فریان درون آن‌جا نشد. او به آخت پیغام فرستاد: «شما لاشه آدمی را در زیر بستر خود دارید و از آن‌روی که در آن‌جایی که لاشه آدمی است، امشاسپندان^۴ درون نشوند، من نیز درون نخواهم شد تا آن لاشه از آن‌جا دور شود که من نیازمند یاری و پشتیبانی امشاسپندان هستم. و اگر امشاسپندان درون نشوند، آن‌گاه پرسش‌های تو را پاسخ نتوانم داد.»

۱- فیل‌ها

۲- در سنت زرتشتی، پانزده‌سالگی، سن رسیدن به رشد کامل و بلوغ است.

۳- یعنی جمجمه و اسکلت آدمیزاد. در روزگاران دور، ساحران و جادوگران برای انجام طلسم و جادو، استخوان آدمیزاد و حیوانات را همراه خود نگاه می‌داشتند.

۴- «امشاسپندان» در کهن‌ترین باورهای دین زرتشتی، القابی برای «هورامزدا» بودند. اما رفته رفته در طول زمان دارای شخصیت‌هایی مستقل گردیده و در نهایت در جایگاه ایزدان و -به زبان امروزی‌تری- فرشتگان درگاه «هورامزدا» قلمداد گردیدند. باید توجه داشت که هر یک از این «امشاسپندان» در باورهای قدیم ایرانی (پیش از زرتشت) نماینده یکی از عناصر طبیعت قلمداد می‌گشتند. همچنین برای آگاهی بیشتر، بنگرید به پاورقی بند ۵ از هات ۵۶ «یسنا» در همین کتاب.

پس آخت‌جادو دستور داد تا آن تخت و بستر را که لاشهٔ آدمی درون آن نهفته بود، بیرون بردند و سپس تخت و بستری نو افکندند. پس او یوشت فریان را دگرباره اندر خواست و گفت: «بیا و بر این جامه و بالش بنشین و پرسش‌هایم را به درستی پاسخ ده.»

یوشت فریان گفت: «ای تبه‌کارِ دُرُوند! بر این بالش می‌نشینم. چه این بالش نَسای^۲ مُردگان است، و ایزدان و امشاسپندان - که یاور و جان‌پناه من هستند - اگر بر این بالش بنشینم، از یاری و پشتیبانی من بازخواهند ایستاد و آن‌گاه پرسش‌های تو را پاسخ نتوانم داد.»

پس آخت‌جادو فرمان داد تا بالش را بردند و بالشی نو آوردند. این‌بار یوشت فریان درون شد و بر آن بالشِ نو، بنشست. نخستین پرسش را آخت‌جادو از یوشت فریان چنین پرسید: «بهشت به گیتی بهتر است یا به مینو؟»^۳

یوشت فریان پاسخ داد: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مردِ تبه‌کارِ دُرُوندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه بهشت به گیتی بهتر است. از این‌روی که کسی که در گیتی کار و کرفه^۴ نکردی، در مینو او را فریادرسی نخواهد بود. و نشان دیگر آن‌که اگر به گیتی کاری نیکو نکنی به آن جهان نیکی نرسد.»

آخت‌جادو چون آن پاسخ را شنید، شگفت‌زده گردید و به اندازه‌ای که مردی یَشتی کند^۵، در گنجی ماند. سپس چون به خود آمد، او را چنین گفت: «بدبختی من - آخت‌جادو - از تو - یوشت فریان - این است که بر من چیره هستی. همچون مردِ دلیر بر دلیرترین مرد، اسبِ دلیر بر دلیرترین اسب، گاوِ دلیر بر دلیرترین گاو و همچون آسمان که بر زمین فرمانروایی می‌کند. چرا که من با این پرسش نهصد مُغ^۶ را کشته‌ام، که آنان چندان یزش

۱- بددین، کژکردار، بدسرشت

۲- اوستایی: «نَسو»، پهلوی: «نَسا»؛ پاره‌های گوشت یا استخوانِ انسان یا حیوانِ مُرده. بنابر باورهای زرتشتیان، به محض خروج روح از بدن، جسم آدمی تبدیل به عنصری نجس می‌گردد که باید از دست زدنِ بدن پرهیز نمود. در صورت تماس با پیکر مُرده، طی آدابی مذهبی، فرد را تطهیر می‌کردند.

۳- معنی تحت‌اللفظی آن چنین است: «با آباد ساختن زمین، زمین را همچون بهشت کردن بهتر است، یا به انتظارِ مرگ نشستن برای دستیابی به بهشتِ اُخروی؟»

۴- کار و کوشش

۵- عبادت کردن. زمزمه کردن سروده‌های دینی در آیین زرتشتی.

۶- پهلوی: «موبد»؛ روحانیون و پیشوایان دین زرتشتی.

یزدان^۱ کرده‌اند که به خاطر نوشیدن پراهوم^۲، زرد شده بود.^۳ و همچنین نه دختر از «دودمان سپیتمان»^۴ را کشتم که هر یک از ایشان دین‌ستایی را افسری به زر و مروارید از پادشاهان نستانده‌اند.^۵ هنگامی که من از اینان پرسیدم که بهشت به گیتی بهتر است یا به مینو؟ پاسخ دادند که بهشت به مینو بهتر است. پس من گفتم این‌چنین که بهشت به مینو برای شما نیکوتر است، امیدون بهتر آن باشد که به بهشت مینو درون شوید. پس آن‌ها را بکشتم.»

اکنون دوم پرسش من از تو این است که: «از آفریده‌های اورمزد^۶ کدام است که اگر بنشیند، بلندتر باشد از زمانی که ایستاده است؟»

یوشت فریان پاسخ داد: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مردِ تبه‌کارِ دُرُوندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه پاسخ تو سگ باشد.»

سوم پرسش این پرسید که: «از آفریده‌های اورمزد آن چیست که برود اما گام نَنهد؟»^۷ یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مردِ تبه‌کارِ دُرُوندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه پاسخ آن گنجشک است که برود اما گام نَنهد.»

چهارم پرسش این پرسید که: «از آفریده‌های اورمزد، آن چیست که دندان‌ش از شاخ و شاخش از گوشت باشد؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مردِ تبه‌کارِ دُرُوندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! پاسخ آن خروس است، مرغِ سروشِ پرهیزگار. و چون آن خروس بانگ کند، پتیاره از آفریده‌های اورمزد باز دارد.»^۸

۱- یَژش (یا یَژشَن) = نیایش کردن؛ عبادت کردن.

۲- «پراهوم» فشرده «گیاهِ هوم» است که با آب‌زور و شیر و فشرده ساقه «هذائِپتا» (شاخه درخت انار) آمیخته شده باشد. نوعی نوشیدنی مقدس بود که از روزگاران کهن، در میان آریاییان رواج داشت.

۳- معنی تحت‌اللفظی این بند چنین است: «من پیش از این با طرح این پرسش، توانسته بودم همراه کنم نهصد نفر از روحانیون مومنی را که از شدت اخلاص در عبادت به خلصه معنوی رسیده و رنگ رخسارشان پریده بود - به مانند کسی که بر اثر استعمال شرابِ پراهوم زرد شده باشد - و سپس با دور شدن فرّه‌ایزدی از آن‌ها، همه آن‌ها را به قتل رساندم.»

۴- دودمانی مقدس بودند و "زرتشت" نیز از این خاندان بود. بنگرید به بند ۱۴۰ از «مهر یشت».

۵- یعنی به اندازه‌ای پایبند به دین بودند که با زر و سیم شاهان نیز دین‌گریز نمی‌گردیدند (؟).

۶- اوستایی: «اهورامزدا»؛ پهلوی: «اورمزد»، «هرمزد»؛ در معنای امروزی «خداوند».

۷- یعنی: آن چیست که بدون گام برداشتن و قدم زدن، راه می‌رود؟

۸- اشاره‌ای به آواز سحرگهی خروس که پایان شب و آغاز روز را مژده می‌دهد. به باور ایرانیان، خروس در پیوند با «ایزد سروش» بود.

پنجم پرسش این بپرسید که: «کاردِ کوچک بهتر است یا خورشِ^۱ کمتر؟»
 یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَرَدِ تبهکارِ دُرُوندِ ستمگر و پس
 از مرگ به دوزخ بیافتی! کاردِ کوتاه بهتر از خورشِ اندک است. چه با کاردِ کوتاه برسم^۲
 بریدن و چیدن، ولی خورشِ اندک به شکم نرسد و چون رسد باد انگیزد.»
 ششم پرسش این بپرسید که: «چیست پُر و چیست نیمه پُر و چیست آن که هرگز پُر
 نباشد؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَرَدِ تبهکارِ دُرُوندِ ستمگر و پس
 از مرگ به دوزخ بیافتی! آن چه که پُر است مَرَدِ دارای توانایی است که چون بمیرد پرهیزگار
 باشد؛ آن چه که نیمه پُر باشد درویشِ بینوای بدزیست است که چون بمیرد روانش پرهیزگار
 باشد؛ و آن چه که تَهی است، مَرَدِ بدبختِ بدزندگانیست که چون بمیرد دُرُوند و ناپرهیزگار
 بمیرد.»

هفتم پرسش این بپرسید که: «آن چیست که مردمان خواهند نهران کردن اما آن را
 نهران کردن نتوانند؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَرَدِ تبهکارِ دُرُوندِ ستمگر و پس
 از مرگ به دوزخ بیافتی! چه آن زُرُوان^۳ است که کس نهران کردنش نتوان؛ چه زمان، خود
 پیدا بُود.»

هشتم پرسش این بپرسید که: «کدام است آن مردمِ زنده که "استی ویهات"^۴ را ببیند و
 بمیرد و او را ایدون کام باشد که باز زنده شود و نیز اگر دوباره او را ببیند و بمیرد، برایش
 آسان آید؟»^۵

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَرَدِ تبهکارِ دُرُوندِ ستمگر و پس
 از مرگ به دوزخ بیافتی! چه آن مردمی است که یشت نکرده باشد و پراهوم نخورده باشد. و
 دیگر آن مَرَدِ که به گاهِ زناشویی رسیده باشد و زن نگرفته باشد. و سه دیگر آن مردمی که

۱- خوراک، غذا

۲- شاخه‌های مقدس بریده شده از درخت هوم یا گز که زرتشتیان در نیایش‌ها به دست گرفته و مناسکی را
 اجرا می‌کنند.

۳- ایزدِ زمان. بنگرید به پاورقی بند ۶۷ از «مهر یشت».

۴- نام دیوِ مرگ در اعتقادات کهن آریاییان.

۵- یعنی: «چه کسانی هستند که پس از مرگ، آرزو دارند تا مجدداً زنده شوند تا کارهایی نیمه‌تمام را تمام
 کنند و سپس به آسودگی بمیرند؟»

در زمان زنده بودن، یشت نکرده است و اشوداد^۱ نداده است و یزش نکرده باشد و گفته باشد که اشوداد به مردم بدهم اما [پیمان شکنی کرده و] نداده باشد. پس آن کس هنگامی که بمیرد کام او این گونه است که باز زنده شود و دوباره بمیرد و استی و بهات ببیند و مرگ برایش آسان شود.»

نهم پرسش این بپرسید که: «پیل و اسب و شتر و خر و گاو و گوسفند و زن و سگ و خوک و گربه به چند ماه زایند؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه پیل به سه سال زاید و اسب و اشتر و خر به دوازده ماه زایند و گاو و زن به نه ماه زایند و گوسفند به پنج ماه زاید و سگ و خوک به چهار ماه زایند و گربه به چهل روز زاید.»

دهم پرسش این بپرسید که: «مردم کدام به رامش تر و آسان تر زید؟»^۲
 یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه آن مردمی به رامش تر و آسان تر زید که در زندگی بی بیم تر، و به آنچه دارد خرسندتر و دارا تر است.»
 یازدهم پرسش این بپرسید که: «چیست آن که در گیتی به اورمزد و امشاسپندان همانند است؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه در گیتی ده بُد^۳ به اورمزد و امشاسپندان همانند است و جای ده بُد همانند گرزمان^۴ روشن است و دستیاران ده بُدان همانند امشاسپندانند. و ده بُدان اندر دربار؛ همانند آن ستاره است که پرویز خوانند؛ دیگر مردم هنگامی که خویش کار و استوارند، همانند دیگر ستارگان کوچکند که در آسمانند.»

دوازدهم پرسش این بپرسید که: «کدام خورش خوش تر و خوشمزه تر است؟»
 یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه آن خورش خوشمزه تر و بامزه تر است در میان مردمان که مرد آن را از راه کوشش دُرست، به دست آورده، اندوخته و پرداخته شده باشد و آن را از راه کار و کرفه باز خورند و بدارند.»

۱- خیرات، صدقه

۲- یعنی: «چه کسانی در آرامش زندگی می کنند؟»

۳- کدخدا / شاه

۴- بهشت، عرش اعلی

سیزدهم پرسش این بپرسید که: «یک چه؟ و دو چه؟ و سه چه؟ و چهار چه؟ و پنج چه؟ و شش چه؟ و هفت چه؟ و هشت چه؟ و نه چه؟ و ده چه؟»^۱

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه یک، خورشید بی^۲ که همهٔ جهان را روشن دارد. دو، برآوردن و فروبردن دم^۳ است. سه، پندار نیک، کردار نیک و گفتار نیک است. چهار، آب و زمین و گیاه و ستور است. پنج، همان پنج "کی"^۴ است. شش، همان شش گاهنبار^۵ است. هفت، هفت امشاسپند است. هشت، هشتی نامی به است^۶. نه، همان نه سوراخ در تن مردمان است و ده، همان ده انگشت دست است.»

بیست و سوم پرسش این بپرسید که: «چه سردتر؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! نه چنان چون که تو اندیشی، بلکه چنان چون که من می‌دانم: تو چنان اندیشیدی که برف سردتر است که اندر کوه نشیند و خورشید هرگز بر آن برنتابد؛ ولی آن چنان که تو اندیشیدی نیست، زیرا منشِ مردِ دُروند، سردتر است؛ و آن را نشان این که تو را برادری است دُروند، او را چندی زهر به دل جای دارد که تو آن را نه با خورشید و نه با آتش نتوان گداختن، و چون من آن زهر را به مُشت گیرم بگدازد.»^۷

۱- این پرسش به تنهایی شامل ۱۰ سوال از ۳۳ سوال است.

۲- «بی» = «است». هنوز در شاخه‌هایی از گویش آری، لکی و برخی از گویش‌های دیگر، به جای فعل «است» از فعل «بی» استفاده می‌شود. «باباطاهر» می‌گوید:

هزاران لاله و گل در جهان بی همه زیبا به چشم دیگران بی

۳- نفس

۴- پنج شاه بزرگ کیانی: «کی قباد»، «کی کاووس»، «کی خسرو»، «کی لهراسپ» و «کی گشتاسپ».

۵- گاهنبار در اسطوره‌های زرتشتی و آریایی، نام شش «گاه» یا شش روزی است که اهورامزدا جهان را آفرید و به نشانهٔ آن، ایرانیان باستان جشن‌های شش‌گانهٔ گاهنبار را پدید آوردند که بنابر مندرجات «اوستا» بدین‌گونه است:

- «میدیوزریم» که در روز پانزدهم اردیبهشت‌ماه، به نشانه آفرینش آسمان، جشن گرفته می‌شد.

- «میدیوشیم» که در روز پانزدهم تیرماه، به نشانه آفرینش آب، جشن گرفته می‌شد.

- «پیتشه‌شیم» که در روز سی‌ام شهریورماه، به نشانه آفرینش زمین، جشن گرفته می‌شد.

- «ایاسرم» که در روز سی‌ام مهرماه، به نشانه آفرینش گیاهان، جشن گرفته می‌شد.

- «میدیارم» که در روز بیستم دی‌ماه، به نشانه آفرینش جانوران، جشن گرفته می‌شد.

- «همسپتمدم» که در آخرین روز سال، به نشانه آفرینش مردمان، جشن گرفته می‌شد.

۶- مضمون این جمله مشخص نیست.

۷- در این بند اخت‌جادو می‌پرسد که چه چیزی در جهان از همه سردتر است؟ یوشت فریان پاسخ می‌دهد که من می‌دانم پاسخ مدنظر تو آن برفی است که در قلّهٔ کوهستان‌ها می‌نشیند و حتی تابش خورشید نیز <<

پس آخت جادو فرمان داد که برادر خویش را آوردند و بکشتند و زهر را از دل او بیرون آوردند. ولی نه خورشید و نه آتش، آن زهر را توانایی گداختن نبود. پس یوشت فریان آن را اندر مُشتِ خویش بگرفت و آن زهر، بی‌درنگ بگداخت.

بیست و چهارم پرسش این پرسید که: «چه گرم‌تر؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مردِ تبه‌کارِ دُرُوندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه مُشتِ مردِ پرهیزگار گرم‌تر است. و آن را نشان این که زهرِ برادرت را نه خورشید و نه آتش نتوانست گداختن ولی مُشتِ من آن را گداخت.»

بیست و پنجم پرسش این پرسید که: «از آن‌ها که فرو شود، کدام بهتر است؟ و از

آن‌ها که سرد شود، کدام بهتر است؟ و از آن‌ها که بمیرد، کدام بهتر است؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مردِ تبه‌کارِ دُرُوندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! از آن‌چه فرو شود، آب بهتر است. و آن‌چه سرد شده باشد، آتش بهتر است. و آن‌چه بمیرد، مردِ تبه‌کارِ دُرُوندِ ستمگری چون تو باشد، بهتر است! چه اگر آب فرو نشود و آتش سرد نشود و تبه‌کارِ دُرُوندِ ستمگری چون تو نمیرد؛ آن‌گاه همه [چهارگوشه] جهان پُر از آب و آتش و تبه‌کارِ دُرُوندِ ستمگری چون تو شود و نگهداری جهان نتوان کرد.»

بیست و ششم پرسش این پرسید که: «چه از کوه، گران‌تر است؟ و چه از کاردِ

پولادین، تیزتر است؟ و چه از انگبین^۱، شیرین‌تر است؟ و چه از دنبه^۲ میش، چرب‌تر است؟ و از رادان^۳، که رادتر است؟ و از راستان، که راست‌تر است؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مردِ تبه‌کارِ دُرُوندِ ستمگر و پس

از مرگ به دوزخ بیافتی! [نخست آن‌که] دروغ و ناراستی از کوه، گران‌تر است؛ و [دوم آن‌که] زبانِ مردمان از کاردِ پولادین، تیزتر است؛ و [سوم آن‌که] برای پدر و مادر، همانا فرزند نیکو از انگبین شیرین‌تر است؛ و [چهارم آن‌که] از دنبه^۲ میش چرب‌تر، «سپندارمذ^۴

>> توانایی آب کردن آن را ندارد اما بدان که اشتباه می‌کنی و از برف کوهستان‌ها سردتر هم وجود دارد و آن سردی بدذاتی انسان‌های گناهکار و پلید است. چنان‌چه بدذاتی درون دل برادر تو، اکنون شبیه به ماده‌ای زهرآلود و سرد است که نه با تابش خورشید و نه با افروختن آتش، گرم نخواهد شد اما اگر من آن را به دست گیرم، ذوب می‌شود!

۱- سنگین‌تر، مستحکم‌تر.

۲- عسل.

۳- جوانمردان.

۴- ایزدبانوی نگهبان زمین. بنگرید به پاورقی بند ۱ از هات ۵۶ «پسنا».

زمین و باران» است؛ و «پنجم آن که» از رادان رادتر، «ایزد تیشتر»^۱ است؛ و «ششم آن که» از راستان راستتر، «وایو»^۲ است چرا که از هیچ کس شرم و آزرَم ندارد و رشوه نستاند و خدای و بنده^۳ را یکی به دیگری به راستی دارد.^۴

بیست و هفتم پرسش این پرسید که: «کدام پای نیکتر و نیکوتر است؟ چه بسیار پاهایی که من در زندگانی دیده‌ام ولی از میان آن‌ها، پای "هوفریا" - که خواهر تو و زن من است - نیکوتر و چشم‌نوازتر است.»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه پای آب نیکتر و نیکوتر است. و تو را نشان آن که هر جای که آب پای نهاد، در آن جا سبزه برست. ولی هر جای که هوفریا پای نهاد، آن جا خشک گردید.»^۵

بیست و هشتم پرسش این پرسید که: «بزرگ‌ترین رامش زنان چیست؟» یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مرد تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! نه چنان چون که تو اندیشی، بلکه چنان چون که من می‌دانم. تو ایدون اندیشیدی که زنان را بزرگترین رامش از جامه‌های گوناگون و کدبانویی سزاوار است که دارند؛ ولیکن زنان را بزرگ‌ترین رامش، بودن کنار شوی خویش است.»

آخت جادو گفت که: «دروغ بگویی و من تو را به این پرسش بکشم. اکنون بیا نزد هوفریا رهسپار شویم؛ او که خواهر تو و زن من است. او که هرگز دروغ نگفته و نگوید.» یوشت فریان همداستان بود. پس به نزد هوفریا شدند. پس ایشان گفتند بنشین و این پرسش به راستی بگذار. سپس یوشت فریان پرسید که: «زنان را بزرگترین رامش، از جامه‌های گوناگون و کدبانویی سزاوار است که دارند؟ یا زنان را بزرگ‌ترین رامش، بودن کنار شوی خویش است؟»

۱- «تیر»؛ ایزد باران و یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین خدایان قدیم آریایی که مورد احترام آریاییان بود. بنگرید به «تیر یشت».

۲- ایزد باد. نام دیگر او «اندروای» است و بیشتر با لقب «زبردست» در «اوستا» از او نام برده شده است. «وایو» یکی از اسرارآمیزترین خدایان هندو-ایرانی است که هم در متون کهن ایرانی و هم در متون هندی از او یاد شده است. او بر گردونه‌ای برنشسته که صد اسب آن را می‌کشند و نسیم و باد و طوفان و آذرخش از اوست. بنگرید به «رام یشت» در همین کتاب.

۳- ارباب و رعیت.

۴- زیرا باد برای همه آدمیان؛ چه دارا و چه ندار، به یکسان می‌وزد.

۵- اشاره به لگدمال کردن گیاهان که دست‌مایه نابودی آن‌ها می‌شود.

هوفریا با خویش اندیشید که: «چه بدبختی به سرم آمده است که این تبهکارِ دُرُوندِ ستمگر، اگر دروغ بگویم هم برادرم را می‌کشد و هم من دُرُوند می‌شوم. ولیکن ایدون بهتر که راست بگویم. چه اگر دروغ بگویم خود دُرُوند شوم و داد و دین را از دست دهم ولی چون مرا به راست‌گویی بکشد، پرهیزکار خواهم گردید.»

پس پوششی بر سر انداخت و گفت که: «زنان را بزرگ‌ترین رامش، از بودن کنار شوی خویش است.»

آخت با شنیدن این پاسخ با دشنه‌ای هوفریا را بکشت. روان هوفریا به گرزمان^۱ رفت. آنگاه روان او بانگ برآورد که: «نکوکاری پرهیزکار بودم، اکنون پرهیزکارترم. اما ای آخت‌جادو، تو دُرُوند بودی، اکنون دُرُوندتر گشته‌ای.»

بیست و نهم پرسش این پرسید که: «آن چیست که ده پا و سه سر و شش چشم و شش گوش و دو دم و سه خایه و دو دست و سه بینی و چهار شاخ و سه پشت دارد و زندگی و خوراک جهان از اوست؟»

یوشت فریان پاسخ آن ندانست پس از اورمزد یاری خواست. پس اورمزد برای یاری او ایزد «نریوسنگ»^۲ را فرستاد و نریوسنگ پاسخ را در اندیشه یوشت فریان گماشت. پس یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مردِ تبهکارِ دُرُوندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه آن یک جفت گاو نر و مرد برزیگری است که زمین را شخم می‌زند. از کوشش آن برزیگر و شخم آن دو گاو، زمین بارور گشته و روزی و خوراکِ مردمانِ جهان را به بار می‌آورد.»

آخت‌جادو که می‌پنداشت یوشت فریان این پرسش را نتوان پاسخ داد، شگفت‌زده گردید و پی‌درپی فریاد برآورد و سه شبانه‌روز در بی‌هوشی به سر برد. پس از سه شبانه‌روز، هنگامی که به هوش آمد، پرسش‌ها را دنبال کرد.

سی‌ام پرسش این پرسید که: «کدام اسب بهترین است؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مردِ تبهکارِ دُرُوندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! آن اسبِ نرِ پاک‌نژاد و آموزش‌دیده که بتوان آن را با اسبانِ شاهی نگاه داشت، آن اسب بهترین است.»

سی و یکم پرسش این پرسید که: «آن چیست که خشک است و بوزد؛ و آن چیست که تر است و بسوزد؟»

۱- عرش اعلی، بهشت.

۲- پیک «هورامزدا». در ادیان آریایی، دو ایزد «نریوسنگ» و «سروش» هم‌تراز «جبرائیل» در ادیان ابراهیمی قلمداد می‌شدند.

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مردِ تبهکارِ دُرُوندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه آن که خشک است و بوزد، باد است؛ و آن که تر است و بسوزد، پیه است.»

سی و دوم پرسش این بپرسید که: «کدام پادشاه بهتر است؟»
 یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مردِ تبهکارِ دُرُوندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه آن پادشاه بهتر که بخشاینده تر و خرد و دانش او نیک تر باشد.»
 سی و سوم پرسش این بپرسید که: «تو را دارایی چند است؟»
 یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مردِ تبهکارِ دُرُوندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه مرا دارایی سه است: یکی آن که خورم، دیگر آن که پوشم، و سه دیگر آن که به درویشان دهم.»

چون یوشت سراسر سی و سه پرسش اَخت جادو را پاسخ داد؛ آن گاه گفت: «تو را سه پرسش کنم که آن را نتوانی پاسخ کنی. نخست آن که ارزشِ یک مُشت تخمِ زمین^۱ به چند ارزد؟ دوم آن که ارزشِ کسی که با "گاو ورزا"^۲ به شخم زدنِ زمین بپردازد به چند ارزد؟ سه دیگر آن که ارزشِ خُویدوده^۳ را کار و کرفه به چند ارزد؟»
 اَخت در شگفت ماند و پاسخ را ندانست. پس به بهانه، زمان خواست تا پیشاب^۴ کند. یوشت فریان پذیرفت و اَخت با نیروی جادو، راهی دوزخ شد و از اهریمن یاری خواست. اهریمن پاسخ داد که پاسخ این هر سه پرسش را دانم اما نگویم. چه اگر پاسخ آن را به تو گویم، نیرو و توانایی تو افزون گردیده و هم‌آوردِ من خواهی شد. اَخت اندوهگین گردید و بازگشت. ایدون به یوشت فریان گفت: «آن چه ندانستی را اورمزد و امشاسپندان به تو گفتند، و من که امید به اهریمن داشتم او مرا ناکام گذارد و پاسخم نگفت.»
 آنگاه یوشت فریان با کاردِ بَرَسَمِ چین^۵، با نیرنگِ دینی^۶ اَخت جادو را کشت؛ و «دروج»^۷ را که اندر تن او بود ناکار کرد.

۱- بذر.

۲- در اساطیر ایران باستان، نخستین موجود آفریده شده "کیومرث" بود که نیای تمام انسان‌هاست و دومین موجود آفریده شده «گاو ورزا» بود که نیای تمام ستوران و چارپایان است.

۳- ازدواج با خویشانِ نزدیک.

۴- ادرار.

۵- کاردی که با آن شاخه‌های «بَرَسَم» را برای انجام اعمالِ مذهبی، می‌برند.

۶- «نیرنگِ دینی» به معنی زمزمه کردنِ سروده‌ها و خواندنِ دعاهای مقدس دینی است.

۷- پلیدی.

اسطوره رستم، در منابع سغدی

پیش‌گفتار

"رستم" جهان‌پهلوان ایرانی و قهرمان «شاهنامه» است. دربارهٔ کهن‌اسطورهٔ رستم، پژوهشگران و محققان تاریخ، آرای گوناگونی دارند. گروهی او را از اساطیر «سکایی» و گروهی دیگر او را متعلق به سنت ادبی/بومی «پیش‌سکایی» می‌دانند.^۱ برخی نیز اسطورهٔ رستم را ساخته و پرداختهٔ ایرانیان شرقی در دوران «اشکانیان» دانسته‌اند که صحیح نیست. با این همه هرچه که باشد، رستم یکی از مهم‌ترین و درخشان‌ترین اساطیر و افسانه‌های ملی ایرانی و متعلق به فرهنگ کهن ایران‌زمین است.

افسانهٔ رستم از کهن‌ترین روزگاران در میان ایرانیان رواج داشته است. در لابلای کتب قدیم ایرانی، همچون «بندهشن»، «درخت آسوریک»، «روستخم و سپنددات»، «سکسیران» - و احتمالاً کتب دیگری که در پیچ و خم روزگار از میان رفته و نامی از آنها به دست ما نرسیده است - از وی یاد شده است. مجموع این روایات پراکنده، به دست توانمند دانای طوس، "حکیم ابوالقاسم فردوسی‌طوسی" به نظم درآمده و برای همیشه حفظ گشته است.

اما در میان روایات متعدد دربارهٔ رستم، داستانی کهن و بکر نیز در دسترس است که "فردوسی" از وجود آن بی‌خبر بوده و در هیچ‌یک از منابع دیگر نیز ثبت نشده است و آن روایتی از رستم است که در کشور چین یافت گردیده.

۱- "نولدکه" معتقد است هنگام یورش سکاها به ایالات «زرنگ» و «رخج»، افسانهٔ "رستم" در آن سرزمین‌ها رواج داشته و بنابراین نمی‌توان اصل و ریشهٔ اسطورهٔ "رستم" را یک اسطورهٔ سکایی دانست. رای اخیر "نولدکه" را می‌توان برای بازیابی یکی از حلقه‌های مهم اساطیر ایرانی به‌کار برد. با توجه به آن‌که در سنت‌های جدیدتر، "رستم" را از تبار "گرشاسپ" دانسته‌اند و علم به آن‌که "گرشاسپ" اسطوره‌ای از ایرانیان شرقی است، اگر بپذیریم "رستم" به سنت پیش‌سکایی بومی «زرنگ» مربوط است، پس می‌توان پذیرفت که؛ برخلاف آن‌چه که اخیراً برخی از پژوهشگران بازگو کرده‌اند، «شجره‌نامهٔ رستم و انتساب او به گرشاسپ»، نه از باورهای جدیدتر، که دارای ریشه‌ای بسیار کهن‌سال است.

در حوالی سال ۱۹۰۰ میلادی، باستان‌شناسان در نزدیکی شهر «توئن هوانگ» در کشور چین، غارهایی را یافتند که در اصل، کتابخانه‌هایی ارزشمند از دوران باستان بود. این کتاب‌ها اغلب بودایی و حاوی اوراق مربوط به کتاب‌های مقدس بوداییان بوده و دهانه غارها نیز نزدیک به ۹۰۰ سال بسته و دست‌نخورده باقی مانده بود. هفت سال پس از کشف این غارها، "سر اورل استین" باستان‌شناس مجارستانی‌الاصلاً تبعه بریتانیا در جریان بازدید از یکی از این غارها به نام «غار موگای» (غار هزاربودا)، برخی از متون بودایی یافت‌شده را برای تحقیق و پژوهش با خود به انگلستان برد. مدتی بعد، "پلیو" دانشمند چین‌شناس فرانسوی نیز از غار بازدید به عمل آورد و بخشی دیگر از متون باستانی را با خود به کتابخانه ملی فرانسه برد. بعدها در جریان ترجمه این اوراق و در لابلای متون بودایی، نسخه‌ای بکر از داستانی مربوط به رستم پیدا شد که بخش بزرگ آن در میان اوراق کتابخانه ملی فرانسه و بخش کوچک‌تر در میان اوراق موزه بریتانیا قرار داشت. این داستان شگفت‌انگیز از رستم، به زبان سغدی مکتوب گردیده و حکایت از آوازه اسطوره رستم تا دورترین نقاط فلات ایران در مرز با چین را دارد. شوربختانه این داستان یافت‌شده، ناقص است. آغاز و پایان آن افتاده و گمان می‌رود که بخشی از یک داستان بزرگ‌تر باشد. موضوع داستان نیز نبرد رستم با دیوان است.

پیدا شدن چنین داستانی از رستم در آسیای میانه، البته شگفت‌انگیز نیست. چرا که بنا بر یافته‌های باستانی، داستان رستم در فرارود بسیار سرشناس بوده است. برای نمونه در ویرانه‌های کاخ‌های اشراف سغد، در «پنجکنت»؛ مربوط به سده هشت هجری، دیوارنگاره‌هایی از رستم سوار بر «رخش» در نبرد با دیوان، در کنار «سیمرغ» و "بانوگشنسپ"^۱ حکاکی شده است. این دیوارنگاره‌ها به اندازه مشهور است که این بخش از کاخ فوق‌الذکر را به نام «تاق رستم» نام‌گذاری کرده‌اند.

جدا از موارد بالا، در میان اوراق غار هزاربودا، تکه‌ای دیگر از متون غیربودایی نیز یافت شده است که بسیار حائز اهمیت است. "ایلیا گریشوویچ" ایران‌شناس شهیر، در پژوهشی که بر روی این متون به عمل آورده، دعای معروف زرتشتی «آشم و هو» را در این نوشته تشخیص داده است. با توجه به یکسان بودن خط و کاغذ دعای «آشم و هو» با خط و کاغذ قطعه داستان رستم، بی‌گمان هر دو متن باید مربوط به یک مجموعه باشند. از طرفی اطلاعات تاریخی، وجود اقلیتی بسیار کهن از زرتشتیان در حوالی سغد - در واپسین

سال‌های پیش از سقوط امپراطوری هخامنشی - را به اثبات رسانده است.^۱ همچنین باید توجه داشت که در میان اوراق غارهای هزاربُودا، متونی نیز از «مانویان» به دست آمده و بعید نیست که داستان رستم توسط مانویان در سغد، مکتوب گردیده باشد.

در ترجمه فارسی این متن، از بازسازی‌ها و بازخوانی‌های «سیمز ویلیامز» - که او نیز متأثر از راهنمایی‌های «هنینگ» و «گرشویچ» است - بهره‌برداری شده و همچنین برخی تغییرات کهن «بنونیست» که نسبت به بازسازی‌های تازه برای فهم متن، بهتر به نظر می‌آمد، محترم شمرده شده است. همچنین کوشش نگارنده بر این بوده است تا متن ترجمه، هرچه بیشتر به اصل متن سغدی نزدیک باشد. همچنین برای پاس داشتن زبان و ادبیات شیرین پارسی، در ترجمه متن اصلی از واژگانی با ریشه اصیل پارسی بهره‌برداری شده است و تلاش این نویسنده بر آن بود تا از ورود واژگان بیگانه به متن، جلوگیری به عمل آید. همچنین برای درک بهتر این روایت، در هر کجایی از متن که با سنگینی محتوا مواجه شدیم، در پاورقی تفسیر و توضیحاتی از بند مربوطه نگارش یافت که توجه بدان در فهم متن بسیار موثر است.

۱- با علم به این که دین زرتشت تا پایان دوران هخامنشیان و حتی تا ده‌ها سال بعد، هنوز به بخش‌های غربی فلات ایران نرسیده بود، استقرار این اقلیت زرتشتی در اواخر دوران هخامنشی در دورترین نقاط شرقی فلات ایران، دلیلی است برای اثبات ظهور "زرتشت" در شرق فلات ایران.

ترجمه متن اسطوره رستم در منابع سغدی

ترجمه تکه اول^۱

(...آ) دیوان در همان دم به شهر گریختند. "رستم" همچنان تا نزدیکی دروازه‌های شهر آنها به دنبالشان بود. بسیاری از دیوان [در هنگام گریز] در شلوغی، پایمال شدند و مُردند. اما نزدیک به هزار [تن] از دیوان، توانستند به شهر درون شده و زنده بمانند. سپس دروازه‌ها را بستند.

رستم [پس از این پیروزی]، با استواری و نیک‌نامی بازگشت. به چراگاهی رسید. در همان جا ایستاد و زین را از اسب برداشته، او را در سبزه‌زار رها کرد. سپس جامه [ارزم] را از تن درآورد، خوراکی خورد. چون سیر گردید، بستری گسترد و دراز کشیده و به خواب فرورفت.

[از آن سوی] دیوان در انجمن به شور ایستادند و [یکی از آنها] بگفت: «این رویداد، مایه شرمساری بود از برای ما که از یک تن سوار شکست خورده و چنین پُر بیم گریختیم و به شهر پناه آوردیم. چرا نزنیم؟ یا همگی [شکست خورده] نابود شده و می‌میریم، و یا [پیروز می‌شویم و] کین خدایان را از او باز می‌ستانیم.»

[پس] دیوان - آنان که از جنگ پیشین، جان به‌در برده بودند - خود را به ساز و برگ گران جنگی، بیاراستند و با شتاب فراوان، دروازه‌های شهر را گشودند. چه بسیار کمانگیر، چه بسیار گردونه‌سوار [و ارابه‌ران]، چه بسیار پیل‌سوار، چه بسیار (...آ)، چه بسیار خوک‌سوار، چه بسیار روباه‌سوار، چه بسیار سگ‌سوار، چه بسیار مارسوار و سوسمارسوار، چه بسیار پیاده، چه بسیار در پرواز همانند لاشخور و خفاش می‌رفتند و چه بسیار واژگون: سر به پایین و پاها به بالا.

غرش برکشیدند [و] زمانی دراز باران و برف و تگرگ و تندر برانگیختند. دهان را بازگشودند و آتش و شعله و دود رها ساختند و به جستجوی رستم دلیر، رهسپار گشتند.

۱- این متن در کتابخانه ملی فرانسه نگهداری می‌شود.

۲- همان‌گونه که پیشتر نیز گفته شد، آغاز این داستان در میان اوراق به دست آمده از «غار هزاربودا» پیدا شده است.

۳- در این جا یک واژه ناخوانا و مخدوش است.

[چون دیوان به چراگاهی که رستم در آن آرمیده بود، نزدیک شدند،] «رخش^۱ دارنده شامه تیز» بیامد و رستم را بیدار کرد. رستم از خواب برخاست. جامه پوست پلنگ [خویش را] بر تن کرد. ترکش دان^۲ را بر پشت بست. [سپس] بر رخس سوار شد و به سوی دیوان شتافت.

هنگامی که رستم [به لشگر دیوان نزدیک شد و] از دور [لشگر] دیوان نمایان گردید، رخس را بگفت: «بیا ای سرور، از دیوان بگریزیم. و کاری کنیم که دیوان را به سوی جنگل [بکشانیم]» ...

ترجمه تکه دوم^۳

... رخس [نیز] این کار را بپسندید. پس در دم، رستم [لگام اسب را برکشید و] به پشت بازگشت.

چون دیوان چنین دیدند، با شتاب بیشتری هم سپاه سواره و هم سپاه پیاده به پیش تاختند و [یکی از آنها به دیگران] بگفت: «اکنون اراده سردار شکسته است و دیگر در اندیشه پیکار با ما نیست. هرگز رهائش نکنید. اما بپرهیزید از اوباریدن او؛ چه باید زنده دستگیر شود تا شکنجه‌ای سخت و دردناک نشان دهیم.»

۱- «رخس» اسب مشهور رستم است. بر پایه «شاهنامه»، «رخس تنها مادیانی بود که توانست پیکر تنومند رستم را حمل نماید و رستم او را از میان دهها مادیان دیگر برگزید. "فردوسی" چنین نقل می‌کند که چون رستم رخس را برای خویشتن برگزید، قیمت آن را از چوپان پرسید:

ز چوپان پرسید که این اژدها به چندست و این را که خواهد بها؟
و چوپان پاسخ داد که بهای این اسب، بوم و بر ایران زمین است:

مر این را بر و بوم ایران، بهاست بدین‌بر، تو خواهی جهان کرد راست

رخس هم‌پای رستم در صیانت از مرز و بوم ایران زمین گام‌ها برداشت. در نخستین خوان از هفت‌خوان، شیری را از بین برد و در نبردهای بی‌شمار با تورانیان، پایه‌پای رستم دل‌آوری‌ها کرد. رخس وفادارانه در تمام طول عمر رستم در کنار او بود و سرانجام نیز در کنار رستم در چاهی که "شغاد" - نابرداری رستم - برکند، برافتاد و در کنار جهان‌پهلوان رستم‌دستان، کشته شد. پیکر رستم را در سیستان، در گوردخمه‌ای قرار داده و در روبروی آرامگاه وی نیز رخس را ایستاده دفن کردند. (توجه کنید که این شیوه تدفین، آشکارا یک روش تدفین مرسوم سکایی است.)

۲- ابزاری که تیرهای کمان را در آن می‌گذاشتند و همچون کوله‌پشتی، به پشت خود می‌آویختند.

۳- این متن در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود.

دیوان یکدیگر را سخت برانگیختند و همگی به شادمانی و پیروزی فریاد برکشیدند و از پی رستم روان گشتند.

در آن هنگام [ناگهان] رستم بازگشت و به سوی دیوان تاخت. همچون شیری در پی نخچیر؛ و یا گفتاری در پی رمه گوسپندان؛ و یا شاهینی در پی خرگوش؛ و یا خارپشتی در پی اژدها (...)^۱

۱- همان گونه که در پیش‌گفتار این می‌بحث عنوان گردید، داستان فوق، داستانی ناقص است و شوربختانه انتهای آن نیز همچون آغاز آن، از بین رفته است. با این حال می‌توان حدس زد که در این‌جا نیز همچون دیگر داستان‌های رستم، دشمن تارومار گشته و جهان‌پهلوان یک‌بار دیگر با پیروزی از آوردگاه بازمی‌گردد.

اسطوره عاشقانه زریادرس و اوداتیس (زریر و آتوسا)

پیش‌گفتار

روایت عاشقانه "زریادرس"^۱ و "اوداتیس"^۲ یکی از کهن‌ترین افسانه‌های عاشقانه ایرانی است که علیرغم تحریفات بسیار، اصل داستان خود را تا به امروز رسانیده است.

این روایت، روزگاری از مشهورترین داستان‌های ایرانی بود. به گونه‌ای که بنابر شواهد و اسناد تاریخی، در دوران مادها و هخامنشیان، نگاره‌هایی از این اسطوره را بر روی دیواره‌های معابد، کاخ‌های اشراف و حتی خانه‌های شخصی مردمان نقاشی می‌کردند^۳ و بنابر پژوهش‌های "مری بویس"^۴، در برهه‌ای از تاریخ، به دلیل علاقه‌ای که مردم به کاراکترها و شخصیت‌های این افسانه داشتند، بسیاری از ایرانیان نام دختران خویش را "اوداتیس" (آتوسا) می‌نهادند^۴.

کهن‌ترین روایت بازمانده از این داستان مربوط به یادداشت‌های "خارس میتلینی"^۵ تاریخ‌نگار و روایت‌نگار دربار "اسکندر مقدونی" است.

اما نقل این داستان از زبان یک رویدادنگار یونانی، این پرسش را مطرح می‌سازد که اسامی یاد شده در این داستان، در کجای تاریخ و فرهنگ ایرانی قرار داشته‌اند؟ آیا این روایت، اصالتاً ایرانی است؟ یا ساخته و پرداخته ذهن یونانیان است؟

برای پاسخ به این پرسش، بهتر است اسامی برخی از شخصیت‌های نام‌برده در این کهن‌داستان را واکاوی کنیم: اگر نام‌های یونانی‌شده دو شخصیت محوری و یک شخصیت مکمل داستان، یعنی "زریادرس"، "اوداتیس" و "هیستاسپس"^۶ را مجدداً از زبان یونانی به

1 - Zariadres

2 - Odatis

4 - Boyce, 1955: 463-477

5 - Chares of Mytilene

6 - Hystaspes

اصل پارسی خود بازگردانیم، به ترتیب با این اسامی مواجه خواهیم شد: "زریر"^۱، "هوتوسا" (آتوسا)^۲ و "گشتاسپ"^۳.

پس تا این جا با توجه به داشتن ریشه ایرانی نام‌های شخصیت‌های داستان، در اصل ایرانی بودن روایت، جای تردیدی باقی نمی‌ماند. اکنون باید دید که آیا اثری از این داستان؛ که روزگاری از مشهورترین روایات ایرانی بود، در منابع ایرانی باقی مانده است یا خیر؟ برای پاسخ به این پرسش، در گام نخست باید اندکی با روایت موجود، آشنایی پیدا کنیم:

"هیستاسپس" شاه بخشی از «سرزمین‌های ماد»^۴ است و "زریادرس" برادر کوچکتر وی نیز در بخش‌های شمالی این سرزمین، فرمان‌روایی می‌کند. شی "زریادرس" در عالم رویا، "اوداتیس" شهدخت سرزمین «مراثی‌ها»^۵ را دیده و دل‌باخته او می‌گردد. باقی روایت، داستان مسافرت‌ها و کوشش‌های "زریادرس" برای یافتن "اوداتیس" و ازدواج با اوست.

با کندکاوی در اساطیر ایرانی، متوجه خواهیم شد که این خط سیر داستان، برای ما ناآشنا نیست. عشق رویاگونه "زریادرس" به "اوداتیس" و وقایع پس از آن، با تغییراتی جزئی در «شاهنامه فردوسی»^۶ قابل مشاهده است. با این تفاوت که در روایت شاهنامه، این "گشتاسپ" است که عاظم سرزمین روم شده و در عالم رویا، دل‌باخته "کتایون"^۷ دختر «قیصر روم» می‌گردد و نهایتاً پس از رویدادهای بسیار، با او ازدواج می‌کند.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۰۱ از «فروردین یشت» در همین کتاب.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱۳۹ از «فروردین یشت» در همین کتاب.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۹۹ از «فروردین یشت» در همین کتاب.

۴- گمان نگارنده بر آن است که قدمت این داستان مربوط به پیش از تاسیس سلسله پادشاهی ماد توسط "دیاکو" باشد.

5-Marathi

۶- باید توجه داشت که "فردوسی"، «شاهنامه» را از روی نسخه منثور به نظم کشیده است که توسط چهارتن از آگاهان به اساطیر ایرانی، از روی بازمانده‌های «خدای‌نامه‌های ساسانی» به رشته تحریر درآمده بود. بنابراین روایت «شاهنامه»، در واقع منظوم روایتی ملی است که از هزاران سال پیش در میان ایرانیان مشهور بوده و در دوره اشکانی و سپس ساسانی با نام «خدای‌نامه» مکتوب گردید و پس از اسلام، اگر "فردوسی" اقدام به منظوم کردن آن نمی‌نمود، چه بسا ما امروز از بخش‌های بزرگی از اساطیر کهن سال ایرانی، نمی‌توانستیم آگاهی داشته باشیم.

۷- در «اوستا» و دیگر کتاب‌های بازمانده از دوران ساسانی، نام همسر "گشتاسپ"، "هوتوسا" (آتوسا) ذکر شده است. «کتایون» یک نام خاص نیست بلکه لقبی در معنای «جهان‌بانو» می‌باشد. احتمالاً پس از اسلام و با گسترش زبان عربی، به دلیل کمرنگ شدن زبان فارسی - که حدوداً دو قرن به طول انجامید- ایرانیان در شناسایی معانی برخی واژگان دچار مشکلاتی گردیدند. از همین روی «کتایون» که پیش‌تر لقبی برای "هوتوسا" (آتوسا) قلمداد می‌شد، به اشتباه به عنوان یک اسم خاص فرض گردید.

به راحتی قابل فهم است که روایت "گشتاسپ" و "کتایون" در «شاهنامه»، یک بازنویسی جدیدتر از داستان عاشقانه "گشتاسپ" و "هوتوسا" (آتوسا) در منابع پهلوی بوده و آن نیز تحریف شده روایت کهن سال عشق نامه "زریادرس" (زریر) و "اوداتیس" (هئوتوسا) است. پس روایت فوق الذکر، همان کهن داستانی است که "خارس میتلینی" آن را در اواخر دوران هخامنشیان یادداشت کرده و برای ما به یادگار گذاشته است. با این تفاوت که بر اثر گذر زمان، جای شخصیت‌های داستان و مناطق جغرافیایی وقوع رویدادها، دچار تغییراتی شده است.

بی‌گمان گناه این دگرگونی‌ها و تحریفات، البته متوجه فرد یا افراد مشخصی نیست. این دگرگونی‌ها، از یک‌سوی به دلیل انتقال شفاهی از نسلی به نسل بعدی و از سوی دیگر بر اثر قدمت بالای روایات و گذران ادبیات پارسی از پیچ‌وخم‌های دراز تاریخی، پدیدار گشته است. نمونه‌هایی از این دست تغییرات در بازگویی روایات اساطیری ایرانی را می‌توان بارها در متون پارسی و باورهای کهن‌سال ایرانی مشاهده کرد که در بخش‌های دیگر همین کتاب، نمونه‌های آن قابل مشاهده است.

در این جا لازم به یادآوری است که نگارنده در این کتاب، برای نخستین بار است که ترجمه کهن داستان "زریادرس" و "اوداتیس" را -به صورت جامع و کامل- به زبان فارسی منتشر می‌کند. شایسته است اکنون که این روایت اساطیری فراموش شده، احیا گردیده است؛ دوست‌داران و دلسوزان فرهنگ کهن‌سال ایرانی نیز در جهت انتقال متن فوق‌الذکر به دیگر هم‌وطنان کوشا باشند تا در کنار یکدیگر، از گوشه‌ای دیگر از یادگارهای نیاکان اهورایی‌مان، نگهداری و نگهبانی نماییم.

ترجمه متن داستان زریر و آتوسا^۱

"گشتاسپ"^۲ و برادر کوچکترش "زریر"^۳، دو پسر «آفروdit»^۴ و «آدونیس»^۵ بودند که بر بخش‌هایی از سرزمین‌های ایرانی پادشاهی می‌کردند. "گشتاسپ" بر «ماد» و سرزمین‌های پایین‌تر آن چیرگی داشت و "زریر" در سرزمین‌های میان «دریای مازندران» تا «تنائیس»^۶ فرمانروایی می‌کرد.

آن سوی «تنائیس»، «سرزمین مرائی‌ها»^۷ بود که بزرگ‌زاده‌ای به نام "اومارتس"^۸ پادشاه آن بود. "اومارتس" دختری داشت به نام "آتوسا"^۹ که در زیبایی و آراستگی بی‌همتا بود. وی را به عنوان زیباترین بانوی آسیا می‌شناختند.

۱- به دلیل ایرانی بودن این روایت قدیمی، کوشش نگارنده بر این بوده است تا در متن ترجمه‌شده، افزون‌بر بکارگیری واژگانی با ریشه پارسی، حداقل امکان از تلفظ پارسی نام‌های شخصیت‌های داستان استفاده کرده و تلفظ یونانی اسامی را که در متن "خارس میتلینی" آمده است، تنها در پاورقی‌ها عنوان نماید.

۲- در متن یونانی: "هیستاسپس"

۳- در متن یونانی: "زریادرس"

۴- Aphrodite؛ الهه عشق و زیبایی در یونان باستان. در میان ایزدان ایرانی، «آناهیتا» شبیه‌ترین ایزد به «آفروdit» می‌باشد.

۵- Adonis؛ نماد طبیعت و نوزایی و تجدیدحیات سالانه. در میان ایزدان ایرانی، «امرداد» (بنگرید به بند ۴۶ از خورنه یشت)، «زامیاد» (ایزد نگهبان زمین) و «ارشتاد» تا حدودی شبیه‌ترین ایزدان به «آدونیس» هستند. البته «آدونیس» برخلاف «امرداد» و «ارشتاد»، ایزدی مذکر است. باید توجه داشت این که "خارس میتلینی"، دو شاهزاده ایرانی یعنی "هیستاسپس" و "زریادرس" را فرزندان دو خدای یونانی عنوان کرده است، ریشه در باورهای یونانی او دارد و از تحریفات وی به این روایت ایرانی است. نگارنده بر این گمان است که این شیوه انتساب دو شاهزاده ایرانی به خدایان، از آن جهت است که همواره در باور ایرانیان باستان، پادشاهان دارای «فره ایزدی» (بنگرید به فصل «خورنه یشت» در همین کتاب) بودند و از همین روی "خارس میتلینی" و هم‌وطنان وی، در درک این باور و اعتقاد، دچار اشتباه شده و این باور ایرانی را به مثابه «خدازادگی پادشاهان ایرانی» قلمداد کرده‌اند.

۶- Tanais؛ شهری در گوشه شمال شرقی دریای سیاه می‌باشد که امروز بخشی از خاک روسیه است. بر پایه این گزارش، منطقه‌ای که "زریر" در آن فرمانروایی می‌کرد حداقل «دریای مازندران» تا «دریای سیاه» شامل گوشه‌های شرقی ترکیه، بخش‌های از جنوب غربی روسیه و تمام کشورهای آذربایجان، ارمنستان و گرجستان امروزی است.

۷- Marathi؛ ظاهراً شاخه‌ای از اقوام «سکایی» بودند.

۸- Omartes؛ در پارسی باستان «مرد» (؟) یا شاید «امرت» در معنای «نامردنی» و «جاودانه» (؟)

۹- در متن یونانی: "اوداتیس"

یک‌شب "آتوسا" خوابی شگفت‌انگیز دید. او در خواب، شاهزاده‌ای را دید که از سرزمین‌های ایرانی به سراغ او آمده است. این خواب شیرین، زندگی "آتوسا" را دگرگون ساخته و این دختر شاداب را گوشه‌نشین ساخت.

در همین زمان، "زریر" نیز شبی در خواب، شاه‌دخت «سرزمینِ مرائی‌ها» را دیده و دل‌باخته او گردید.

پس "زریر"، تاج و تخت شاهی را رها کرده و برای یافتن "آتوسا"، روانه «سرزمینِ مرائی‌ها» گردید. او پس از تحمل سختی‌های بسیار، سرانجام کامیاب به یافتن شاه‌دخت زیبا شد و با شادمانی وی را از پدرش خواستگاری نمود. اما از بخت‌واژگون، "اومارتس" درخواست "زریر" را رد کرد زیرا خواهان آن بود که یگانه‌دخترش با مردی از تبار «مرائی‌ها» پیمان زناشویی بندد. این رویداد "آتوسا" را بیش از پیش اندوهگین نمود.

روزگاری از این زمان سپری شد. "اومارتس" برای یافتن شوهری شایسته از بزرگان «مرائی» برای دخترش، برنامه‌ریزی می‌کرد. از همین‌روی جشن بزرگی برپاساخت و خویشان، نزدیکان و بزرگان شهر را به این جشن، فراخواند.

پیش از آغاز جشن، "آتوسا" با یاری یکی از دوستانِ درباری‌اش، پیکی برای "زریر" فرستاده و او را از این رویداد آگاه ساخت. "زریر" که زمان را برای به‌دست‌آوردن «شاه‌دختِ مرائی‌ها» شایسته می‌دید، بی‌درنگ جامه‌ای سکایی بر تن کرد و بر گردونه‌ای بنشست، از «تنائیس» بگذشت و خود را به «سرزمینِ مرائی‌ها» رساند. جشن آغاز شده بود که "زریر" به‌گونه ناشناس، درون کاخ گردید.

اکنون زمان ازدواج "آتوسا" فرارسیده بود. "اومارتس" - همان‌گونه که از پیش، زمینه را مهیا ساخته بود- جامی از می به دست "آتوسا" داد و از وی خواست تا به میان بزرگان رفته و می را به جام کسی که خواهان پیوند با اوست، بریزد.

"آتوسا" اندکی در تالار گام برداشت و چشم به هر سویی نهاد. سرانجام "زریر" را شناخت و با شادکامی به سوی وی شتافت، و جام او را پر کرد. بدین‌گونه در آن‌روز خجسته، "زریر" شاهزاده ایرانی و "آتوسا" شاه‌دختِ مرائی، به فرخندگی با یکدیگر پیمان زناشویی بستند.

تاریخچه و پیشینه الفبای فارسی

الفبای امروز ما، یک الفبای عربی است یا فارسی؟

اخیرا سخنی در میان هم‌میهنان عزیز مطرح گردیده است که الفبای امروزی که به آن می‌نویسیم، الفبایی عربی است و بر این باورند که پس از فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان و چیرگی اعراب بر ایران، دبیره و الفبای اعراب بر ایرانیان تحمیل گشته و دبیره پهلوی - که الفبای گذشته ایرانیان بود - فراموش شد.

این باور به اندازه‌ای فراگیر گردید که بسیاری از ما ایرانیان - پا به پای غیرایرانیان - دبیره و الفبای فارسی را منشعب از الفبای عربی می‌پنداریم. نگارنده این پژوهش کوشیده است تا با بررسی دقیق تاریخ خط و الفبا در میان ایرانیان و اعراب، به این پرسش پاسخ دهد که آیا اساسا الفبای فعلی، متعلق به اعراب بوده یا یک رسم‌الخط اصیل ایرانی می‌باشد؟ در گام نخست؛ با فرض به این که الفبای فعلی، الفبایی عربی است. پرسشی را مطرح می‌کنیم؛ آیا ریشه این الفبا، به اعراب شبه‌جزیره عربستان (حجاز) بازمی‌گردد یا خیر؟ و اگر پاسخ خیر است، اعراب این دبیره را از کجا آورده‌اند؟

به گواه تاریخ و دستاوردهای باستان‌شناسی، تا پیش از اسلام، نشانی از وجود دبیره و الفبا و خط و دیوان و آموزش در میان اعراب - به‌ویژه در میان اعراب حجاز - دیده نشده است. تنها از اعراب شمالی حجاز (نواحی حیره و غسان که یکی زیر فرمان شاهنشاهی ایران و دیگری زیر فرمان امپراطوری روم اداره می‌شد) چند سند باستان‌شناسی به‌دست آمده است، که کهنه‌ترین آنها به هزاروپانصد سال پیش بازمی‌گردد. همچنین از وجود خط و الفبا در جنوب بیابان سینا نیز نشانه‌هایی به‌دست آمده است که پیوند با مردم یمن دارد و آنان نیز همانند مردم حیره، زیر فرمان شاهنشاهی ساسانیان اداره می‌شدند.

"دکتر همایون‌فرخ" در کتاب «سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در جهان» آورده است: «مردم حجاز به سبب بیابان‌نشینی، از نوشتن و خط بی‌بهره بوده‌اند. مگر شمار اندکی از آنها که کمی پیش از اسلام، به حیره و غسان در عراق و شام رفت و آمد داشته و

نوشتن را آموخته و زبان عربی خود را با الفبای نبطی یا سریانی یا عبرانی مکتوب می‌کردند.»

"زیگموند فرنکل" نیز در باب نبود خط و دبیری و کتابت در میان اعراب می‌گوید: «کمابیش تمام واژگانی که در زبان عربی با نگارش، پیوستگی دارند؛ از زبان‌های بیگانه گرفته شده‌اند. از آن جمله است: قلم که تا دیرزمانی از واژه‌های اصیل سامی انگاشته می‌شد؛ اما در حقیقت واژه‌ای یونانی از ریشهٔ *Khalamos* بوده و اصل آریایی دارد.» چنانچه واژه دوات نیز بنا بر گفته‌های "لاگارد"، از زبان‌های ایرانی گرفته شده است. همچنین واژه‌های حبر دارای ریشهٔ سریانی و سفر - به معنی کتاب - نیز دارای ریشهٔ آرامی است.

از سوی دیگر در منابع دست‌اول تاریخی همچون «تاریخ طبری» به کرات تکرار شده است که پس از چیرگی اعراب بر ایرانیان، از آن روی که اعراب خواندن و نوشتن نمی‌دانستند، همواره برای کارهای دیوانی و دبیری، ایرانیان را برمی‌گزیدند. حال باید اندیشید که چگونه است، رسم الخطی را که امروزه با قطعیت «الفبای عربی» می‌خوانند، اعراب - چه در دوران جاهلی و چه در صدراسلام - آن را نمی‌دانسته و نمی‌شناختند و نمی‌توانستند بدان بنویسند و بخوانند اما دبیران و دیوان‌سالاران ایرانی آن را به نیکی می‌شناختند؟

از مجموع پژوهش‌های مورّخین و یافته‌های باستان‌شناسی، چنین برمی‌آید که اعراب حجاز نه الفبایی داشتند و نه خواندن و نوشتن می‌دانستند؛ زیرا هیچ نوشته‌ای - حتی یک نمونه خشت‌نیشته، گل‌نیشته، سنگ‌نیشته، استخوان‌نیشته، پوست‌نیشته، پاپیروس و امثال آن - در سرزمین آن‌ها یافت نشده و هیچ نشانه‌ای تا امروز از وجود دبیره و خط و سواد، از اعراب حجاز به دست نیامده است. مگر در میان قبایل حیره و غسان در شمال؛ و ساکنان یمن در جنوب که تحت‌تاثیر فرهنگ ایرانی و رومی قرار داشتند.

اکنون باید پرسید که عقیدهٔ خود اعراب در باب ریشهٔ الفبای به اصطلاح عربی، چگونه است؟ اعراب خود بر این باورند که الفبای کنونی‌شان، از «الفبای نبطی» برگرفته شده است و الفبای نبطی نیز وامدار «الفبای آرامی» و آن نیز از «فنیقی‌ها» منشعب گشته است.

واژه نبطی اشاره به «قوم نبط» دارد که از حدود ۱۵۰ سال پیش از میلاد، در نبطیه می‌زیستند. نبطیان - همچون اعراب - سامی‌نژاد بوده و در اوج قدرت‌شان از سوریه و اردن تا بیابان سینا در حجاز را تحت تسلط خود داشتند. در میان یافته‌ها و اسناد به‌دست آمده از این قوم در شمال حجاز، آثاری از خط و الفبا نیز دیده می‌شود که دارای قدمتی دوهزار

ساله است. از آن جمله می‌توان از سنگ‌نبشته «النّمارة» نام برد که به زبان عربی خالص بوده و با الفبای نبطی مکتوب گردیده است. این که آیا الفبای فعلی به‌درستی ریشه در الفبای نبطی دارد یا خیر، در ادامه این پژوهش بدان خواهیم پرداخت.

با کمک کند و کاوهای باستان‌شناسی، دو سنگ‌نبشته از منطقه «حرّان» (در مرز ترکیه و سوریه فعلی) و «زبد» (ویرانه‌ای در نزدیکی رود فرات) به دست آمده است که هر دو متعلق به فاصله زمانی کمی قبل از پیدایش اسلام است. هر دو کتیبه شباهت بسیاری به الفبای امروزی ما و اعراب دارند. استاد "ملک‌الشعراى بهار" در دفتر یکم از کتاب «سبک‌شناسی» این دو نمونه سنگ‌نبشته را آورده است. متن و ترجمه کتیبه حرّان که متعلق به سال ۵۶۸ میلادی -همزمان با شاهنشاهی خسرو انوشیروان ساسانی- است، بدین‌گونه است که در زیر آورده شده است:

انا شرحيل بن ظلمو بنيت ذا المرطول سنة ٤٤٣
بعد مفسد خبير
سنة ٤٤٣ مفسد
خبر

متن سنگ‌نبشته: «أنا "شَرَحِيلُ بنِ ظَلْمُو" بَنَيْتُ ذَا الْمِرْطُولِ سَنَةَ ٤٤٣ بَعْدَ مَفْسَدِ خَبِيرِ

بَعْم.»

ترجمه: «من "شرحیل پسر ظالم" این مرطول را به سال ۴۴۳، پس از ویرانی خیبر، در

یک سال ساختم.»

متن و ترجمه سنگ‌نبشته زبد نیز که ظاهراً متعلق به سال ۵۱۱ میلادی است، از قرار

زیر می‌باشد:

به نصر الاله شرحو بر امت منفو و ظبي بر امر القيس و شرحو
بر سعد و وستريحو (بتميمي).

متن سنگ‌نبشته: «به نصر الاله "شرحو بر امت منفو" و "ظبی بر امر القیس" و "شرحو

بر سعد" و "وستریحو (بتمیمی).»

ترجمه: «به یاری خدا، "شرحو پسر امت منفو" و "ظبی پسر امر القیس" و "شرحو

پسر سعد" و "وستریحو بتمیمی.»

این دو کتیبه که به زبان عربی و با الفبایی که پدر الفبای کنونی قلمداد می‌شود، مکتوب گردیده‌اند، از مناطقی یافت شده‌اند که همواره و در تمام دوران حکومت ۱۲۰۰ ساله مادها، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان بخشی از خاک ایران و امپراطوری ایرانی محسوب می‌شد. ضمن آن که باید توجه داشت که از "ابن عباس" (عموی پیامبر اسلام) نیز در روایتی نقل شده است که: «خط عربی را نخستین بار در شهر انبار (از شهرهای ایرانی در دوران ساسانی) ساختند.» که این نیز گواهی و سندی است، گویای آن که دبیره امروزی که به دروغ خط عربی نامیده می‌شود، دنباله‌رو و پیرو دبیره‌های ایران باستان است و به دست ایرانیان و در خاک ایران بزرگ، آفریده شده است. در واقع الفبای موسوم به نبطی، یک الفبای ایرانی است که نبطیان به دلیل نداشتن خط برای نگارش، از آن برای مکتوب کردن زبان‌شان بهره می‌بردند و برخی به اشتباه، یا شاید غرض‌ورزانه، آن را الفبای نبطیان نامیده‌اند.

همان‌گونه که ذکر گردید، اعراب خود بر این باورند که الفبا و خط امروزی‌شان، منشعب شده از الفبای نبطی است و همو نیز ریشه در الفبای آرامی دارد. از همین‌روی، اغلب الفبای آرامی را مادر الفبای عربی می‌پندارند. حال باید پرسید که آرامی‌ها که بودند؟ آرامی‌ها اقوامی بودند که در حدفاصل شمال حجاز و جنوب میان‌رودان زندگی می‌کردند. سپس به میان‌رودان رهسپار شده و در آنجا ساکن گردیدند. آنها در هزاره نخست پیش از میلاد، برای خود یک فرمانروایی مستقل برپا کردند ولی دوامی نیافته و به‌زودی باج‌گزار کشور آشور شدند. به دلیل گستردگی جغرافیایی مردمانی که به زبان آرامی سخن می‌گفتند؛ از آسیای صغیر تا میان‌رودان و همین‌طور در مناطقی از بخش‌های باختری فلات ایران، بسیاری از سنگ‌نبشته‌ها و کتیبه‌های یافت شده، به «زبان» آرامی است.

اما ذهن هوشمند، از خود خواهد پرسید که برپایه کدامین گواهی و سند، این دبیره را «خط آرامی» می‌خوانند؟! تنها به این انگیزه که نوشته‌هایی به زبان آرامی با این الفبا نبشته شده است؟! پس با پروا به این که سنگ‌نبشته‌هایی به زبان‌های خوزی، انشانی، پارسی، هندی، قبطی و حتی یونانی نیز که با این خط مکتوب گردیده‌اند یافت شده است، چرا این الفبا را الفبای خوزی یا انشانی یا هندی نمی‌خوانیم؟!

اگر این سخن را صحیح دانسته و مکتوبات زبان آرامی با کمک دبیره فوق‌الذکر را دلیلی بر آرامی بودن این خط بدانیم، پس امروز که برخی از ایرانیان، گاه با الفبای لاتین، در شبکه‌های اجتماعی و وب‌گاه‌های اینترنتی نوشته‌های خود را یادداشت می‌کنند، چرا دبیره

و الفبای لاتین را الفبای فارسی ننامیم؟! مگر نه اینکه زبان فارسی را گاهی با این الفبا می‌نویسیم!؟

به همان اندازه که ادعای ما مبنی بر فارسی نامیدن دبیره لاتین، بی‌پایه و مضحک است، آرامی خواندن دبیره باستانی خاورمیانه نیز تنها به دلیل آن که چند سنگ‌نبشته به زبان آرامی را با این رسم‌الخط مکتوب گردیده است؛ بی‌پایه و مضحک است. دبیره و زبان دو مقوله جدا از هم هستند و وجود نگارش به یک زبان، دلیلی بر نامیدن آن خط به نام آن زبان نیست. همان‌گونه که امروز اگرچه زبان‌هایی به نام‌های فرانسوی و آلمانی داریم، اما دبیره‌ای به نام الفبای فرانسوی یا ژرمنی باشند نیست و همه متفق‌القول، دبیره‌های نام‌برده را با نام الفبای لاتین می‌شناسند.

اکنون باید پرسید که این الفبایی که به دروغ، خط و الفبای آرامی نامیده‌اند؛ به‌راستی چه خطی بوده و چه نامی داشته است؟

سند مهمی که اکنون در دست ماست، کتیبه سه‌زبان‌ای است که "داریوش بزرگ" در «کوه بیستون» از خود به یادگار گذاشته و رویدادهای سال‌های نخست پادشاهی خویش را مکتوب کرده است. گره کار ما، در بند بیستم از ستون چهارم این سنگ‌نبشته، باز می‌شود. در این بند داریوش شاه چنین می‌گوید:

«به خواست اهورامزدا این [که تو می‌خوانی]، خطی است که من ساختم (منظور خط میخی است). به جز این، [دستور دادم تا این متن را] به "زبان و خط آریایی" هم بر روی لوح و هم روی چرم نوشته شود. [همچنین] جز آن، پیکر خود را هم ساختم و جز آن، تبارنامه خود را نوشتم. در پیش من این نوشته خوانده شد. پس از آن، من این نوشته‌ها را همه‌جا در میان کشورها فرستادم.»

همچنین رونوشتی از سنگ‌نبشته بیستون در جزیره الفیل مصر یافت شده است که دست‌واژه‌های آن، عینا از روی کتیبه بیستون نوشته شده است و نیک‌نژادی و اصالت تاریخی سنگ‌نبشته بیستون را استوار می‌سازد.

این سنگ‌نبشته و رونوشت آن از این‌روی ارزشمند است که در آن آشکارا داریوش شاه، دبیره و خطی را که امروزه غرض‌ورزانه خط آرامی نامیده‌اند، «دبیره و الفبای آریایی» می‌خواند و سپس بر این پافشاری می‌ورزد که به دستور او الواح نوشته شده با این دبیره به تمام سرزمین‌های تحت‌حاکمیت هخامنشیان از شرق تا غرب امپراطوری ایران، ارسال شده است.

آشکار است دبیرهٔ مکتوب به روی چرم، بی‌گمان خط میخی نبوده است. این خط نرم که به روی پوست نوشته می‌شد، دبیره‌ای بوده که در زمان داریوش آن را «خط آریایی» می‌نامیدند و امروزه آن را به نادرستی و اشتباه -و شاید آگاهانه و تعمداً- «آرامی» می‌خوانند.

پیدایش دبیره و دیوانسالاری و نوشته و الفبا و خط -همان‌گونه که پیشتر نیز گفته شد- در ایران به روزگاران کهن بازمی‌گردد. در «شاهنامه فردوسی» آغاز پیدایش خط و نوشته در ایران به دورانی بسیار دور و به روزگاران پادشاه اساطیری ایرانی، "طهمورث" بازمی‌گردد:

ن‌بش‌تن به خ‌س‌رو بی‌ام‌وخ‌تند	دلش را به دانش برافروختند
ن‌بش‌تن یکی، نه! که نزدیک سی	چه رومی، چه تازی و چه پارسی
چه سغدی، چه چینی و چه پهلوی	ز هر گونه‌ای کآن همی‌بش‌نوی

دبیره آریایی می‌تواند پیش از هخامنشیان و در روزگار مادها و شاید پیش از مادها در ایران ابداع شده و زمانی که مادها بر دولت ویرانگر آشور چیره شدند، در میان‌رودان نیز پراکنده شده باشد. چنین است که با نابودی آشوریان به دست مادها و یکپارچه شدن سرزمین ایران، خط آریایی در تمام فلات ایران و میان‌رودان رواج یافته و به مرور زمان، نوشته‌هایی به زبان‌های آرامی، پارسی، خوزی، انشانی، قبطی و هندی، به این خط نگاشته شد.

الفبای آریایی که به دروغ نام آرامی را بر آن نهاده‌اند، نه تنها در میان بخش‌های آرامی‌نشین سرزمین ایران و خاورمیانه؛ بسا همان‌گونه که گفته شد، در سراسر سرزمین ایران یافت شده است و باید این پرسش را پیش آوریم که به‌راستی چرا این دبیره را با پافشاری خط آرامی می‌خوانند؟ همان‌گونه که پیشتر گفته شد سنگ‌نبشته‌هایی به زبان‌های خوزی، انشانی، پارسی، هندی، قبطی و یونانی با این دبیره در دست ولی بی‌گمان این دبیره، دبیره‌ای هندی، قبطی، یونانی و... نیست؛ همان‌گونه که آرامی هم نیست و آرامی نامیدن این خط با قطعیت، کمی شک‌برانگیز و قابل تامل است.

حقیقت امر چیست؟ از چه روی پژوهشگران معلوم‌الحال در جهان عرب و غرب، خط و الفبای فارسی را عربی، الفبای ایرانی را نَبَطی و الفبای آریایی را آرامی نامیده‌اند؟ چه می‌تواند باشد مگر کژکردن حقیقت و تحریف تاریخ برای نهادسازی و هویت‌سازی

سرزمین‌های بی‌تاریخ اما ثروتمند نفت‌خیز و سپس چیستی‌زدایی و هویت‌زدایی از ایرانیان که وارثان بنیادین و اصلی آن هستند؟ این اولین و آخرین تاریخ‌سازی نبوده و نیست. نگاهی بیان‌دازید به تغییر نام خلیج فارس در مجامع بین‌الملل، هویت‌سازیِ مجعول در مناطق ایرانی آذربایجانِ شمالی و دزدیدنِ مفاخر ایرانی توسط کشورهای نظیر ترکیه و ارمنستان؛ و یا پراکندن تخم تفرقه و استقلال‌طلبی در مناطق کردنشین و بلوچ‌نشین برای ساخت ملت‌هایی نوین و پاره‌پاره کردن بدنه ایران بزرگ.

شگفت‌انگیزتر آن که ما نیز بدون اندیشه، این باور را پذیرفته و گسترش داده‌ایم و خودمان دبیره و خط باستانیِ یادگارِ نیاکان‌مان را الفبای عربی می‌خوانیم و همسو با بداندیشانِ مغرضِ بیگانه، یادگارِ پدران‌مان را دو دستی به آن‌ها پیشکش کرده‌ایم!

تا آنجا که تاریخ گواه است، اعراب هرگز دبیره و خطی برای نوشتن نداشته‌اند و حتی با هنر خواندن و نوشتن نیز بیگانه بوده‌اند. دبیره‌ای که از حمیر و انبار به حجاز رفته و در زمان پیدایش اسلام گسترش یافته است، خط عربی نیست بلکه دبیره پارسی است که زبان عربی را نیز -در کنار زبان‌های قبطی و خوزی و هندی و دیگر زبان‌های رایج در گوشه و کنار منطقه- با آن می‌نوشتند. اما پس از سقوط ساسانیان و تاراج منطقه به دست اعراب، از آن جهت که تا چند قرن زبان عربی زبان رایج تمام آسیای غربی گردید، طبیعتاً تمام مکتوبات نیز به زبان عربی نگارش یافته و دبیره‌ای که با آن، زبان عربی را تحریر می‌کردند، به نام «خط عربی» رایج گردید و به همین آسانی چیستی، هویت و ریشه این دبیره باستانی دگرگون گشت و سپس در زمان کنونی، کوشش شد تا برای این دبیره ایرانی که اکنون عربی نامیده می‌شد، شناسنامه‌ای ساخته و آن را نه دگرگون شده از الفباهای رایج در ایران باستان، بلکه بازمانده از دبیره نَبَطی و نَبَطی را نیز بازمانده از دبیره‌ای دروغین به نام آرامی که هرگز در درازای تاریخ باشنده نبوده و وجود خارجی نداشته است، بنامند.

«خط آریایی» که بر پایه گفته داریوش بزرگ در بیستون، الفبایی نرم بود که به روی چرم نوشته می‌شد، دبیره‌ای بود که در درازنای تاریخ ایران، دبیران ایرانی در آن دگرگونی‌هایی پدید آورده و به یاری آن، دبیره‌های پارتی‌اشکانی، سغدی، مانوی، سریانی، پهلوی کتیبه‌ای، پهلوی کتابی، اوستایی (دین دبیره)، هام‌دبیره و بسیاری خطوط دیگر را پدید آوردند. الفبای فارسی نیز که امروزه با آن سرگرم نوشتن هستیم و از روی ناآگاهی آن را خط عربی می‌خوانیم، در راستای همین روند فرگشت و تکامل دبیره در ایران پدید آمد. قدمت هنر نویسندگی و علاقه ایرانیان به ثبت و ضبط عقاید و باورها و اساطیر و تاریخ و فرهنگ قومی و ملی، دلیل محکمی بود تا ایرانیان از قدیم‌ترین روزگاران، همواره در پی

ساخت و ابداع الفباهایی جدید و کامل‌تر از دبیره‌های پیشین باشند تا بدین ترتیب با دقت بیشتری بتوانند به ثبت و ضبط باورهای دینی و رویدادهای ملی بپردازند. این پیشرفت تا بدانجا پیش رفت که در نیمه‌دوم حکومت ساسانیان کامل‌ترین و دقیق‌ترین الفبای تاریخ بشریت - همان‌گونه که در ادامه توضیحات لازم داده خواهد شد - با نام «دین دبیره» ساخته شد. دبیران دانشمند و هوشمند ایرانی که معمولاً با یک یا چند دبیره و الفبای زمان خود مانند پهلوی، مانوی و اوستایی آشنایی داشته‌اند، می‌توانستند بهتر از هر کس دیگری، دبیره و خط فارسی امروز را پدید آورده و آیین‌مند سازند. بنابراین خطی که ما امروز به آن می‌نویسیم، دنباله خط‌های پهلوی و اوستایی و مانوی و... می‌باشد.

اما در این‌جا باید به یک نکته مهم دیگر نیز اشاره کرد. واژه «الفبا» که به دروغ یک واژه عربی می‌پندارند، در اصل یک واژه صدرصد ایرانی است. نخستین کسانی که «دبیره» را «الفبا» نامیدند، مانویان بودند. از آن‌روی که نخستین حرف از این دبیره با نام «الف» و حرف دوم با نام «با» تلفظ می‌شد (چونان‌که امروز نیز الفبای فارسی بدین‌گونه آغاز می‌شود) از همین‌روی، مانویان به جای واژه دبیره از الفبا بهره بردند و این نام تا امروز برای ما به یادگار مانده است.

در ادامه، چند تصویر برای اثبات مطالب بالا آورده شده و سپس با نگرشی نوین بر ریشه هر یک از حروف الفبای فارسی و مقایسه آن با نمونه‌های باستانی خود، ثابت خواهیم کرد که تک‌تک حروف الفبای فارسی، منشعب از سه دبیره ایرانی «پهلوی»، «اوستایی» و «مانوی» است.

اوستا	کوفی	اوستا	کوفی
د	د	u	ا
لا	لا	ka	ه
ژ	ژ	ca	ح
ر	ر	ca	س
ما	ما	ga	گ
فا	فا	ca	ع

هواندها سهاره کلوسوسه ا کاسه
 سع کس لس کلوسه کاسه سلله ا ک
 کاسه ا کس کس کس کس کس کس کس کس
 ا کلوسوسه کس کس کس کس کس کس کس کس
 کاسه کس کس کس کس کس کس کس کس
 کلوسوسه کاسه سلله ا ک کاسه کس
 کس کس کس کس کس کس کس کس
 کاسه سلله ا ک کاسه کس کس کس کس
 کس کس کس کس کس کس کس کس

تصویر ۲- شباهت آشکار برخی از حروف الفبای اوستایی با کوفی.

تصویر ۱- حروف الفبای پهلوی؛ الفبای رسمی دوران ساسانیان.



۴ ۲ ۴ ۲ ۴
 ۴ ۲ ۴ ۲ ۴
 ۴ ۲ ۴ ۲ ۴
 ۴ ۲ ۴ ۲ ۴

تصویر ۴- خطی که به دروغ نبطی می خوانند.

تصویر ۳- الفبای آریایی که به دروغ آن را آرامی نامیده‌اند. به شباهت این الفبا با دبیره‌های پهلوی، اوستایی و میخی پارسی توجه کنید.

سعلک ا کس کس کس کس کس کس کس کس
 سعلون کس کس کس کس کس کس کس کس
 کس کس کس کس کس کس کس کس
 کس کس کس کس کس کس کس کس

تصویر ۵- الفبای اوستایی (دین دبیره) که در زمان ساسانیان، «اوستا» را به آن می نوشتند.

الفبای پهلوی

خط پهلوی نخستین بار در دوره اشکانیان از الفبای آریایی منشعب گردید و در دوره ساسانیان، خط رسمی ایرانیان بود. این الفبا به دلیل به کار بردن چند آوای گوناگون با حروف همانند، دبیره‌ای پُر کاستی و ناقص است. با این حال پُرکاربردترین دبیره ایرانی بود و کتب بسیاری از دوره ساسانیان تا سده‌های نخست اسلامی، به این زبان نگارش یافت که اکثراً تا امروز نیز باقی مانده است. بخشی از حروف الفبای فارسی امروزی، برگرفته شده از دبیره پهلوی است.

حروف الفبای پهلوی	حروف الفبای کنونی	حروف الفبای پهلوی	حروف الفبای کنونی
د	الف		ص
ل	ب		ض
م	پ		ط
	ت		ظ
	ث		ع
و	ج		غ
س	چ	س	ف
	ح		ق
د	خ		ك
و-م	د	و	گ
	ذ	ل	ل
ل-ا	ر	س	م
س	ز	ا	ن
	ژ	ا	و
و-و	س	د	ه
ل-د	ش	و	ي

الفبای مانوی

"مانی" چهرهٔ فرهیختهٔ ایران باستان بود. او به دلیل پُرکاستی بودنِ دبیرهٔ پهلوی، برای نگارش کتبِ دینِ خود، نیازمند الفبایی دقیق‌تر بود. بنابراین با یاری جستن از دبیره‌های کهن‌ترِ ایرانی و اندکی نوآوری، الفبایی روان را ابداع کرد که به نامِ او و آیین‌اش، الفبای مانوی نامیده می‌شود.

حروف الفبای کنونی	حروف الفبای مانوی	حروف الفبای کنونی	حروف الفبای مانوی
ص	𐭮	الف	𐭡
ض	𐭯	ب	𐭢
ط		پ	𐭣
ظ		ت	𐭤
ع	𐭰	ث	𐭥
غ	𐭱	ج	𐭦
ف	𐭲	چ	𐭧
ق	𐭳	ح	
ك	𐭴	خ	𐭨
گ	𐭵	د	𐭩
ل	𐭶	ذ	𐭪
م	𐭷	ر	𐭫
ن	𐭸	ز	𐭬
و	𐭹	ژ	𐭭
ه	𐭺	س	𐭮
ي	𐭻	ش	𐭯

الفبای اوستایی (دین دبیره)

در زمان حکومت ساسانیان، دبیران و موبدان زرتشتی با مشکلی بزرگ مواجه شدند. به دلیل ناقص بودن دبیره پهلوی، امکان تلفظ درست واژه‌ها سلب گشته و می‌رفت که در طول زمان متون «اوستا»، با تحریف و دگرگونی مواجه شود. بنابراین دانشمندان و دبیره‌نویسان بزرگ ایرانی گردهم آمده و با تغییراتی در الفبای پهلوی، دبیره‌ای را ساختند که تا امروز، کامل‌ترین، آراسته‌ترین و موشکافانه‌ترین خط جهان است.

حروف صدادار کوتاه

حروف الفبای اوستایی	حروف الفبای کنونی	حروف الفبای اوستایی	حروف الفبای کنونی
د	ا - اَ	ر	ای
س - ع	ا - اِ	ر	او
ز	ا - اُ		

حروف صدادار کشیده

حروف الفبای اوستایی	حروف الفبای کنونی	حروف الفبای اوستایی	حروف الفبای کنونی
د	آ	س - ع	او - آن
س - ع	ا - اِ	ر	ای
ز	ا - اُ	ر	او

حروف بیصدا

حروف الفبای اوستایی	حروف الفبای کنونی	حروف الفبای اوستایی	حروف الفبای کنونی	حروف الفبای اوستایی	حروف الفبای کنونی
ل	ب	و	ذ	م	ك
پ	پ	و	ر	ر	گ
ت	ت	و	ز	ز	م
ث	ث	و	ژ	ژ	ن
ج	ج	و	س	س	و
چ	چ	و	ش	ش	ه
خ	خ	و	غ	غ	ي
د	د	و	ف	ف	انگ - نگ

این الفبا به اندازه‌ای دقیق است که می‌توان با کمک آن، حتی نُت‌های موسیقی را ثبت کرد. در این الفبا حروف به صورت منقطع و کنارهم نوشته می‌شوند. بعد از پایان هر واژه یک نقطه گذاشته می‌شود و اغلب در پایان هر جمله، سه نقطه به حالت مثلث‌گونه قرار می‌گیرد.

نکته جالب توجه در این دبیره آن است که برای هر آوای صدا دار؛ متناسب با نوع بیان آن آوا، یک حرف وجود دارد. برای نمونه، آوای «ا» اگر به صورت کشیده تلفظ شود، متفاوت از زمانی که به صورت کوتاه تلفظ شود ثبت خواهد شد. بخشی از حروف الفبای فارسیِ امروزی، برگرفته شده از دبیره اوستایی است.

اکنون با آگاهی از نوع نگارش سه دبیره مهم ایران باستان، به روند تکامل این دبیره‌ها و چگونگی پدید آمدن الفبای فارسی، خواهیم پرداخت. در اغلب این حروف، با تغییراتی جزئی مثل حذف برخی خطوط، چرخش حرف و یا اضافه شدن نقطه، حرف موردنظر در الفباهای ایرانی قدیم، به حرف امروزی در الفبای فارسی تبدیل خواهد شد.

- آ- در الفبای مانوی: **𐭀**
- ب- در الفبای مانوی: **𐭁** و در الفبای اوستایی و پهلوی: **𐭂**
- پ- در الفبای مانوی: **𐭃**
- ت- در الفبای مانوی: **𐭄** و در الفبای اوستایی و پهلوی: **𐭅**
- ث- در الفبای مانوی: **𐭆**
- ج- در الفبای مانوی: **𐭇**
- چ- در الفبای مانوی: **𐭈**
- ح-
- خ- در الفبای مانوی: **𐭉**
- د- در الفبای مانوی: **𐭊** و در الفبای پهلوی: **𐭋**
- ذ- در الفبای مانوی: **𐭌**
- ر- در الفبای اوستایی: **𐭍** و در الفبای پهلوی: **𐭎**
- ز- در الفبای مانوی: **𐭏** و در الفبای اوستایی و پهلوی: **𐭐**
- ژ- در الفبای مانوی: **𐭑**
- س- در الفبای مانوی: **𐭒**
- ش- در الفبای مانوی: **𐭓** و در الفبای اوستایی: **𐭔** و **𐭕** و در الفبای پهلوی: **𐭖**
- ص- در الفبای مانوی: **𐭗**
- ض-
- ط-
- ظ-
- ع- در الفبای مانوی: **𐭘**
- غ- در الفبای مانوی: **𐭙** و در الفبای اوستایی: **𐭚**

ف- در الفبای مانوی: **𐭌**

ق- در الفبای مانوی: **𐭑**

ک-

گ- در الفبای مانوی: **𐭎** و در الفبای اوستایی: **𐬎**

ل- در الفبای مانوی: **𐭌** و در الفبای پهلوی: **𐭌**

م- در الفبای مانوی: **𐭍**

ن-

و- در الفبای مانوی: **𐭏** و در الفبای اوستایی: **𐬏**

ه- در الفبای مانوی: **𐭐** و در الفبای اوستایی: **𐬐**

ی- در الفبای مانوی: **𐭑**

اکنون و پس از بررسی یکایک حروف الفبای فارسی، به خوبی روشن گردید که الفبای امروزی ما، یک الفبای صددرصد ایرانی است که از الفبای مانوی برگرفته شده است. دبیره‌نویسان ایرانی پس از اسلام، برای ساخت الفبای جدیدی که به یاری آن بتوان قرآن را به خوبی نوشته و مکتوبات فارسی و عربی را به ساده‌ترین و بهترین شکل ممکن تحریر نمود، دست به ساخت الفبایی زدند که اساس آن بر پایه دبیره مانوی شکل گرفت. همچنین آن‌ها برای هرچه بهتر و روان‌تر ساختن این الفبای نو، از دو دبیره اوستایی و پهلوی نیز بهره جسته و بدین ترتیب دبیره‌ای را ابداع کردند که حدود سیزده قرن - از صدر اسلام تا امروز - پابرجا بوده و تمام مردمان خاورمیانه؛ اعم از فارس و ترک و کرد و عرب، مکتوبات خود را بدان نوشته و ثبت می‌کنند.

حال پس از بهره‌گیری از داده‌های تاریخی و استناد به اسناد باستان‌شناسی و با یاری علم زبان‌شناسی، اثبات گردید که الفبای فارسی نه تنها برگرفته از الفبای عربی نیست، که یک دبیره صددرصد ایرانی و در ادامه روند تکامل الفباهای باستانی ایران است. اما دست‌های پشت‌پرده استعمار و استثمار، در ادامه روند نابودی فرهنگ ایرانی و هویت‌زدایی از ایران و ایرانی؛ طی ساخت و پاختی هوشمندانه، الفبای فارسی را الفبای عربی نامیده و برای آن شناسنامه‌ای جعلی نیز ساختند. شوربختانه ما نیز به دلیل ناآگاهی و نبود دانش کافی، ناخواسته با بیگانگان همگام گشته و میراث ارزشمند نیاکانمان را دو دستی پیشکشِ دزدان فرهنگ و دشمنان ایران نموده‌ایم.

باری اکنون که حقیقت این امر را دانسته و از پیشینه و تاریخچه یکی از مهم‌ترین دستاوردهای نیاکانمان آگاهی یافته‌ایم، برماست که بکوشیم تا هر یک به اندازه توانمان، در بازپس‌گیری این میراث به یغما رفته، کوشش نماییم.

کتابنامه

(به ترتیب حروف الفبا)

منابع پهلوی:

- ۱- ارداویراف‌نامه (۱۳۸۲)، به کوشش ژاله‌آموزگار، نوبت دوم (تهران: معین)
- ۲- اوستا، کهنترین متن‌ها و سروه‌های ایرانی (۱۳۷۱)، گزارش جلیل دوست‌خواه، نوبت دوم (تهران: انتشارات مروارید)
- ۳- بندهشن (۱۳۶۹)، به کوشش مهرداد بهار، نوبت اول (تهران: توس)
- ۴- دینکرد، کتاب پنجم (۱۳۸۶)، به کوشش ژاله‌آموزگار و احمدتفضلی، نوبت دوم (تهران: معین)
- ۵- روایت پهلوی (۱۳۶۷)، به کوشش مهشید میرفخرایی (تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی)
- ۶- زند بهمن یشت (۱۳۸۵) به کوشش صادق هدایت، (تهران: نشر جامه‌دران)
- ۷- شهرستانهای ایران (۱۳۹۱)، ناشناس، به تصحیح بهمن انصاری، (تهران: پرتال جامع کتاب تاریخ)
- ۸- گاهان (۱۳۸۴)، به کوشش ابراهیم پورداوود، نوبت دوم (تهران: اساطیر)
- ۹- گزارش گمان‌شکن / شکند و بمانیگ و یچار (۱۳۲۲)، به کوشش صادق هدایت، نوبت اول (تهران: نشر جاویدان)
- ۱۰- گزیده‌های زانسپرم (۱۳۶۶)، به کوشش راشد محصل (تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی)
- ۱۱- مینوی خرد (۱۳۵۴)، به کوشش احمد تفضلی (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران)
- ۱۲- یادگار زیربان (۱۳۷۴)، به کوشش یحیی ماهیارنوایی (تهران: اساطیر)

منابع فارسی:

- ۱۳- آموزگار، ژاله و تفضلی احمد (۱۳۷۰). اسطوره‌ زندگی زردشت. (تهران: انتشارات بابل)
- ۱۴- ابن اثیر، عزالدین‌علی‌ابن محمد (۱۳۷۱)، الکامل فی التاریخ، ترجمه ابوالقاسم‌حالت، نوبت اول (تهران: موسسه مطبوعاتی علمی)
- ۱۵- ابن مسکویه، ابوعلی (۱۳۷۶)، تجارب الأمم و تعاقب الهمم، تصحیح علی‌نقی منزوی، نوبت اول (تهران: توس)
- ۱۶- اردشیر آذرگشسب (۱۳۵۲)، مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان.

- ۱۷- اصفهانی، حمزه‌ابن حسن (۱۳۴۶)، *سنی ملوک‌الارض و الانبیا*، ترجمه شعار، نوبت اول (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران)
- ۱۸- انصاری، بهمن (۱۳۹۵)، *شهریاران طبرستان از قرن دو تا چهار هجری*، نوبت اول (تهران: منشورسمیر)
- ۱۹- انصاری، بهمن (۱۳۹۶)، *زرتشت و زرتشتیان*، نوبت اول (تهران: آرون)
- ۲۰- بلعمی، ابوعلی (۱۳۶۸)، *تاریخ‌نامه طبری*، تصحیح محمد روشن، نوبت اول (تهران: نشر نو)
- ۲۱- بویس، مری (۱۳۸۱)، *زرتشتیان باورها و آداب دین آن‌ها*، ترجمه عسکر بهرامی، نوبت اول (تهران: ققنوس)
- ۲۲- بهار، ملک‌الشعرا (۱۳۸۵)، *سبک‌شناسی*، نوبت دوم (تهران: توس)
- ۲۳- بهار، مهرداد (۱۳۷۵)، *ادیان آسمانی*، نوبت پنجم (تهران: نشر چشمه)
- ۲۴- بیرونی، محمد بن ابوریحان (۱۹۲۳م)، *آثارالباقیه عن القرون الخالیه* (لایبزیگ: چاپ زاخو)
- ۲۵- *تاریخ سیستان* (۱۳۸۱)، تصحیح محمدتقی بهار، نوبت اول (تهران: نشر معین)
- ۲۶- تفضلی، احمد (۱۳۷۸)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، نوبت سوم (تهران: نشر سخن)
- ۲۷- پورداوود، ابراهیم (۱۹۲۷م)، *سوشیانس موعود مزدیسنا* (بمبئی: چاپخانه هور؟)
- ۲۸- پورداوود، ابراهیم (بی تا)، *ادبیات مزدیسنا یشت‌ها* (بمبئی: انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی)
- ۲۹- توفیقی، حسین (۱۳۸۵)، *آشنایی با ادیان بزرگ*، نوبت هشتم (تهران: نشر لیلی)
- ۳۰- جعفری، علی‌اکبر (۱۳۵۹)، *ستوت یسن*، نوبت نخست (تهران: انتشارات فروهر)
- ۳۱- حکمت، علی‌اصغر (۱۳۸۷)، *تاریخ ادیان بدوی*، نوبت اول (تهران: پژواک)
- ۳۲- حمدالله‌مستوفی، ابی‌بکر (۱۳۶۴)، *تاریخ گزیده*، به اهتمام نوایی (تهران: امیرکبیر)
- ۳۳- خدایی، محبوبه (۱۳۸۸)، *فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران* (تهران: نشر پازینه)
- ۳۴- رضی، هاشم (۱۳۵۲)، *راهنمای دین زرتشتی* (تهران: انتشارات فروهر)
- ۳۵- شارب، رلف نارمن (بی تا)، *فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی* (تهران: شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی)
- ۳۶- شهردان، رشید (۱۳۶۰)، *تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان*، نوبت اول (تهران: راستی)
- ۳۷- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۳۲) *تاریخ ادبیات در ایران*، نوبت اول.
- ۳۸- طبری، محمدبن جریر (۱۳۵۲)، *تاریخ الرسل و الملوک*، ترجمه پاینده، نوبت اول (تهران: بنیاد فرهنگ ایران)
- ۳۹- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۳۲)، *ایران در زمان ساسانیان*، به ترجمه رشید یاسمی، نوبت دوم (تهران: نشر ابن سینا)
- ۴۰- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۹۳)، *کیانیان*، ترجمه ذبیح‌الله‌صفا، نوبت هشتم. (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی)
- ۴۱- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۵۷)، *مزدآپرستی در ایران قدیم*، ترجمه ذبیح‌الله‌صفا، نوبت سوم. (تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران)
- ۴۲- کیخسرو اسفندیار (۱۲۹۲ق)، *دبستان‌المذاهب* (بمبئی، مطبعه هروی)

- ۴۳- گردیزی، ابوسعید عبدالحی ابن‌ضحاک (۱۳۶۳)، *زین الاخبار*، تصحیح حبیبی، نوبت اول (تهران: دنیای کتاب)
- ۴۴- گریشمن، رومن (۱۳۷۲)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمدمعین، نوبت نهم (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی)
- ۴۵- مرادی‌غیاث‌آبادی، رضا (۱۳۹۰)، *تمدن هخامنشی: سیزده گفتار در بررسی‌های هخامنشی*، نوبت دوم (تهران: نوید شیراز)
- ۴۶- مسعودی، علی‌ابن‌حسین (۱۳۸۱)، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات علمی فرهنگی)
- ۴۷- مسعودی، علی‌ابن‌حسین (۱۳۷۴)، *مروج الذهب و المعادن الجواهر*، ترجمه پاینده، نوبت پنجم (تهران: انتشارات علمی فرهنگی)
- ۴۸- ناس، جان (۱۳۷۰)، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه حکمت، نوبت چهارم (تهران: مازیار)
- ۴۹- ویلیامز، سیمز (۱۳۸۸)، *آشنایی با زبان سغدی*، مترجم ویدا نداد و رستم وحیدی (تهران: فروهر)
- ۵۰- همایون فرخ، رکن‌الدین (۱۳۸۴)، *سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در جهان* (تهران: اساطیر)
- ۵۱- یاحقی، محمد جعفر (۱۳۶۹)، *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی* (تهران: نشر سروش)

مقالات:

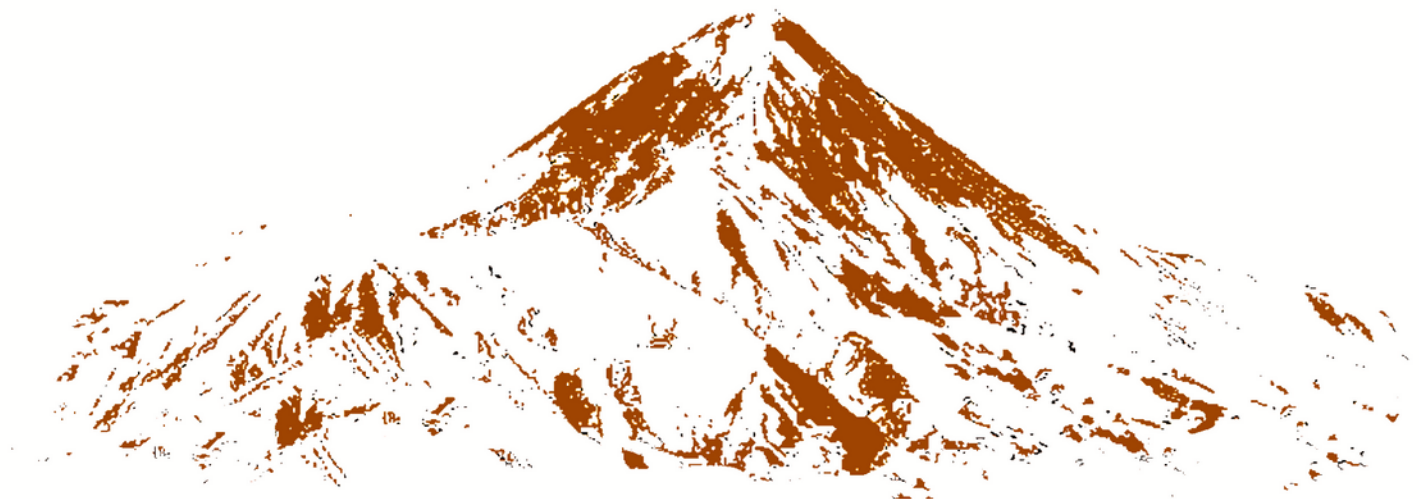
- ۵۲- ایرجی، سارا، "رستم در متون باستانی ایران" فصل‌نامه پژوهش‌نامه ادبیات و زبان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۹۱.
- ۵۳- رحیم غفیفی، "اندرز او شندردانا"، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره ۴
- ۵۴- گلنار قلعه‌خانی و سید مهدی فاطمی، "بررسی متن پهلوی روایات آذرفرنبغ فرخزادان"، مجله مطالعات ایرانی مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان‌های ایرانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال سوم، شماره ۶، پاییز ۱۳۸۳.
- ۵۵- مرادی‌غیاث‌آبادی، رضا (۱۳۸۶/۱۱/۰۳) *زمان زرتشت بر پایه گزارش‌های ایرانی*، سایت پژوهش‌های ایرانی، تاریخ استخراج: ۱۳۹۳/۰۲/۱۲، از اینترنت: http://ghiasabadi.com/zamane_zartosht.html
- ۵۶- محمد کریمی و ابراهیم رحیمی‌زنگنه، "ادبیات داستانی پیش از پیدایش خط"، فصل‌نامه ادبیات داستانی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه رازی کرمانشاه، شماره ۵، زمستان ۱۳۹۲

منابع عربی:

- ۵۷- *حدود العالم من المشرق الى المغرب* (۱۴۲۳ق)، به اهتمام یوسف‌الهادی (قاهره: الدار الثقافیه)
- ۵۸- *الشهرستانی، ابی‌الفتح محمد بن عبدالکریم* (۱۳۷۲ق)، *الملل والنحل* (بیروت: دارالمعرفه للطباعة والنشر)

منابع لاتین:

- 59- Anklesaria. B. **The Holy Gathas of Zarathushtra**. Bombay 1953.
- 60- Bahramgore Tahmuras Anklesaria, **Zand-Ākāsīh: Iranian or Greater Bundahišn**, Transliteration and Translation in English, Bombay, 1956.
- 61- Benveniste. E, **Les Mages dans l’Ancien Iran**.
- 62- **Bonyad-e Farhang-e Iran, The Bondaresh**, Bein
- 63- Boyce, M, 1954: “**Zariadres and Zareer**”, BSOAS, 17,463-77.
- 64- Christensen. A, **Le Premier du Vendidad et l’histoire Primitive des tributs Iriennes** (D. Vid. Slesk. Hist-fil. Medd. XXIX. 4)
- 65- Darmesteter. J. **Le Zend-Avestam iraduction nouvelle avec commentaire historique et philologique**. Vol. I-III. Paris,1892-1893. 2nd ed.: Paris, 1962.
- 66- Emile Benveniste, “**Le mémorial de Zarir: poème pehlevi mazdéen**,” JA 220, 1932, pp. 245-93.
- 67- Geldner. Karl F, **Codices Avestici et Pahlavici Bibliothecae Universitatis Hafnensis**. Vol. VII-IX. K-5 (1937. 1938. 1939): Vol. X-XI, K.3a, K3b, K-I, (1941, 1942): XII, K-7, K-25, (1944)
- 68- Hinnels. J.R. **Persian Mythology** The Hamlin Publishing Group Limited. London. NewYork. Sydney. Toronto. 1973.
- 69- Nyberg. H.S. **Texte zum mazdyasnischen kalender**, Upsala Universitets Arsskrift. 1934.
- 70- Pearson, L, **The Lost Histories of Alexander the Great**, Philological Monographs 20, n.p., 1960, pp. 50-61.
- 71- Pritchard, James B., **Ancient Near Eastern texts relating to the Old Testament**, 3rd., Princeton University Press, 1969, 305- 307 (First edition 1950).
- 72- Reiche. K.E. **Avesta Reader, Texts, Nootes, Glossary and Index**. Strassburg 1911.
- 73- Robinson, C.A. Jr, **The History of Alexander the Great**, 2 vols., Providence, 1953.
- Spiegel. F, **Avesta. die heiligen Bucher der Parsen**. Bd I-III. Stuttgart, 1886-1895.
- 74- Walker, C.B.F. “**Babylonian Chronicle 25: A Chronicle of the Kassite and Isin Dynasties**”, in G. van Driel: **Zikir Šumim: Assyriological Studies Presented to F.R. Kraus on the Occasion of His Seventieth Birthday**, 1982.
- 75- **Vendidad, Avesta Text with Pahlavi Translation** by Dastour Houshang Jamasp. Vol. I-The Texts. Vol. II-Glossarial, Bolbay 1907.



مطالعه و بررسی تاریخ در ایران، دارای قدمتی بسیار طولانی است. از دیرباز، ایرانیان تاریخ نیاکان و پدران خود را چون میراثی مهم نگاه‌داری کرده و با تکرار مداوم، نسل به نسل از فراموشی آن، پیشگیری کرده‌اند. این روحیه گذشته‌نگری، فرهنگ‌شناسی و تاریخ‌دوستی، باعث گردید تا با تکرار ذهنیت جلودانگی ایران و یادآوری برخاستن‌های مداوم پس از شکست‌ها و مصائب، یک امید دائمی میان ایرانیان در هنگام گذر از گذرگاه‌های تاریک و صعب‌العبور، همواره وجود داشته باشد. جدای از آن، بازگویی و تکرار جوانمردی‌ها و پیشرفت‌های نیاکنی که در اخلاقیات، هنر و دانش همواره سرآمد دیگر ملل بوده‌اند، دارای لذتی بود که ایرانی را از یک سو ترغیب به مطالعه تاریخ و از سوی دیگر تشویق به ثبت و ضبط رویدادهای عصر خود می‌نمود. از همین روی است که «علم شریف تاریخ»، همواره در ایران زمین مورد توجه اقشار گوناگون بوده و بزرگترین اندیشمندان ایرانی را مورخان و آگاهان به تاریخ تشکیل داده‌اند.

امروز اما با دگرگونی زندگی در تمام زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، علمی، فرهنگی و فکری؛ تاریخ و مطالعه تاریخ دیگر نه یک سرگرمی برای افتخار به گذشته، بلکه دانشی مهم برای بررسی رویدادهای پیشین و بهره‌گیری از تجربیات تلخ و شیرین شکست‌ها و پیروزی‌ها برای ساخت فردایی بهتر است. به گونه‌ای که نقد و بررسی دقیق وقایع فرهنگی و بازخورد نتایج منفی یا مثبت هر کنش تاریخی بر زندگی آینده یک ملت، از مهم‌ترین وظایف «مورخ عصر تکنولوژی» است. فرهنگ امروز ما با وجود یورش‌های متعدد فرهنگ‌های نامانوس بیگانه، هزاران سال است که معجزه‌آسا سراپا مانده و همچنان باوقار ایستاده است. این به دلیل ریشه بسیار نیرومند فرهنگ اصیل ایرانی است و آگاهی ما از این فرهنگ نیز مرهون همان نیاکنی است که با عشق و اشتیاق؛ نه فقط رویدادهای تاریخی، که آداب و رسوم و سنت‌ها و خلقیات زمنه خویش را مکتوب کرده و برای ما به یادگار گذاشته‌اند.